

سقینه

مجله علمی-پژوهشی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

۲۰۱۶ میلادی

شماره: ۱۴

مقالات قلوسی:

تأثیر شعر حافظ بر شعر اقبال لاهوری، سید محمد فرید، هما مشتاق
تگاهی به تذکره تویسان هندو در شبے قاره پاکستان و هنله محمد صابر
شرح حال و آثار حافظ محمد حیات نوشاهی، احسان احمد، شعیب احمد
مولوی غلام امام شہیلہ نعمت سرای قارسی شبے قاره عظمنی زرین نازیه
معروفی و پرسی چهار شربت اثر میرزا محمد حسن قبیل، محمد افضل
جایگاه جنون در قلمرو عرقان اسلامی، محمد شریف
عمق بخارای، شهاب الدین، امجد جاوید
تگاهی به شروح مشتوى اسكتلر تame در شبے قاره شبانه شفیق، سید محمد فرید
تگاهی به مشتوى دولراتي حضر خان، ساراز اهراب بخاراي، محمد صابر
نگاهی نوبه سفرنامه ناصر عصرو قادیانی تو منظر باورهای دینی اساطیری و عناصر
قدسی، بہناز پیامنی، عبدالکریم جرادات
معرفی و پرسی چهار نسخه محظی دیوان یتلن نگهداری شده در کایخانه دانشگاه
پنجاب لاهور، محمد سلیم مظہر
اهمیت و نقش سرزمنی های شرقی دوامیر اقوی های پاسنایی پلوس، فلیچه زهراء کاظمی
معرفی و پرسی شعر سرایی قلوسی میرزا مظہر حان حثان، کلبیه اختری
مقالات اردو
کشیر میں - قاری نیان ایک تاریخی چائزہ، اصغر اقبال

Abstracts

گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب
lahor-pakistan

سَفِينَه

محله تحقیقی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فلسفی
دارای درجه علمی- پژوهشی - مصوب کمیسیون آموزش عالی پاکستان
شماره استاندارد بین المللی: ۲۱۹۸ - ۱۹۹۲
شماره: ۱۴، سال ۲۰۱۶ میلادی

سردیر: محمد سلیمان مظہر

دستیلان سردیر: سید محمد فرید، شعب احمد، عظمی زین تازی

داوران و مشاوران علمی: (به ترتیب الفبا)

آر-سالمسانی (آمریکا)، آذری دخت صفوی (ہند)، احمد موسی (مغرب)، الکساندر چولو عاذزه (گرجستان)، تقی پور تامسلیان (ایران)، حکیمہ دیران (ایران)، عیقی الرحمان (ہند)، عراق رضا زینی (ہند)، فیروزہ ملوپل (انگلستان)، کلیم اصغر قتوی (ہند)، ن.-م. سیف الاسلام علی (بانگلادش)، قهرمان سلیمانی (ایران)، میسامو کر (بوسنی)، محمد رضا ناصری (ایران) مصباح الدین نزیقول (تاجیکستان)، محمد مہدی ناصح (ایران)، مہدی توییل (ایران)، تورالہنی (بانگلادش)، نوری محمدزاده (رسوی)

لو پاکستان (به ترتیب الفبا)

بابر تیسم آسی، سید محمد اکرم اکرام، ظہیر احمد صدیقی، علی کمبل قریباں، قلبیمہ زہرا کاظمی، محمد افضل زادہ، محمد قبیل ثقی، محمد اقبال شاہد، محمد سفیر، تاخصہ خورشید

صفحہ آرائی و حروف تگزی: سخنوت علی

چاپ و صفحی: مدیر مؤسسه انتشارات و جایخانہ دانشگاه پنجاب، لاہور- پاکستان

ناشر: گروہ زبان و ادبیات فلسفی، دانشکده خلور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاہور

تلفن: ۰۰۹۲-۴۲-۹۹۲۱۰۸۲۳

پست الکترونیکی: editorsafeeneh.persian@gmail.com

و بگہ: <http://www.pu.edu.pk>

پہنچ تک شماره: ۳۰۰ روپیہ (پاکستان) / ۱۰ دلار (خارج)

شماره استاندارد یعنی العالی: ۳۱۹۸ - ۱۹۹۲

سُفَيْنَه

مجله علمی-پژوهشی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

شماره: ۱۴

۲۰۱۶ میلادی

سردیر

محمد سلیم مظہر

دستیاران سردیر

سید محمد فربد

شعبیب احمد

عظمی زرین نازیه



گروہ زبان و ادبیات فارسی

دانشکدهٔ مخاور شناسی، دانشگاه پنجاب

lahore - پاکستان

راهنمای نگارش و شرایط پذیرش مقاله

- از تویستنگان و محققان محترم در حوصلت می شود که در آینده برای اتخاذ سهولت و سرعت در داوری و انتشار به موقع محله، هنگام ارسال مقاله، تکلیف زیر را رعایت کنند:
- مطلب ارسالی تباید در تشریف دیگر چاپ شده باشد.
 - مقاله بروی کلاه A4 تایپ شود و همراه لوح فشرده آن ارسال گردد.
 - لازم است مقاله دارای پنج تا ده کلیدواژه و چه کیله قلمروی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - فهرست منابع و مأخذ، این فهرست باید در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و بر اساس اسم تویستنده به صورت زیر تهیه و تنظیم شود:
 - کتاب: نام خاتوادگی تویستنده، تام (سال انتشار)؛ عنوان اثر؛ مصحح (مترجم،...)، توبت چاپ، محل انتشار: ناشر.
 - مقاله: نام خاتوادگی تویستنده، تام؛ ((عنوان مقاله، نام مترجم، نام محله؛ دوره یا سال، شماره (و در داخل برای تاریخ)، شماره صفحه آخر و پایان مقاله)
 - ارجاع صحیح و علمی، این ارجاعات باید در داخل متن و در داخل برایخ و به صورت زیر درج شود:
 - (نام خاتوادگی تویستنده، تام، سال انتشار اثر؛ شماره صفحه)
 - یادداشت های مقاله در پایان مقاله و قبل از فهرست منابع و مأخذ درج شود.
 - مشخصات تویستنده مقاله:
 - نام و نام خاتوادگی؛ مرتبه علمی؛ شماره تلفن؛ تشریف محل کل یا عزل؛ تشریف پست الکترونیک.
 - مسئولیت مطلب بر عهده تویستنده است.
 - دفتر محله در حرج و ویرایش مطلب آزاد است.
 - کلیه مقالات مندرج در محله دست کم پس از تایید دو داور چاپ می شود.
 - ارسال متن اصلی و همراه متن ترجمه شده ضروری است.
 - استفاده از مطلب "سفیده" با ذکر منابع آزاد است.
 - مقالات ارسالی به دفتر "سفیده" بر گردانده تحواهد شد.

فهرست مطالب

صفحه	مقالات فلسفی:
۱۶-۰۵	تأثیر شعر حافظه بر شعر اقبال لاهوری، سید محمد فرید، هما مختاری
۲۰-۱۷	نگاهی به تذکره تویسان هتلو در شبے قاره، محمد صابر
۴۰-۴۱	شرح حال و آثار حافظه محمد حیات نوشاهی، احسان احمد، شعیب احمد
۵۰-۴۱	مولوی غلام امام شهید: تعبت سرای قارسی شبے قاره عظمی زرین نازیه
۶۲-۵۱	معرفی و بررسی چهار شربت اثر میرزا محمد حسن قبیل، محمد افضل
۷۲-۶۳	جایگاه جنون در قلمرو عرقان اسلامی، محمد شریف
۸۲-۷۲	بررسی احوال و آثار عميق پخاراني، شهاب الدین، امجد جاوید
۹۴-۸۲	نگاهی به شرح محتوى اسکلر تامه در شبے قاره شبانه شفیق، سید محمد فرید
۱۰۲-۹۵	نگاهی به محتوى دولراتی خضر خان، ساراز اهراب پخاری، محمد صابر
۱۲۰-۱۰۳	نگاهی نوبه سفرنامه ناصر حسرو قبادیانی از منظر باورهای دینی اساطیری و عنصر قدسی، بهناز پیامنی، عبدالکریم جرادات
۱۳۶-۱۲۱	معرفی و بررسی چهل تسبیح خطی دیوان ییدل تکههای شده در کتابخانه داشگاه پیش‌آباد لاهور، محمد سالم مظہر
۱۵۴-۱۳۷	اعصیت و نقش سرزمهن‌های شرقی در امیراتوری های باستانی پلوس، فلیخ، زهراء کاظمی
۱۶۸-۱۵۵	معرفی و بررسی شعر سرایی فلسفی میرزا مظہر حق حلقان، کلیسا اختری متال اردو
۱۷۸-۱۶۹	کشیر میں فارسی زبان: ایک تاریخی چائزہ، اصغر اقبال
5-15 Abstracts

تأثیر شعر حافظ بر شعر اقبال لاهوری

دکتر سید محمد فرد

استادیار، کروه فارسی، دانشکده خاورشناسی

دانشگاه پنجاب، لاهور-پاکستان

همامشناق

مریمی کروه فارسی، دانشکده دولتی باتوان، گوچرانوالہ-پاکستان

چکیده:

حافظ شیرازی (۵. ۷۹۲) از بزرگ‌ترین غزل سرایان فارسی بود،
بسیاری از شاعران مهمن تحت تأثیر شعر و افکار حافظ بودند و در استقبال او
شعر سروندند. یکی از آنها شاعر و فیلسوف و نویسنده بزرگ شبه قاره اقبال
lahori (۱۹۲۸. ۵) بود. او شعر حافظ را دوست داشت. در این مقاله تأثیر
حافظ بر شعر اقبال لاهوری بررسی شده است.

واژه‌های کلیدی:

غزل، حافظ شیراز، ادب و شعر فارسی در شبه قاره، شعر

فارسی اقبال لاهوری، سبک هندی

حافظ شمس الدین محمد (۷۹۲ق) از بزرگ‌ترین غزل سرایان زبان فارسی، اهل شیراز بود. تولیدش هم باید در ربع اول قرن هشتم روی داده باشد. (حافظ: ۱۹۸۴ م: مقدمه). آگاهی‌های آغاز زندگی وی کمی به مارسیده است. تنها مأخذ معتبری که از روزگار حافظ پر جای مانده، مقدمه‌ای است که دوست و همدرس او محمد گلندام بر دیوان خواجه شیراز نوشته بود. چون او حافظ قران بود، حافظ تخلص می‌کرد. او دیوانی دارد که مشتمل بر غزلیات بی نظیر است. غزل حافظ مظہر لطیف ترین اندیشه‌های عرفان می‌باشد. در اشعار او تشییه و استعاره و ایهام و مراعات النظیر و دیگر صنایع شعری فراوان به کار رفته است. در گفتار حافظ قادرت خیال انگیزی به خوبی آشکار است. غزل حافظ صدای سخن عشق است و هر کسی را محظوظ می‌سازد. سخن او جاودانی است. سروده‌های او زبان دل است و صدای روح است و هر صاحب ذوق را به وحدتی آورد. کمتر غزل سرای پارسی گو را، پس از حافظ می‌توان یافت که او از محتوای یا صورت شعرش تأثیر نپذیرفته باشد. اشعار حافظ از ابتدا توجه شاعران هم عصر او را بر انگیخت و دیری نگذشت که بسیاری از پارسی گویان شبه قاره نیز تحت تأثیر طرز سخن حافظ قرار گرفتند. در قرن نهم هجری مهاجرت به هند رواج زیادی میان اهل ادب نداشت، اما در قرن دهم هجری شاعران سبک هندی توجه ویژه‌ای به غزلیات حافظ نشان دادند و شعر حافظ در میان آنها نمونه اعلای سخن شمرده شد. اما قرن پانزدهم و دوازدهم هجری از لحاظ وجود شاعران بر جسته دوره بسیار غنی بود. شعرای سبک هندی

با وجود این که در پی مضماین تازه و دنبال تخلیق ترکیبات نو بودند و در سنت ادبی متفاوتی شعر می سروند، از دیوان حافظ بهره می جستند. بنا بر این حافظ بلوں شک از حمله شاعرانی است که تاثیر زیادی بر خیال و زبان شعری شاعران سبک هندی داشته است. برخی شاعران مهم شبه قاره که تحت تاثیر شعرو و افکار حافظ بودند و در استقبال او شعر سروند بدم فرار اند: عرفی شیرازی (د. ۹۹۹)، فیضی دکنی (د. ۱۰۰۴)، نظیری نیش‌آبوری (د. ۱۰۲۱)، ظهوری ترشیزی (د. ۱۰۲۵)، طالب آملی (۱۰۳۲)، منیر لاهوری، (د. ۱۰۵۴-ق) قنسی مشهدی (د. ۱۰۵۶)، صایب تبریزی (د. ۱۰۸۷)، غنی کشمیری (د. ۱۰۷۹)، ناصر علی سرهنگی (د. ۱۱۰۸)، اشرف مازندرانی (د. ۱۱۱۶)، بیدل دهلوی (د. ۱۱۳۳)، آفرین لاهوری (د. ۱۱۳۳)، حربن لاهیجی (د. ۱۱۰۸)، غالب دهلوی (د. ۱۲۸۵)، و اقبال لاهوری (د. ۱۹۳۸). (وفایی: ۱۳۹۲: ص ۷).

اقبال لاهوری (د. ۱۹۳۸-م)، شاعر و فیلسوف و نویسنده بزرگ شبه قاره به شعر حافظ توجه بسیار داشت. او اگرچه با افکار حافظ هم داستانی نداشت؛ اما زیان رمزی اورا بسیار دوست داشت و بدین سبب حافظ را سرمشق قرار داد. (اکرم: ۱۹۹۹: ص ۱۹) اقبال شعر حافظ را بنهایت دوست داشت و گفته است "وقتی که من در رنگ حافظ می باشم، روح حافظ در من حلول می کند". (همو: ۲۰۰۷: ص ۲۰۲). علامه محمد اقبال نوای خود را از شهرزیمای او سرداده و می گوید:

تنم گلای ز خیابان جنت کشمیر دل از حریم حجاز و نواز شیراز است

(اقبال: ۱۹۹۰ م: ص ۳۱۳)

حافظ شیرازی و اقبال لاهوری اگرچه در دوره‌های مختلف زندگی کردند اما ادوار آنها از لحاظ حوادث تاریخی شباهتی دارند. قرن هشتم که حافظ در آن می‌زیست، دوره پر آشوب بود. حمله‌های تیموری تمام کشور را به خونریزی کشید. حافظ در آن دوره شعر بسیار لطیف سروده است. (اکرم: ۲۰۰۷ م: ص ۱۰۲)

حافظ می‌گوید:

آب و هوای فلسف عجب سفله پیور است کو همره‌ی که خیمه‌ی اون خالکبر کم
قرن چهاردهم یعنی عصر اقبال مثل دوره حافظ بسیار وحشت ناکی بود.
جنگ جهانی اول تمام اطراف جهان را تباہ کرده و انسان را بی ارزش ساخته بود.
اقبال فکر مبارزانه خود را چنین بیان می‌کند:

با جهان نامساعد ساختن هست در میدان سپر اند اختن
مرد خودداری که باشد پخته کار با امراح او پس از دروز گار
در جهان نتوان اگر مردانه زیست همچو مردان جان سپردن زندگی است
(اقبال: ۱۳۴۳ ش: ص ۳۵)

حافظ و اقبال شعر ای مسلمان و مبلغ تعلیمات عرفانی و اخلاقی اسلام اند.
حافظ شیرازی مسائل صوفیانه را بیان کرده است و اقبال لاهوری توجه به مسائل
ملی و سیاسی داشت. شعر حافظ در حقیقت پیام صلح و آشتی و محبت بین انسان
ها می‌باشد که امروز جامعه انسانی بسیار به آن نیاز دارد:

ما فقصه سکندر و دار انخوانده بم از مسابه حجز حکایت مهر و رفا مپرس

(حافظ: ۱۳۷۸ ش: ص ۴۱۲)

به عقیده اقبال دین اسلام دین انسانیت است. او در یک خطابه گفت:

”اگر هدف جهان بشری برقراری امن و صلح جوامع مختلف انسانی باشد و بتواند هیئت های اجتماعی موجود را دگر گون نموده یک سازمان وسیع اجتماعی ایجاد کند، بجز نظام اسلام دیگری نمی تواند در دامنه اندیشه جای گیری گردد“ (اکرام: ۲۰۰۷ م: ص ۲۴۷)

حافظ در شعر خود مردم ریا کار حتی واعظ، صوفی، محاسب و مفتی باشند، مورد انتقاد خود قرار داده. (احسن: ۱۹۷۷ م: ص ۳۸۶) و گفته:

آن حلیم چه خوش آمد کمسخر گه می گفت بسر در میکده ای بسادف و نسی ترسائی گر مسلمانی لزین است که حافظ دارد وای گراز پس امروز بسود فردائی

(حافظ: ۱۳۷۸ م: ص ۶۷۰)

اقبال هم این گونه مردم ریا کار را مورد انتقاد قرار داده است و می گوید:

شیخ در عشق بستان اسلام باخت رشتہ تسیح از زنگار ساخت

واعظ ما چشم برت خانه دوخت مفتی دین میین فتوی فروخت

(اقبال: ۱۹۹۰ م: صص ۸۳-۸۶)

اقبال در موارد مختلف در آثار خود به پیروی شعر حافظ پرداخته و چندین

غزل به استقبال غزل های حافظ سروده است به عنوان مثال:

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز پیشتر زانسکه شود کاسه سر خاله انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیاً غامغله در گنبد افلاک انداز
چشم آسوده نظر از خانان پاک است
بر رخ او نظر از آئینه پاک انداز
پسر سبز توای سرو که گر خاله شوم
نماز از سربسته و سایه بر این خاله انداز
غسل در اشک زدم کامل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
چون گل از نکهت او حامه قباکن حافظ
وین قبا در ره آن قامات چالانک انداز

(حافظ: ۱۳۷۸ ش: ص: ۳۵۷)

اقبال در پیروی این غول حافظ چنین سروده است و می‌گوید:
ساقیا بسر جگرم شعله نمناک انداز دگر آشوب قیامت بکف خاله انداز
او به یک دانه گندم بزمینم انداخت تو به یک جرعه می‌آنسوی افلاک انداز
عشق را باده مرد افگن و پرزور بده لای این باده به پیمانه ادرالک انداز
حکمت و فلسفه کرده است گران سیر مرا حضر من از سرم این بدل گران پاک انداز
بزم فر کشمکش بیم و لمید است هنوز همه را بسی خبر از گردش افلاک انداز
میتوان ریخت در آغوش خوان لاه و گل خیز و بر شاخ کهن خون راک تاک انداز

(اقبال: ۱۹۹۹: ص: ۳۶۶)

اقبال از نظری نیشابوری بسیار ستایش کرده است و گفت: به ملک جم ندهم مصروعه نظری را کسی که کشته نشد از قبیله مانیست
و این هم قابل توجه است که نظری نیشابوری از بهترین پیروان حافظ است
در شعر، چنان که گفت:

تم اقتداء به حافظ شیراز کرده ایم گردید مقتدای دو عالم کلام ما
بسیاری از غزلیات اقبال از نظر ردیف و قافیه با غزلیات حافظ شیاهت دارد

(رباض: ۱۹۷۷ م: ص: ۸۲)

به عنوان مثال حافظ غزلی سروده است:

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما آب روی خوبی از چاه زنخدان شما
عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده باز گردد یا بر آید چویست فرمان شما؟
عمر تان باد و مراد ای ساقیان بزم جم گرچه جام مانشد پرمی به هوران شما
دل خرابی می کند دلدار را آگه کنید زینهار ای دوستان حان من و حان شما
ای شهنشاه پسند اخت، خدرا همتی تابوسم همچو گردون خاک ایوان شما
می گند حافظ دعائی بشنو آمینی بگو روزی مساباد لعل شکر افshan شما
(حافظ: ۱۳۷۸: ش: ص ۱۸)

اقبال لاهوری در پیروی این غزل حافظ اشعار زیر را سروده است:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای حوانسان عجم حان من و حان شما
غوطه هازد در ضمیر زندگی اندیشه ام تابه دست آورده ام افسکار پنهان ما
مهر و ماه هیلم نگاهم بر تراز گردون گلشت ریختم طرح حرم در کافرستان شما
تسانش تیز تر گردد فرو پیچیانش شعله ای آشفته بود اندر بیابان شما
فکررنگینم کند نتر تهی دستان شرق پاره اعلی که دارم از بدخشان شما
می رسدم مردی که زنجیر غالهان بشکند دیده ام از روزن دیوار زندان شما
(اقبال: ۱۹۹۰: م: صص ۴۱۶-۴۱۵)

غزلیات حافظ و اقبال از لحاظ ویژگی های هنری هم آهنگی دارند. حافظ

در غزل نجستین خود اظهار مشکل های زندگی انسان را بیان کرده و می گوید:
شب تلیک و یم موج و گردابی چین حائل کجادانند حال ماسبکباران ساحل ها
(حافظ: ۱۳۷۸: ش: ص ۱)

اقبال هم در شعر خود مشکلات کاروان زندگی را بیان کرده است، می‌گوید:

شب تاریخ و راه پیج پیج و بی یقین راهی دلیل کاروان را مشکل اندرمشکل اقتاده است
(اقبال: ۱۹۹۰ م: ص: ۴۰۶)

حافظ در شعر زیر عظمت رندر را بیان کرده است و می‌گوید:
که برد به نزد شاهان ز من گذا پیامی کسه به کوی می فروشان دو هزار جم به جامی
(حافظ: ۱۳۷۸ م: ص: ۶۴)

اقبال در همین بحث که حافظ به کار برده، مضمون و اندیشه‌نوی را آورده و
می‌گوید:

از ما بگو سلامی آن ترک تند خورا کاساش زد از نگاهی بک شهر آرزو را
(اقبال: ۱۹۹۰ م: ص: ۲۰۶)

بیت معروف از حافظ که در آن ذکر سمرقد و بخارا آمده، چنین است:
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ملا بسحال هنلوش بخش سمرقد و بخارا
(حافظ: ۱۳۷۸ ش: ص: ۶)

اقبال در پیروی حافظ چنین سروده است:
به دست مانه سمرقد و نی بخارا ایست دعا بگوز ققیران به ترک شیرازی
(اقبال: ۱۹۹۰ م: ص: ۷۹۱)

اقبال در برخی از اشعار فارسی و اردوی خود، بعضی از معانی اشعار حافظ را به سبک خود بیان کرده است. در زیر بعضی اشعار بیان شده که اقبال در پیروی حافظ سروده است و از مطالب حافظ استفاده کرده است.

حافظه می گوید:

در این چمن گل بی خل کس نجیب آری
چرا غ مصطفوی را بهانه بولهی است
(حافظ: ۱۳۷۸ ش: ص: ۸۹)

اقبال گوید:

به مصطفی برسان خویش را که هن همه لست
اگر به او نرسیدی تمام بولهی است
(اقبال: ۱۹۹۹ م: ص: ۷۵۶)

حافظه می گوید:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست باران طریقت بعد ازین تدبیر ما
(حافظ: ۱۳۷۸ ش: ص: ۱۵)

اقبال گفتہ:

چیست باران بعد ازین تدبیر ما رخ سوی میخانه دارد پیر ما
(اقبال: ۱۹۹۰ م: ص: ۳۱۲)

حافظ سروده است که:

تلز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سرمای خاکره پیر مغان خواهد بود
(حافظ: ۱۳۷۸ ش: ص: ۲۷۸)

اقبال به این شعر چنین جواب داد:

زندگی جوی روان است و روان خواهد بود این می کهنه جوان است و جوان خواهد بود
(اقبال: ۱۹۹۰ م: ص: ۳۲۴)

حافظ سروده است:

اگرچه عرض هر پیش باری ادبی است زبان حموش ولیکن دهان پر از عربی است
(حافظ: ۱۳۷۸ ش: ص: ۸۹)

اقبال می گوید:

به شاخ زندگی مانعی نشته لمی است تلاش چشمۀ حیوان دلیل کم طلبی است
(اقبال: ۱۹۹۰م: ص: ۳۰۵)

حافظ می گوید:

بیا که قصر اهل سخت سست بنیاد است بیار بساده که بنیاد عمر بر بساد است
(حافظ: ۱۳۷۸ش: ص: ۵۴)

اقبال گفته است:

بیا که سلار فرنگ از نوا ابر افتاد است درون پرده او نفعمه نیست فریاد است
(اقبال: ۱۹۹۰م: ص: ۷۳۴)

در اسرار خودی اقبال بعضی اشعار را کاملاً در رنگ حافظ سرو و هاست.

حافظ گفت:

گرچه بس نایمیست نزد عاقلان مانعی خواهیم نشک و نسام را
(حافظ: ۱۳۷۸م: ص: ۱۲)

اقبال چنین گفت:

باز از مَا خواه نشک و نسام را پسخته تر کن عاشقان خمام را
(اقبال: ۱۹۹۰م: ص: ۸۹)

اقبال برخی اشعار حافظ را تضمین کرده است. چند شعر اقبال در ذیل به عنوان مثال درج شده است.

عقابت متل ما وادی خاموشان است حالیاً غلغله در گنبد افلاک انداز
هزار مرتبه کلبل نکو تراز دلی است که این عجوزه عروس هزار داماد است
گرت هولست که با خضر هم نشین بالشی نهانز چشم سکنلو چو آب حیوان باش

در کوی نیک نامی مارا گلنردادند گر تونمی پستندی تغییر ده قضارا
اقبال غزل هایی در پیروی حافظ سروده به خصوص در پیام مشرق که در آن
غزلیات روش و رنگ و پژه لسان الغیب به چشم می خورد. در پایان مقاله یکی از این
نوع غزلیات اقبال به عنوان نمونه آورده شده است:

آشنا هر بخار از قصه ماساختی در بیابان جنون بردی ورسوسا ساختی
جرم ما از دانه ای تقصیر او از سحله ای نی به آن بیچله می سازی نه با ماساختی
صد جهان می رویدار کشت بخیال ماضو گل یک جهان و آنهم از محون تمنا ساختی
طرح نوافگن که ما جدت پسند اتحاده ایم این چه حیرت بخانه امروز و قردا ساختی
(اقبال: ۱۹۹۰ م:ص ۲۹۹)

یادداشت ها و کتابشناسی منابع

- ۱- احسن، عبدالشکور، (۱۹۷۷م)، اقبال کی فارسی شاعری کاتنقیدی جائزه، لاہور.
- ۲- اقبال، علامہ محمد، (۱۹۹۰)، کلیات اقبال (فارسی)، لاہور
- ۳- همو، (۱۹۹۹م)، کلیات اقبال (ردو)، لاہور
- ۴- اکرم، سید محمد، (۱۹۹۹م)، اقبال و جهان فارسی، دانشگاه پنجاب، لاہور
- ۵- همو، (۲۰۰۷)، اقبال در راه مولوی، دانشگاه پنجاب، لاہور
- ۶- حافظ شیرازی، (۱۳۷۸ش) دیوان، حافظ، تصحیح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران
- ۷- حافظ شیرازی، (۱۹۸۶م)، دیوان حافظ، مقدمه دکتر سید محمد اکرم، لاہور.

- ۸- ریاض، محمد، (۱۹۷۷م)، اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی، اسلام آباد.
- ۹- وقاری، محمد افشاری، (۱۳۹۲ش)، حافظ، دانشنامه ادب فارسی شبه قاره، تهران.
-

نگاهی به تذکره نویسان هندو در شبه قلمه پاکستان و هند

دکتر محمد صابر

استاد پار، گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه پنجاب، لاہور-پاکستان

چکیله:

زبان فارسی از شیرین ترین زیان های جهان به شمار می رود. این زیان غیر از سرزمین ایران به شبه قاره نیز تاثیر گذاشته و در زمان تیموریان شبه قاره حیث رسمی قرار گرفت و این زیان غیر از مسلمانان به هندوان نیز تاثیر فراوان گذاشته است، به همین سبب درین زیان هندوان آثار کراتها و ماندنی به یاد کار گذاشته اند و آنان در تذکره نویسی شعرای فارسی نیز نقش مهمی دارند. تذکره های آنان، تذکره های مهم زیان و ادب فارسی شبه قاره به شمار می روند. مثلاً همیشه بهار مؤلف کشن چند اخلاص، سفینه خوشگو مؤلف بندرابن داس خوشگو؛ سفینه عشرت مؤلف در کادس عشرت؛ تذکره گل رعناء و تذکره شام غربیان مؤلف لجه‌های نراین شفیق اورنائ آبادی؛ ائم العاشقین مؤلف موهن لعل ائم؛ سفینه هندی مؤلف بهگوان داس هندی، ائم العاشقین مؤلف کنور رتن سنگ زخمی.

واژه‌های کلیله: زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تذکره نویسی فارسی، شبه قاره، هندوان فارسی نویس، کشن چند اخلاص، بندرابن داس خوشگو

شبه قاره پاکستان و هند بعد از سرزمین ایران بزرگترین گهواره و مرکزیان و ادب قارسی بوده است. ادب قارسی در این سرزمین از دوره غزنی شروع شد، در دوره سلاطین دهلي رشد و تحول پیدا کرد و در دوره تیموریان شبه قاره به اوج رسید. هر این دوره شعرای زیاد از ایران و آسیای مرکزی وغیره به شبه قاره پاکستان و هند مهاجرت کردند. زیرا پادشاهان و امراي این سرزمین ادب دوست بودند و خودشان نيز هر این زبان شيرین شعر می سروندند و غيرازين هندوان نيز به اين زبان توجه داشتند و آنان آثار گرانبها و پرلزش گذاشتند.

همجنین تذکره کتابی است که هر آن شرح حال و آثار شاعری با عده ای از شعرا آمده باشد و درین کتاب تذکره نگار نه تنها اشعار شعرا را نقل می کند بلکه شرح حال آنها را نیز می نویسد و گاهی اسم و آثار و تالیفات هر شاعر را در ذیل شرح حال وی ذکر نموده، درباره آن مختصراً بحث می کند و همجنین هر موقع نقل اشعار شعرا گاهی درباره آن نظر خود و دیگران را درباره گوینده آن نیز ذکر می کند. اگر کتابی فاقد شرح حال شعرا باشد و تنها به نقل نمونه اشعار شعرا محدود باشد. آن را طبق اصطلاح ادبی تذکره نمی گویند، بلکه یا باضم، جنگ یا سفینه می گویند (نقوی، ۱۹۶۳، ۱۰: ص. ۸).

تحستین تذکره شاعران قارسی لباب الاباب سدید الدین محمد عوقی است که در شبه قاره تالیف شد. حدوداً در سال ۶۱۸ به تزمتصنوع نوشته شده و در این به ذکر شاهان، شاهزادگان، وزیران، قضاو و علمایی که گاهی شعر می سروندند و نیز به تراجم و شعرهای شاعران از تحستین شاعر قارسی گو تا او ایل سده هفتم هجری پرداخته شده است.

همجنین تذکره های شعرا فارسی زیاد در سرزمین شبه قاره پاکستان و هند تگاشته شده است وغیراز مسلمانان، هندوان نیز بندر این داس خوشگو (سفینه خوشگو)، بهگوان داس هندی (سفینه هندی)، لجه‌می تراین شفیق اورنگ آبادی (گل رعنا و شام

غرييان)، نراین رتن سنگه زخمی (أنيس العاشقين) وغيره تذکره های شعراي فارسي نوشتد. شرح آنان بدینگونه است.

۱- کشن چند اخلاص

کشن چند متحصلص به اخلاص شاعر و تذکره نویس شعراي فارسي قرن دوازدهم فرزند اچل داس دهلوی بود. پدرش مشرب درویشی داشت و در صحبت فقرای صاحب کمال بسرمی برد. وی از قوم کهتری و در شعر شاگرد میرزا عبدالغنی قبول کشمیری بود. درباره اش زیاد اطلاعات به دست مانمی رسید. اخلاص در زمان حیات پدرش کارد بازی یاد گرفت و بعداز آن به شعر گویی متوجه شد (نقوی، ۱۹۶۴: ص ۲۳۰) و در زمان احمد شاه (حث: ۱۱۶۷-۱۱۶۱ق) قوت کرد. اثر وی همیشه بهار (تذکره شعراي فارسي) به یاد گار مانده است.

همیشه بهار:

کشن چند این تذکره را در سال ۱۱۳۶ق/ ۱۷۲۳م تالیف کرد و در این ۳۲۷ شاعر را به ترتیب الفبايی تخلص شاعران با شرح حال ذکر کرده است که آنان در زمان اکبر پادشاه الى جلوس محمد شاه (۱۱۳۱ق) در شبه قاره زندگی کردند. این تذکره از میرالهی آغاز می شود و با احمد پارخان پکاحوشابی به پایان می رسید. (اخلاص، ۱۹۷۳م: ج ۴، ص ۲۶۶).

وی درین تذکره احوال چند شاعر برهمن، جهانگیر، رياض، شیداء شادمان، صائب، عرقی، ناصر علی سرهنلکی، قیضی، داراشکوه، قدسی مشهدی، کلیم کاشانی، ملاشاه بدخشانی و نور جهان را مفصل آورده است و غير از این انتخاب کلام چند شاعر یدل دهلوی، جویا، زلائی، صلابت جنگ، سلیم تهرانی، محمد افضل سرخوش، صائب تبریزی، طالب آملی، ظهوری ترشیزی، غنی کشمیری، قدسی، مشهدی، کلیم کاشانی، و منیر لاهوری را مفصل آورده است. این تذکره به کوشش دکترو وحید قریشی با مقدمه

۲۰ دکتر محمد صابر / نگاهی به تذکره نویسان هندو در شبہ قاره پاکستان و هند

مفصل به زبان لردو از انجمن ترقی اردو پاکستان، کراچی در سال ۱۹۷۳ م به چاپ رسیده است.

۲- پندرابن داس خوشگو

پندرابن داس متخلص به خوشگو در بین سالهای ۱۰۷۸-۱۰۸۸ ق در متهراء شهر آثرا پر دیش چشم به جهان گشود و از فرقه بیس بود و شاگرد محمد افضل سرخوش، سراج الدین علی خان آزو، لاله سکھراج سبقت، بهوپت رای بیغم بیراگی، سعد الله گلشن و میرزا عبدالقادر بیدل بود. وی در شرح حال سرخوش می نویسد: در چهارده سالگی اشعار خود را به نظر اصلاح وی می گذرانید و می گوید که سرخوش متخلص وی را خوشگو گذاشت. خوشگو در محاقლ ادبی که فرمت میرزا بیدل و سعد الله گلشن بسیا می شد، حضور می بافت و این محاقل را در منزل خود نیز تشکیل می داد که شعرای معروف نیز در آن شرکت می کردند. بهگوان داس هندی در سفینه هندی می نویسد: سور العین واقف شاگرد وی بود. وی در زمان حمله ناصر شاه اقشار به شبہ قاره بالشکر شاهی به کوت کانگره رفت و تقریباً هفت یا هشت سال در پنجاچ زندگی کرد و در سال ۱۱۵۵ ق به دهلی برگشت. خوشگو در آخر زندگی به سلک عرفای پیوست. اول کسی که وی را با این طریقت آشنا کرد، سلطاندی پی تکلف، عمومی وی بود. خوشگو بعد از ترک دنیا در اله آباد، بنارس و عظیم آباد بسربرد و بالآخر در عظیم آباد (پتنه) در سال ۱۱۷۰ ق به عالم بقارفت. (خوشگو، ۱۹۵۹ م: صص ۱-۲، نقوی، ۱۹۶۴ م: صص ۲۳۹-۲۴۳)

سفینه خوشگو:

سفینه خوشگو تذکره ای به زبان فارسی است که در این شرح احوال و آثار ۱۴۱۸ شاعر فارسی ذکر شده است و در ده سال تالیف شد یعنی در سال ۱۱۳۷ ق آغاز شد و در سال ۱۱۴۷ ق به پایان رسید. وی این را به نام عملة الملک امیر خان متخلص به

انجام ناظم استان آباد کرد و عملة الملك روزی دور و پیه از محصول (مالیات) تمام آباد برای وی تعیین کرده بود و این مستمری تازمانی که عملة الملك زنده بود، به خوشگوی رسید. این تذکره مشتمل بر سه دفتر است. دفتر اول مشتمل بر ۳۶۲ شاعر متقدم است و از روکش کی شروع می‌شود و به کامی ظفر همدانی انعام می‌رسد. دفتر دوم مشتمل بر ۸۱۱ شاعر متوسط از جامی شروع می‌شود و به شکونی گلپایگانی پایان می‌رسد. دفتر سوم مشتمل بر ۲۴۵ شاعر معاصر خوشگوی است. این دفتر از ناصر علی سرهنگی شروع می‌شود و به سرب سنه مخلص به خاکستر اختتام می‌یابد و ترتیب این تذکره از لحاظ روز تولد با قوت شعرا است. خوشگو این تذکره را برای اصلاح به سراج الدین علی خان آزو داد و آزو شرح حال بعضی شعرا و مقدمه ای را برآن اضافه کرد. یک نسخه از این تذکره در شوشتاری در سال ۱۲۴۱ق بر اساس نسخه ای از سفینه خوشگو با بعضی اضافات به ترتیب حروف الفباء تنظیم کرد و آن نسخه به نام «آب آورد» معروف است و مشتمل بر شرح حال هزار و صد و پانزده شاعر است. (امیر هدایی، ۱۳۸۰ش: ص ۱۴۰۴ و ۱۹۶۴م: ص ۶۴۴)

آثار دیگر خوشگو مرقع، ملفوظات بیدل و دیوان است که به جانمانده اند. اما ایات پراکنده وی در تذکره‌های مختلف دیده می‌شود. سبک انشای وی پیشتر ساده است. اما در موقع تعریف از شعرانه مصنوع و گاهی نثر مسجع به کار برده است. نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های مختلف جهان نگهداری می‌شود. دفتر اول به کوشش دکتر زین العبا پایان نامه دوره دکتری دانشگاه تهران، ایران تصحیح شده است و زیر چاپ کتابخانه مجلس تهران، ایران است و دفتر دوم به کوشش دکتر سید کلیم اصغر تقی پایان نامه دوره دکتری دانشگاه تهران، ایران تصحیح شده است و زیر کتابخانه مجلس تهران، ایران به چاپ رسیده است و دفتر سوم به کوشش سید عطاءالرحمه کاکوی از پنهان به چاپ رسیده است.

۳- درگا داس عشرط

درگا داس متخلف به عشرط تذکره نویس قرن دوازدهم بود. درباره‌ی هیچ اطلاعاتی به دست ما نرسیده است.

سفینه عشرط:

وی این را در سال ۱۱۷۵ق تالیف کرد زیرا از نام آن «سفینه عشرط» سال تالیف مشخص نیست. درین ۴۵۵ شاعر متقدم و متاخر به ترتیب القاب ذکر شده است. این از اسدی طوسی شروع و به حاجی فربیلون متخلف به سابق پایان می‌رسد. وی احوال و اشعار شعرای معاصر را به تفصیل بیان کرده است «خصوصاً احوال عبدالقدیر بیدل و کلام سراج الدین علی خان آرزو را ز همه مفصل تر نوشته است. سبک تثر مقدمه مصنوع و در شرح حال شعرا اثر ساده و غیر مصنوع است و در بعضی جا نثر مسجع تیز دیله می‌شود. این تذکره ناقص الآخر است و نسخه خطی منحصر به فرد در کتابخانه خدا بخش، بانکی پور نگه داری می‌شود. (امیر هدایی، ۱۳۸۰ش: ص ۱۴۰)

۴- لجه‌می تراین شفیق اورنگ آبادی

لجه‌می تراین پسر منسارام پسر بھوانی داس شاعر زبانهای لردو، هندی و فارسی، تاریخ نویس و تذکره نویس بود و در سال ۱۱۵۸ق در اورنگ آباد به دنیا آمد و از قوم کھتری کپور بود. پدر بزرگش بھوانی داس همراه سپاه اورنگ زیب عالمگیر از لاہور به دکن رفت و در شهر اورنگ آباد اقامه گردید. وقتی منسارام ده ساله بود، پدرش قوت کرد و جسموت داس خویشاوند ایشان بود، پرورش منسارام کرد. منسارام در عهد تواب آصف جاه به پیشکاری صدارت شش صوبه [استان] دکن مأمور گشت و سپس تواب صمصام الدوّله در ایام وکالت خود به سفرش میر غلام علی آزاد بلگرامی او را به منصبی نواخت و پیشکاری بحثی الممالک دکن عنایت کرد.

لجه‌می تراین زبان فارسی را در زادگاهش از شیخ عبدالقدیر مهریان پاد گرفت و

از او "صاحب" تخلص گرفت و در سال ۱۱۷۶ق به توصیه استاد دیگر خود غلام علی آزاد بلگرامی که لجه‌می با او ارادت داشت و او را پیر خود می‌گفت، او برای اشعار فارسی اش "شفیق" تخلص انتخاب کرد. وی در اشعار اردو و هندی خود "صاحب" تخلص بکار می‌برد و در بعضی بحور فارسی همچنان صاحب تخلص بکار می‌برد. وی به دستگاه آصف جاهیان پیوست و در دورهٔ وکالت و اقتدار نواب صمصام الدوله به منصب و خطاب دولت چند سرقراز گردید. وی در شمار ملزمان نواب نظام علی خان آصف جاه دوم و پسرش عالی جاه در آمد و در سال ۱۱۷۷ق همراه عالی جاه به حیدرآباد رفت و در همانجا نشیمن گزید و تقریباً در سال ۱۲۲۳ق در حیدرآباد فوت کرد. آثار وی در فارسی و اردو درج ذیل هستند.

- ۱- حقیقت‌های هندوستان، ۲- تمیق شکرگف، ۳- ماثر آصفی
- ۴- ماثر حیدری، ۵- بساط الغنایم، ۶- حالات حیدرآباد
- ۷- خلاصة الهند، ۸- نخلستان، ۹- گلزار عشق
- ۱۰- مرآت الهند، ۱۱- مشتوى اقسام نسوان به اردو
- ۱۲- تذکره بابا گروزانل، ۱۳- سوین ده زیان
- ۱۴- امرت کنده، ۱۵- منظمه جواهر زواهر در جانب داری از آزاد بلگرامی
- ۱۶- دیوان فارسی، ۱۷- دیوان اردو، ۱۸- بحرقة صدق پاره
- ۱۹- چمنستان شعراء، ۲۰- گل رعناء، ۲۱- شام غریبان (عبدالله، ۱۳۷۱ش):
 صص ۱۰۴-۱۰۴ نقوی، ۱۹۶۴م: صص ۴۳۹-۴۴۵

شام غریبان:

تذکرهٔ شعرای فارسی است دربارهٔ شاعران که از ایران و سرزمین‌های دیگر به شبه قاره مهاجرت کردند و این مشتمل بر ۴۸۳ شاعر است. که در سال ۱۱۹۷ق به تالیف در آمد و از آدم ابوالبشار آغاز می‌پاید و به یقین بلخی اختتام می‌شود. شفیق درین

تذکره ده شاعر که به شبۀ قاره ترقیتند و چهار شاعر هندی نژاد رانیز باد کرده است و آنان را به ترتیب القبابی نوشته است اگرچه در بعضی جا ترتیب القبابی رعایت نشده است. درین تذکره شرح احوال شعراء بسیار کوتاه است و نمونه های اشعار غالباً از یکی دو بیت تمی گلند و تئر تذکره ساده و روان است (گلچین معانی، ۱۳۶۳ ش:ج ۲، ص ۸۴۳-۸۶۱) و این تذکره به کوشش محمد اکبر الدین صدیقی از انجمن ترقی اردو کراچی به چاپ رسیله است.

کل و عنا:

این تذکره در شرح احوال شاعران فارسی گوی شبۀ قاره در سال ۱۱۸۱-۸۲ق تالیف شد و مشتمل بر مقدمه و دو فصل است. فصل اول شاعران مسلمان از میر غلام علی آزاد بلگرامی آغاز می گردد و با میر یوسف بلگرامی پایان می یابد. فصل دوم شاعران هندو از اچلداس آغاز می شود و با هنر (گیان رای) اختتام می یابد (نقوی، ۱۹۷۲م: ج ۳، ص ۱۹۹-۲۰۱، گلچین معانی، ۱۳۶۳ ش:ج ۲، ص ۴۶-۵۰). فقط فصل دوم این تذکره از انجمن ترقی اردو حیلر آباد دکن به چاپ رسیله است. سبک انتشاری مؤلف ساده است. اما در مقدمه نثر مصنوع و مسح نیز بکار برده شده است.

۵- مو亨ن لعل افیس

موهن لعل متخلص به ایس شاعر و تذکره نویس فارسی از قرنهاي دوازدهم و سیزدهم هجری قمری از لکھنو بوده و اسم پدرش کنور سین بود و وی نوہ رای تولارام بود که آن قانون گوی پرگه گوپامو در سرکار خیر آباد بود و از هندو کائسته بوده وی در آغاز "خمسه" و "بیتاب" نیز تخلص بکار می برد. وی شاگرد میرزا محمد فاخر مکین بود و اصول شعر و عروض را ز وی باد گرفت و در وقت تالیف تذکره بیش از پنجاه سال بود که در حملت حویلی لکھنو مضاف صوبه نصر نگر اود خدمت می کرد. (نقوی، ۱۹۶۴م: ص ۴۰).

آفیس الاجماع:

آنیس این تذکره را به توصیهٔ مهاراجه تکیت رای بهادر و به خواهش دوستش رای سپیلاس در سال ۱۹۷۵/۱۸۲۱ تالیف کرد. در این تذکره زندگی نامه و گزیده‌ای از آثار میرزا محمد قاخر مکین و پنجه شاعر از شاگردان مسلمان و هندوی او نوشته شده است و در این شرح حال و استاد عظیمای اکسیر اصفهانی استاد مکین را نیز ذکر کرده است و این تذکره شش بخش دارد:

- ۱- افتتاح، در شرح حال و اشعاری از میرزا عظیمای اصفهانی با تخلص اکسیر استاد میرزا محمد قاخر مکین بود.
 - ۲- فتح الباب در بیان حالات و کلمات و اشعار مکین.
 - ۳- قصل، در بیان احوال و افکار مستغیدان از آن جناب که مسلمان بوده اند: آنان سی و یک مسلمان از شاگردان مکین بودند. اولین شاه عالم پادشاه متخلف به آقتاب و آخرين میر نور علی متخلف به وصلی ذکر شده است.
 - ۴- فاصله، در ذکر احوال و اشعار شاگردانی که از فرقه هندو بوده اند، آنان شش شاعر هندو از شاگردان مکین بودند و اولین رای سرب سکه دیوانه و آخرين موهن لعل متخلف به آنیس ذکر شده است.
 - ۵- اختتام، در احوال و اشعار پنج شاگردان مسلمان مکین بوده اند. اولین خواجه محمد حسن و آخرين میرزا ابراهیم بیان متخلف به دوست ذکر شده است.
 - ۶- حسن خاتمه، در بیان حالات و آثار شش شاعر هندو است. آنان شاگرد شاگردان وی بودند. اولین خوشحال چند عریان و آخرين لاله داتاری متخلف به رفیق ذکر شده است (بزرگ ۱۳۸۰ ش: ص ۳۵۲)
- توییسطه این تذکره را در سال ۱۲۳۵ق از تدوین کرد و برخی محققان گفته اند که تدوین نخست این تذکره تحریر قسمتی از تذکرة المعاصرین حزین بوده که بعداً آن را

دوباره تدوین کرد. حال آنکه در این اثر، از شاعران تذکرۀ المعاصرین یاد نشده است و فر تدوین نخست حدود پنجاه شاعر و فر تدوین دوم حدود نود شاعر معرفی شده اند. (گلچین معانی، ۱۳۶۳ ش: ج ۱، صص ۷۳-۷۶).

سبک انشای مؤلف پر تکلف و مصنوع است و تصحیحهای خطی آن در کتابخانه های مختلف جهان نگهداری می شود. درین احوال فاخر مکین و عظیمای اکسپر اصفهانی از همه مفصل تر توشه شده است. تلحیص و ترجمه اردوی این تذکره به کوشش عطا الرحمن عطا کوکوی در سال ۱۹۷۱ م فر پته به چاپ رسیله است. (ناطق شریف: ۱۳۸۴ ش: ص ۶۷۵).

۶- بهگوان داس هندی

بهگوان داس شاعر و تذکرۀ نویس در سال ۱۶۴۱ق به دنیا آمد. وی در آغاز ”بسمل“ بعدها ”هندی“ تخلص اختیار کرد. وی از قوم هندوی سریواستوا کاسته بود. اسم پدرش دلپت راس قرزند هرنیس رای بود. اصلش از کالبی و مسکش غر سوندا بود. اما وی فر صید پور از توابع سیلک در خانه جد مادری خودش لاله رام غلام قانون گو به دنیا آمد.

پدرش در لکھنؤ در دستگاه برہان الملک سعادت خان نواب اود و جانشینان وی خدمت می کرد. بهگوان داس در سن دو سالگی به لکھنور قت و نخست در لکھنؤ نزد مکتب دار خانوادگی خود حق داد خان افغان درس خواند و چون به سن تمیز رسید نزد مولوی سید یوسف سهارپوری علم صرف و تحوی و کتب متدالله فارسی و رسائل علوم دیگر را خواند.

پدرش به زبان برج شعر می سرود. وی فر شعر گویی از پدرش ارث گرفت و فر شاعری از محمد فاخر مکین در لکھنؤ نوشیمن داشت، اصلاح سخن می گرفت. او نیز مثل پدرش در دستگاه فرمان روایان اود به خدمت پرداخت و تقریباً بعد از سال ۱۲۲۲ق قوت

کرد و چند اثر به زبان فارسی گذاشته، نام آنان درج ذیل هستند:

- ۱- مثنوی سلسۀ المحبت، ۲- مثنوی مظہر الانوار، ۳- مثنوی بها گوت مسمی به مهرضیاء، ۴- دو دیوان فارسی به نام دیوان شوقیه و دیوان ذوقیه، ۵- تذکره حلیقه هندی، ۶- رساله سوانح النبوة، ۷- تذکره سفینه هندی

سفینه هندی:

به گوان داس این تذکره را در سال ۱۲۱۹ق به تالیف آورد و شرح حال و تمونه های اشعار ۳۳۵ شاعر فارسی را درین تذکره مختصر آورده است. وی درین تذکره آن شعر را ذکر کرده که آنان هندی یا هر هند، از جلوس محمد شاه دوم گور کانی تا سال تالیف کتاب می زیستند و این تذکره به ترتیب الفبایی از آفتاب (ابولمظفر شاه عالم عالی گوهر) آغاز می شود و به یکتا (محمد اشرف) انجام می رسد. ثُر این تذکره ساده و روان است و به گوشش سید شاه محمد عطاء الرحمن کاکوی هر پنه به چاپ رسیله است. (عبدالله سیله، ۱۳۷۱ش: ص ۵۱۰-۵۱۱، نقوی، ۱۹۷۲، م: ج ۲، صص ۷۰۸-۷۱۰)

حلیقه هندی:

به گوان داس این تذکره را ظاهرآ در سال ۱۲۱۱ق به انجام رسانده و مشتمل بر احوال شعرای ماضی و حال که در هند تولد و نشوت نمایاقته اند، است. دارای تقسیماتی با عنایین باب، رکن، چمن و قصل بدین ترتیب است. باب اول دریک مقدمه و دور کن؛ مقدمه در وصف نواب آصف الدوّله فرمان روای اوده، رکن اول؛ در ذکر میرزا محمد فاخر مکین، رکن دوم در وصف هندوستان و صوبات آن. قصل اول؛ در وصف سرایی معشوق، قصل دوم؛ در بیان زبان فارسی و قضیلت آن، قصل سوم؛ در کلام موزون، قصل چهارم؛ در آغاز شعر و شاعری. چمن اول؛ در وصف شاهان و شاهان و شاهزادگان شاعر (۳۵ تن)، چمن دوم؛ در ذکر وزرا و امرای شاعر (۶۹ تن)، چمن سوم، در وصف معاشر و فقرای شعر برداز (یک تن در تنها نسخه ناقص موجود کتاب)، چمن چهارم؛ در ذکر

شعرای فارسی گوی هندوستان (۱۶۴ تن)، باب دوم در ذکر پردگیان معنی، یعنی باتوان شاعر هندی (۱۱ تن). روی هم رفته شرح احوال ۵۳۲ سراینه در حلیقه هندی آمده است. نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی تحقیق نگهداری می شود. (بزرگر، ۱۳۸۰ ش:ص ۶۹۶۰ گلچین معانی، ۱۳۶۲ ش:ج ۱/۴۶۲).

۷- کنورتن سنگهنر خمی

کنورتن سنگه مخلص به زخمی روز ۲۳ محرم در سال ۱۱۹۷ق/۹ دسامبر، ۱۷۷۲م در لکھنؤ به دنیا آمد. وی سکنه کایسته بود و اصلش از بریلی بود. در آغاز جوانی شوق اکتساب علوم به دلش افتاد و زبانهای مختلف فارسی، عربی، هندی و انگلیسی را یاد گرفت و فر این زبانها همه علوم عقلیه و نقليه را یاد گرفت. وی باسیر و سیاحت نیز علاقه داشت و مناطق مختلف هندوستان را گردش کرد. وی و احدادش در خدمت پادشاهان اود ملارمت می کردند.

پدرش رای بالکرام مخلص به صبوری تایب مهراجه چهاولال بوده، در سرکلر نواب آصف الدوّله سمت میرآتش را داشت و مدتی صاحب دیوان نواب آصف الدوّله بود. وی در سال ۱۲۶۳ق مسلمان شد و در سال ۱۲۶۷ق/۱۸۵۰م از این دنیا برای همیشه رخصت شد. وی چندتا آثار به یاد گار گذاشته است.

۱- حام گیتی نما ۲- سلطان التواریخ ۳- دیوان فارسی ۴- اینس العاشقین

اینس العاشقین:

او این را در سال ۱۲۴۵ق به تالیف آورد و به نام نصیرالدین حیدر شاه اود گرد. این تذکرہ مشتمل بر دو جلد و بیش از دو هزار شاعر متكلم و متاخر به ترتیب الفبا است. جلد اول از "آبرو" تا ضیایی و جلد دوم از طالب حاجرمی تایونس ابهری است. شرح حال ییشتر شعرا را مختصر معرفی کرده است و نمونه های اشعار از غزلیات، رباعیات، قصاید و مثنویات آورده است.

نسخه های خطی آن جلد اول در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاہور و جلد دوم در کتابخانه گوری پرشاد (ماتا پرشاد) در لکھنؤ نگه داری می شود. (بیز گر، ۱۳۸۰ ش: ص ۳۵۲، نقوی ۹۷۲، م ۲۰۹/۳: م ۹۷۲)

۸. گنور در گا پرشاد

گنور در گا پرشاد متخلص به مهر سنبللوی تذکره نویس قرنهاي سیندهم و چهاردم هجری قمری بوده است. پدرش راجا دهنپت رای بود. وی در سال ۱۲۶۳ق/ ۱۸۴۶م به دنیا آمد و در سال ۱۲۸۴ق/ ۱۸۵۷م به عنوان رئیس حاشیه پل خود شد و در سال ۱۳۰۲ق/ ۱۸۸۴م قاضی اعزازی سنبله منصوب شد. آثار وی بدین قرار هستند:

۱- حلیقه عشرت ۲- گلستان هند ۳- بوستان اوده

حلیقه عشرت:

گنور پرشاد این را در سال ۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۳م تالیف کرد و در این شرح زندگی و نمونه اشعار شماری از زنان شاعره های متقدم و متأخر به ترتیب الفبا از روی حرف اول اسم با تخلص شاعره آورده است و مولف شرح حال بیشتر شاعره هارا بحیلی مختصر نوشته است و از آنها دو سه بیت درج کرده است. اما شرح حال کمی از شاعره ها به تفصیل نوشته است. سبک انشای تذکره مصنوع است و این تذکره در سال ۱۳۱۱ق در سنبله و در سال ۱۳۱۵ق در لکھنؤ به چاپ رسیده است. (گلچین معانی، ۱۳۶۳ش: ج ۱، صص ۴۵۷- ۴۵۹).

پادداشت ها و کتابشناسی منابع

- اخلاص، کشن چند (۱۹۷۲م)، همیشه بهار، تذکره شعرای فارسی، به کوشش دکترونی وحدت فربیشی، اتحمن ترقی اردو پاکستان، کراچی.
- امیر هدایی (۱۳۸۰ش)، سفینه عشرت، در کادس عشرت، به سرپرستی حسن اتوش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

- همو (۱۳۸۰ ش)، سفينة حوشگو، بندرا بن داس خوشگو، به سریرستی حسن انوش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
 - بروزگر، حسین کشتلی (۱۳۸۰ ش)، آئیس الاحباء، موهن لعل لکھنی، به سریرستی حسن انوش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
 - همو (۱۳۸۰ ش)، حدیقة عشرت، کور در کا پرشاد، به سریرستی حسن انوش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
 - همو (۱۳۸۰ ش)، حدیقة هندی، بھگوان داس هندی، به سریرستی حسن انوش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
 - خوشگو، بندرا بن داس (۱۹۵۹ م)، سفينة حوشگو، جلد سوم، به کوشش سید شاه محمد عطا الرحمن کاکوی، لیل لیپھو پریس، پننه.
 - شفیق، لجه‌می نراین (۱۹۷۷ م)، شام غریبان، به تصحیح محمد اکبر الدین صدیقی، انجمن ترقی اردو، کراچی.
 - همو (۱۲۲۲ ق)، کل رعایا، انجمن ترقی اردو، جینر آباد دکن.
 - عبداللہ، سید (۱۲۷۱ ش)، ادبیات فارسی در میان هندوان، ترجمه دکتر محمد اسلم خان، پیاد موقوفات محمود افشار، تهران.
 - کلچین معانی، احمد (۱۲۶۲ ش)، تاریخ تذکره های فارسی، ستایی، تهران.
 - ناطق شریف، مریم (۱۲۸۴ ش)، آئیس لکھنی، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبۀ قاره، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
 - نقوی، سید علی رضا سید (۱۹۶۴ م)، تذکره نویسی فارسی در هندو پاکستان، علمی، تهران.
 - همو (۱۹۷۲ م) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، جلد پنجم، دانشگاه پنجاب، لاہور.
 - هندی، بھگوان داس (۱۹۵۸ م)، سفينة هندی، به کوشش سید شاه محمد عطا الرحمن کاکوی، اداره تحقیقات عربی و فارسی پننه، پننه.
-

شرح حال و آثارِ حافظ محمد حیات نوشه‌ی

دکتر احسان احمد

آستاناد پار، کروه فارسی، دانشکده علوم انسانی

دانشگاه پنجاب لاہور۔ پاکستان

دکتر شعبی احمد

آستاناد پار، کروه فارسی، دانشکده علوم انسانی

دانشگاه پنجاب لاہور۔ پاکستان

چکیله:

حافظ محمد حیات نوشه‌ی تذکره تویس مهم صوفیه نوشه‌ی قلدری در پنجاب، پاکستان است که تألیف وی تذکرۀ توشیعی از معین‌ترین مدلایع در تاریخ طریقه نوشه‌یان به شمل است. وی از اخلاقی حاجی محمد نوشه گنج بخش، مؤسس سلسلة نوشه‌ی، است. وی دانشمند دینی، تویسند و شاعر مهم فلرنسی بود و تذکرۀ توشیعی وی مورد استفاده پژوهشگران بعدی در زمینه تاریخ سلسلة نوشه‌ی قرار گرفته است. مقاله حاضر حاوی شرح حال و آثار آن تویسند بر جسته است.

واژه‌های کلیدی: محمد حیات نوشه‌ی، تذکرۀ نوشه‌ی، سلسلة نوشه‌ی، ادبیات فلرنسی و نوشه‌پان نثر فلرنسی در شبۀ قلره.

حافظ محمد حبیت نوشاھی (د ۱۱۷۲ق/ ۱۷۶۰ق) از توابع کان حضرت شیخ حاجی محمد نوشاھ / نوشه کنچ بخش (د ۱۶۰۴ق/ ۵۱۰۶ق) - بنیاد کلار طریقه و خانواده نوشاھیان - بود.

سلسله نسب وی به شرح زیر است:

حافظ محمد حبیت فرزند جمال اللہ نوشاھی فرزند حافظ محمد بر خوردار نوشاھی فرزند شیخ حاجی محمد نوشاھ کنچ بخش (آذور ۱۰۱۰م: ص ۴۱).

عقب نمای خانوادگی حافظ محمد حبیت نوشاھی:

پیش از این که به شرح حال و آثار حافظ محمد حبیت نوشاھی ببرد ازیم، آشنایی با پیشینه خانوادگی وی و آگاهی مختصر و عامی از پدران وی نیز ضرورت دارد. اینک تلک تلک تبا کانش - از سر سلسله آنان تا پدر مؤلف - معروفی می شوند:

۱- شیخ نوشه کنچ بخش:

نام شیخ نوشاھ کنچ بخش، حاجی محمد فرزند حاجی علاء الدین [۱۵۹۰ق/ ۱۵۸۲م] (شرافت، ۲۰۰۰م: ص ۱۸) بود. وی در روز دو شنبه یکم رمضان ۹۵۹ق/ ۲۱ اوت ۱۵۵۲م در روستایی به نام کهر کهان والی، پیش منذری بهاء الدین، پسحاب متولد شد و در روز سه شنبه ۸/ ربیع الاول ۱۰۶۴ق/ ۱۷ مارس ۱۶۵۴م در ساھن پال، پیش منذری بهاء الدین، پسحاب در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. تابوت وی دوبار بر اثر سیل رود خانه چهتاب انتقال یافته است: نخستین بار در ۱۷ ذی قعده ۱۱۷۰ق/ ۴، آگوست ۱۷۵۷م و دومین بار در ۱۸ - شوال ۱۲۳۷ق/ ۸ - زوالی ۱۸۲۲م (زاده، ۲۰۰۹م: صص ۱۳۷-۸).

اصلش از قوم کهر کهان جالپ در پسحاب بود که علوی نژاد اند. پدرش حاجی علاء الدین عابدی وارسته بود و هفت بار حجج کزارده بود (برق، ۱۹۷۵م: ص ۲۸). نوشاھ در پنجگی به خواندن و حفظ قرآن پرداخت و در چند ماه قرآن را از بزرگ کرد. علوم دینی را از حافظ قائم الدین

قادری و حافظ پدھا شاه قادری فرا کرفت. در هفده سالگی ترک دنیا و صحبت بستگان و دوستان کرد و در نیستانی به عبادت و ریاضت سر کرم شد. پدر و مادرش، پس از جستجوی بسیار، او را یافندو دختری کی از بزرگان در نوشهره پنچاب، پاکستان را به عقدوی در آوردند و تو شاه پس از آن در نوشهره محل اقامت افکند (سرور، ۱۹۱۴ م: ص ۱۸۰) و سپس به روستای بھلوال بخش سرگودها، پنچاب رفت و به شاه سلیمان قادری (د. ۱۰۱۲ ق/ ۱۶۰۴ م) دست ارادت داد و از او خرقه علاقت و لقب "تو شاه کنج بخش" کرفت (شرافت، ۱۹۸۲ م: ص ۱۳۰۹)، آن کاه خود به ارشاد طالبان طریقت روی آورد. مرکز ارشاد و مرقد او در روستای ساهن پال ورن مل در مندی بهاء الدین، پنچاب و هنوز هم زیارت کاه مردم است.

شرح احوال و کرامات تو شاه در کتاب های احوال و مقامات تو شه کنج بخش (۱۱۰۷ ق) از میرزا احمد بیان لاهوری، ثوابق المتعاقب (۱۱۲۶ ق) از محمد ماه صداقت تو شاهی، تذكرة تو شاهی (۱۱۴۶ ق) از حافظ محمد حبیات تو شاهی، مشتوى تحائف قلمیه (۱۱۸۶ ق) از پیر کمال لاهوری و مشتوى کنز الرحمت (۱۲۲۰ ق) از محمد اشرف منجری آمده است.

شیخ تو شه کنج بخش بتیان گذار طریقت تو شاهی قادری است که از سلسه های پر تفویض تصوف در پاکستان به شمار می آید و از آن مردان نامداری در شعر و ادب، از آن میان در ادب فارسی، بر حاسته اند. از میان فرزندان و نوادگان پیر شمار شیخ تو شاه، برخی صوفی بوده اند و نوادگان آنان که در روستاهای مختلف پیرامون لاهور و کجرات به سیرو سلوک و ارشاد طالبان طریقت اشغال داشته اند، در آشوب ها و تحولات کسترده نظامی و سیاسی سده های هجدهم و نوزدهم میلادی در پنچاب نقش بسیار مؤثری در حفظ و تقویت مسلمانان در این سرزمین داشته اند. این مطلب در باره دیگر مریدان و خلفای تو شاه، که در سراسر پنچاب و تا جاهایی مانند کابل پراکنده بوده اند (شرافت، ۲۰۰۰ م: صص ۶-۱۴۴)، تیز صدقی می کند. از نامدار ترین مریدان و خلفای او می توان از خواجه محمد قضیل کابلی (د. ۱۰۷۶ ق/ ۱۶۶۵ م)،

شیخ محمد تقی محلوب (د. ۹۴/۵/۱۶۸۲)، شیخ پیر محمد سنجیار، ساکن روستای نوشهره مغلان، برگرانه رود چناب و در دوازده میلی شرق شهر کجرات (د. ۱۱۲۰/۸/۵)، و شیخ عبدالرحمن بالک نوشاهی (د. ۱۱۱۵/۵/۱۷۰۲) نام برد.

شیخ نوشاه کنج بخش مردی ادبی و شاعر بود و بیشتر به هندی و پنجابی و که کاه به فارسی شعر می سرود. کریده ای از سروده های او با عنوان انتساب کنج شریف به کوشش شرافت نوشاه پدر ۱۹۷۵ لاهور منتشر شده است. بیشتر سروده هایش به زبان های هندی و پنجابی است.

شیخ نوشاه کنج بخش بازده اثر را از خود به جا گذاشت، و از آن میان، دست کم پنج اثر به فارسی است (بیزانی، ۱۲۰۲: صص ۴-۲۱).

حضرت نوشاه از شاعران بزرگ پنجابی و یکی از زبان گذاران زبان اردو به شمار می رود. وی به عنوان تحسین تویصله پنجابی در میان محققان وزبان شناسان این نواحی پذیرفته شده است. شخصیت وی، افرون بر جنبه عرفانی اش، از نظر ادبی هم خیلی مهم است (آزو، ۱۲).

۲- حافظ محمد برخوردار نوشاهی:

حافظ محمد برخوردار فرزند ارشد شیخ نوشاه بود. در ۹۹/۵ در دهکده ای به نام نوشهره تارزان بخش منڈی بهاء الدین پنجاب متولد شد (شرفت، ۲۰۰۰: ص ۱۵۵). در بیچگی از پدر بزرگوارش اکتساب علمی کرد و در چند ماه حافظ قرآن شد. سپس از محضر قاضیان گنجاو پنجاب استفاده کرد. دانشمند معروف آن زمان مولانا عبدالحکیم سیالکوئی (د. ۱۰۶۷ م) (شرفت، ۱۹۸۲: ص ۱۸۱) تیز از استادان وی بوده است. حافظ محمد برخوردار در مدرسه مولانا عبدالله لاهوری تحصیلاتش را به پایان رسانید و در دانش های دینی سرآمد زمان شد. زمانی که در لاهور به کمب علم مشغول بود، از خوش تویسان بر جمنه لاهور تیز استفاده کرد و در نوشتن خط نستعلیق و نسخ بد طولایی داشت (منجری، ۱۹۱۱: ص ۸۷). با پدر خود

به زیارت و کمپ فیض از شاه سلیمان قادری بهلوانی نیز نایل آمد. با توجه به فضایل شخصی و علمی وی نواب سعدالله خان (۱۰۶۶ق) از او خواهش کرد که به دیوان شاهی پیوندد و منصب هزاری را در اختیار داشته باشد؛ اما وی با مشورت پدر و مراد خود از قبول منصب خود داری کرد (احمد بیان، ۲۰۰، ص ۶۰). حافظ محمد برخوردار هم طبع شعری داشت و به سرو دین شعر فارسی می پرداخت. قصیده ای از او به فارسی و قصیده ای دیگر به بنجایی در مدح شیخ عبدالقدیر کیلانی موجود است (شرافت، ۱۹۸۲م؛ صص ۱۹۹-۴۷۴).

- اثری از حافظ محمد برخوردار به نام جوامع الاسلو نیز در دست است. مجموعه مختصری از نامه های عربی و فارسی وی نیز موجود است (همو، همان؛ ص ۱۹۹).

حافظ محمد برخوردار در ۱۰۸ سالگی، روز یک شنبه ۱۵ ذیقعد ۹۲ق/۱۵/۱۵، نوامبر ۱۶۸۲م در ساهن یال به جهان باقی شناخت و در گورستان نوشاهی در حوار پدرش مدفون شد (شرافت، ۱۹۸۲م، ۲۰۴).

۳- حافظ جمال اللہ نوشاهی:

شیخ جمال اللہ نوشاهی فرزندو خلیفه و جانشین پدرش حافظ محمد برخوردار نوشاهی بود. در ۱۰۷۸ق/۱۶۶۸م در ساهن یال ولادت یافت (شرافت، ۲۰۰م؛ ص ۱۶۲) و از پدرش و مولانا محمد صدیق بچه والا و مولانا شکر اللہ مفتی بچه چهه اکتساب علوم کرد (احمد بیان، ۲۰۰۱م؛ صص ۷۱-۲) و بیست و هفت سال در تحصیل علوم کنراند. سپس در حانقه ایشان به تدریس علوم نقلی و عقلی پرداخت و به عنوان فاضلی اجل در آن نواحی معروف شد. بسیاری از عالمان از محضر او استفاده کردند. وی مرید و خلیفه پدرش بود و از شیخ عبدالرحمن بهزی والا - که پرآوازه ترین خلیفه نوشاه کنج بخش بود - نیز کمپ فیض کرد و بود.

نوشته هایی متفرق از جمله دو نامه به فارسی از او موجود است که در سال ۱۲۷۲ق

۳۶ دکتر احسان احمد، دکتر شعبه احمدی / شرح حلال و آثار حافظ محدث حیات نوشاھی

به نام حقایق الآلار ملئون شده است (شرافت، ۱۹۸۲م: ص ۲۱۵).

جمال اللہ نوشاھی دو فرزند داشت: ابو سعید نوشاھی (د. ۱۶۷) و حافظ محمد حیات نوشاھی، مؤلف تذکرہ نوشاھی (د. ۱۱۷۲).

جمال اللہ نوشاھی در شصت و چهار سالگی در ۱۴۲، ربیع الثانی ۱۴۲ در ساھن پال در کنیت و در کورستان نوشاھی به خاک سپرده شد (همو، همان: ص ۲۲۰).

تحصیلات محمد حیات نوشاھی:

حافظ محمد حیات دانش‌های دینی و عرفانی را بیج در آن زمان را از پدر خود فراگرفت و در اوایل جوانی از تحصیل علوم ظاهری فراغت یافت. در فقه، حدیث و تفسیر مهارتی کامل به دست آورد و هم در پزشکی تبحر یافت (شرافت، ۱۹۸۲م: ۲۲۲). خط نسخ و تستعلیق را نیز ماهرانه می‌توشت. ادب عربی و فارسی را تاک آموخته بود و به زبان‌های فارسی و پنجابی شعر هم می‌کفت.

بیعت و لرشاد:

حافظ محمد حیات بعد از کسب علوم ظاهری، طبق سنت عاخواوه عرفانی خود به تصوف روی آورد و به کسب مقامات عرفانی پرداخت. در طریقه قادریه به پدر خود دست ارادت داد و ازو عرقه خلافت نوشاھیه کرفت. افرون بر آن از عیم بزرگوار خود شاه عصمت اللہ حمزه پهلوان (د. ۱۶۷) نیز استفاده باطنی کرد و به زیارت شیخ عبدالرحمن پاک بهزی والا نیز نابل آمد (همو، ۲۰۰۰م: ص ۱۶۵).

درس و تدریس وی در خانقاہ نوشاھیه:

او پس از در کنیت پدرش سلسله درس و تدریس را در خانقاہ نوشاھیه ساھن پال ادامه داد و دانشجویان علوم دینی از مساطق مختلف پنجاب به او روی آوردند. بیشتر افراد نوشاھیان - که معاصر او بودند - افتخار شاکری او را داشتند و برخی از دانشجویانش از

عالمان مرجع آن نواحی شدند (شرافت، ۱۹۸۲: ص ۲۲۳).

روابط محمد حیات نوشه‌ی با مشایخ معاصر:

محمد حیات نوشه‌ی با مشایخ معروف معاصر خود ارتباط دوستانه‌ای داشت و صوفیه طریقه‌های دیگر را نیز خوبی کرم می‌کرفت، برای مریدان احدادش احترام زیادی قابل بود و با خلفای نیاکانش مریدانه رفتار می‌کرد.

محمد حیات نوشه‌ی مسافرت طولانی ای به هند نیز داشته است. او مدتها در دهلی اقامست گزید و بادانشمندان و عارفان دهلی دیدارهای داشت (همو، همان: ص ۲۲۳)؛^۹ خصوص به خانقاہ خواجه فخر الدین قخرجهان چشتی نظامی (د. ۱۱۹۶ق) رفت و آمد زیادی داشت و از او استفاده سرشاری برداشت (همو، ۲۰۱۰م: ص ۴۹۸).

ازدواج و اولاد محمد حیات نوشه‌ی:

حافظ محمد حیات نوشه‌ی با مهر بانو فرزند شیخ عنایت اللہ فرزند شیخ احمد مفتی بجهه چهنه ازدواج کرد و چهار تا پسر داشت: حافظ نور اللہ (د. ۱۲۲۹ق/ ۱۸۱۴م)، شیخ ضباء اللہ رسول نگری (د. ۱۲۲۹ق)، شیخ مراد اللہ (۱۱۹۶-۱۱۹۴ق) و شیخ عباد اللہ [د. ۱۱۹۸ق] (همو، ۲۰۱۰م: ص ۵۲۷).

محمد حیات نوشه‌ی به عنوان شاعر:

خانواده نوشه‌ی به شعر و سخن گرایش فراوانی داشتند و بیشتر افراد آنان شعر هم می‌سروندند. حافظ محمد حیات نیز به شعر و سخن علاقه‌زیادی داشت. دواوین شاعران معروف فارسی را با دقت و علاقه خوانده بود و کریده اشعارشان را از حفظ داشت. در درسها، خطابه‌ها و مجالس شخصی معمولاً ایپات عربی و فارسی و پنجابی رامی خواندو لذت می‌برد (شرافت، ۱۹۸۲م: ص ۲۲۵).

او خودش هم شاعری بود و طبعی تیکر داشت. با توجه به آثار منظوم وی که در

دست است، روشن می شود که وی شاعری مبانی مایه بوده است، عمده موضوعات وی حمد و مناجات و نعمت و استغاثه و مدحیات مشایخ قادری و نوشاھی است، شعرش رنگ عرفانی دارد و اشفاده از آیات و احادیث و تلمیحات دینی و عرفانی و تاریخی در آن به وضوح دلیل می شود، جنبه موسیقایی شعرش نیز خوبی قوی است، نقطه های ضعف هم در زمینه وزن و اعراب برخی واژگان در شعرش موجود است.

نوشاھیان در تحریج ماده های تاریخی و در سرودن قطعات تاریخی بد طولایی داشتند و دارند، حافظ محمد حیات نیز در این زمینه مهارت کافی داشت.

محمد حیات نوشاھی به عنوان خوش نویس:

محمد حیات نوشاھی به خوش نویسی علاقه و افری داشت و خط نسخ و نستعلیق را آموخته و در توشن آنها مشق و ممارست لازم به هم رسانیده بود، در کتاب خانه ترشاهیه ساھن پال بعضی از آثار خوشنویسی وی نگهداری می شود (همو، ۲۰۱۰ م: ص ۵۳۹)، با در نظر کردن شیوه خوش نویسی وی باید اذعان کرد که وی خوش نویس چیره دستی بوده است و مهارت در هنر خوش نویسی بکی از مزایایی بر جمیعت شخصیت وی به شمار است.

تألیفات محمد حیات نوشاھی:

محمد حیات نوشاھی به تصنیف و تألیف نیز علاقه زیادی داشت و در میان حانواده علمی و عرفانی نوشاھیان نخستین کسی بود که به نویسنده و پدیدآوردن آثار علمی روی آورد، هم چنین وی از میان نوشاھیان نخستین بار به همین آغاز تاریخ حانواده اش پرداخت (شرافت، ۲۰۱۰ م: ص ۵۵۱)، آثاری کوئه کوئه ازوی در دست است، از جمله:

۱- تذکرة نوشاھی:

مهم ترین اثر وی تذکرة نوشاھی است که از منابع بسیار مهم در تاریخ نوشاھیان و نمونه خوب تذکره نویسی عارفان در پنحاب پاکستان محسوب است (بزدانی، ۲۰۱۲ م: ص ۳۲۱).

۲- مجمع الطایف:

مجموعه پرسشها و پاسخ‌های عرفانی است و به کفته نویسنده اش در دیباچه آن: "چند اسئله و اجوبة غریب از مطالعه کتابها به دستم آمد، من بایست آنها را روشن سازم" (شرفت، ۲۰۱۰، ص ۵۰۶). **مجمع الطایف** کتاب مهمی در حقول عرفانی است. نثر آن عالمانه اما آسان است.

۳- **شرح اسماء لوعین**: شرح چهل نام ازا سمای حُسْنی است. مطالب کتاب از منابع متبر دینی و عرفانی کرد آوری شده (همو، همان؛ ص ۴۵۰) و بهروزی عالمانه و عارفانه به تقریز روان را نهاده داده شده است.

۴- **حاشیة شعایل الشی**: این کتاب حاشیه‌ای است بر کتاب شعایل امام حافظ ابو عیسیٰ ترمذی (همو، همان؛ ص ۵۰۴).

۵- **رساله سماع**: رساله‌ای است کوچک در جواز سماع عارفان. موضوع رساله از اهمیت زیادی برخوردار است و چون نویسنده آن خودش یکی از مشايخ معروف است، اهمیتش بیشتر می‌شود (همو، همان؛ ص ۵۲۰).

۶- **تزویج القلوب**: به نثر و نظم فارسی (همو، همان؛ ص ۵۲۲).

وقات و مدقن حافظ محمد حیات:

حافظ محمد حیات ریانی نوشاھی در ۱۷۶۰/۱۱۷۲ م در ساهن پال وفات یافت و در گورستان نوشاھی در جوار پارک گوارش می‌گفون شد (شرفت، ۲۰۱۰، ص ۵۲۸-۹).

پادداشت‌ها و کتابشناسی منابع

- ۱- احمد بیک لاهوری، مرزا (۲۰۰۱)، احوال و مقامات نوشه کنج بخش، به تصحیح و مقدمه دکتر عارف نوشاھی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- ۲- ازور، اقصی (۲۰۱۰)، ادبیات در میان طریقه نوشاھی، پایان نامه چاپ نشده دوره

٤٠ دکتر احسان احمد، دکتر شعب احمد، شرح حلال و آثار حافظ محمد حبیت نوشاھی

- دکتری، کروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده حاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاھور.
- برق نوشاھی، ابوالکمال، (۱۹۷۵م)، نوشہ کنج بخش، مکتبہ نوشاھیہ ذو کہ کھرات.
- زاھد، عصمت اللہ، (۲۰۰۹م)، حضرت نوشہ کنج بخش: احوال و آثار، ترجمة اردو از صاحزادہ تنیر حسین نوشاھی، مکتبہ نوشاھیہ، سنگھوٹی، جہلم.
- شرافت نوشاھی، (۲۰۰۰م)، تذکرہ نوشہ کنج بخش، ضباء القرآن پبلی کیشور، لاھور.
- همو، (۱۰۲۰م)، حیات ربانی در تذکرہ نوشاھیہ، ادارہ معارف نوشاھیہ، اسلام آباد.
- همو، (۱۹۸۲م)، شریف التواریخ، ج ۲، ادارہ معارف نوشاھیہ ساہنے پال.
- سرور، مفتی غلام، (۱۹۱۴م)، خزینۃ الاصفیاء، ج ۱، نولکشور، کان پور.
- منجری، محمد اشرف فاروقی، ۱۹۱۱م، کنز الرحمت، اسلامیہ سٹیم پرنس، لاھور.
- پردانی، محمد اصغر، (۲۰۱۲م)، سلسلہ نوشاھیہ کی ادبی تاریخ، جلد اول: اردو ادب، ادارہ معارف نوشاھیہ، اسلام آباد و الفتح پبلی کیشور، راولپنڈی.

مولوی غلام امام شهید: نعت سرای قارسی شبہ قاره

دکتر عظمی زرین نازیه

استاد پار، گروه فارسی، دانشکده حاوزه‌شناسی

دانشگاه پنجاب لاہور- پاکستان

چکیله:

نعت سرایی قارسی در ایران، آسیای میانه و به ویژه در شبہ قاره رواج داشته است. مولوی غلام امام مخلص به شهید نعت گویی بر جسته در شبہ قاره به شماره روود. بر موضوع نعت سرایی اردوی و بعضی از محققان لرد و قلم برداشته اندولی گوشة نعت قارسی نادیده ماند. درین مقاله سعی شده است که محاسبن نعت سرایی قارسی شهید و مضامین و تراکیب ناهر که شهید به کار برد است برای خوانندگان روشن کرده شوند.

وقه‌های کلیدی: غلام امام شهید، شعر و ادب قارسی در شبہ قاره،

تاریخ ادب قارسی در شبہ قاره

مولوی غلام امام قرزند شاه غلام محمد امیت‌هول، متخلص به شهید، شاعر فارسی و لرد و گوی شبے قاره در شهر امیت‌هی در اطراف لکهنو بہ دنیا آمد. (بزرگ، شهید هندوستانی، ۱۳۸۰ش، ۱۵۴۸/۴) درباره تولد و شرح حال وی اطلاعاتی قابل توجه در دست نیست جزاین که او تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش به پایان رسانید. سپس تزویج شیخ اسدالله لکهنوی و شیخ حبیر علی در قوض آباد در لکهنو درس خواند و به زبان فارسی مهارت پیدا کرد و منشی داد گواه در اکبرآباد شد و مدتی در از همین شغل (پیشکاری محکمه صدر نظامت) را دامه داد، پس از آن بعد از نواب محی الدوّله (حیلر آباد) پیوست. نواب اورا بسیار بنواخت و گرامی می‌داشت و برایش حقوق تعیین کرد. شهید قریضه حج نیز ادا کرد و به هند باز گشت (هنو، همان، همانجا). به گفته مؤلف "نزهۃ الخواطر": "مولوی غلام امام شهید در ۱۲۹۶ق چشم قرویست". اما به گفته مؤلف تذکره روشن هنگام تالیف این تذکره (۱۲۹۷ق) او هفتاد و پنج ساله بود.

آثار:

مولوی غلام امام شهید آثار قراونی از خود به پادگار گذاشته است که شرح آنها بدینگونه است:

کلیات فارسی:

کلیات فارسی شهید با مقدمه خواجه غلام غوث خان بهادر متخلص به "یخبر" از مطبع منشی نولکشور، هند در ۱۳۰۰ق ۴۵۰ صفحه چاپ شد این کلیات شامل قصیله، غزل، مسدس و مخمس می‌باشد.

تاریخ چاپ این کلیات نیز سروده است:

هست چون این کتاب مخزن راز سال طبع است "مخزن الاشعار"

۱۳۰۰ق

در آغاز کلیات، پس از مقلعه، ۵ صفحه مشتمل بر قصائد نعمتیه پیغمبر اکرم است.

انشای بهاری خزان (اردو):

مجموعه نامه‌ها و انشاهای که در ۱۸۶۶ م چاپ شد.

مولود شریف:

مجموعه بسیار مختصر نعمت است که او آن را فقط برای محالی نعمت خوانی خلق کرد. این مجموعه چندین بار از جاهای مختلف چاپ شد.

قصائد نعمتیه (اردو):

این قصائد در ۱۸۷۲ م در هند به چاپ رسیده است. او به هر دو زبان، به اردو و فارسی شعر می‌سرود. مولوی غلام امام شهید به زبان فارسی تسلط کامل داشت.

در شعر فارسی از شاعر بزرگ و معروف شبه قاره میرزا قبیل دھلوی (۱۳۳۲-۱۲۴۰ق) و در اردو از مصحفی همدانی (۱۲۴۰-۱۲۵۰ق)، غلام مینا ساحر لکھنؤ (همانجا)

او نیمة عمر عزیز بیش را وقف به سرودن اشعار فارسی و در ستایش پیغمبر اکرم گذارند و قصائد و غزلیات وی در مدح پیامبر آوازه فراوان داشته است. شهید با القاب ”مداح نبی“ و ”عاشق رسول“ معروف بود و در میان نعمت گویان هم عصر خود مقام بلندی داشت.

او تقریباً در همه قالب‌های شعری مانند قصیده، مثنوی، غزل و ترجیع بند به زبان فارسی و اردو نعمت سروده است.

حفظیظ تائب می نویسد:

”شهید هیچ شغلی بجز سرودن نعمت نداشت، بلکه در قصیده، مثنوی، غزل و ترجیع بند نیز نعمت سروده است.“ (تألیف: محله اوج، ۱۰۴/۲)

چون شهید خودش با عاطفه لرادت نسبت پیامبر اکرم سرشار است، هرز بیانی را
نتیجه ظهر و پرتو حمال محمد (ص) می داند:
گفتار قوی مشعل و خوشید و هز چیست؟ گفتند پرتویی ز حمال محمد است
(شهید، غلام امام: ۱۳۰۰ق، ص ۴۷)

تعییرهای بدیع و نو نیز در شعروی فراوان مشاهده می شود:
در باغ دم تاز و نیاز گل و بلبل بوبی ز چمن بحیزد و مارا برداز ما
همو، همان، ص ۱۱)

در شعر بسیاری از شاعران فقط ذکر دوری از مدنیه هست یا بیان ذات و صفات
محمد (ص) است، ولی در شعر شهید ذکر وفات پیامبر اکرم نیز هست. در قالب مسلم،
در بیان وفات سرور عالم منظره ای ترسیم کرده است که تمام واقعی را جلوی چشمان
خوانده مصّور ساخته است.

از حجره حضرت عائمه صحبت شروع می کند که از آنها شیون برخاسته تا
حال جبریل. (همو، همان، همانجا)

شهید در پیروی سعلی شیرازی مسلم سروده است و بعد از مسلم قی تعت
سرور عالم، مسلم در شهادت علی نیز در آنها است.

او هر آنکس با هر آن چیز را که با حضرت محمد نسبت دارد، از جان خود عزیز
تر می داند، خواه ستون حنانه است یا حضرت بلاط حبشه.

قصه معراج نبی را به صورت تلمیح آورده و در آن اصطلاحات بسیار جالب به
کار برده است:

رفتن به عرش و باز فرود آمدن بهارض یک جزو مدبّر کمال محمد است
(همو، همان، ص ۴۷)

روشن است که ترکیب "جزر و مد" را کمتر کمی به کار برده است.

عشق لست که بی پرده حمال صملی دید من قُلْتَهُ اللَّهُ تَقْدِيس وَ تَعَالَى

(همو، همان، ص ۱۴)

نمونه لمعات نیز در نعت وی پیداست که بیانگر دسترس وی بزرگان عربی است:

عشق لست که دل ر کعب بخوبان جهان برد من أَحَسَنَةُ اللَّهُ حَمَالًا وَ كَمَا لَأَ

آن مرحمت حق که بی رحمت عالم قَدَرَ سَلَةُ اللَّهِ رَهْفًا وَ رَحِيمًا

(همو، همان، همانجا)

تشییه، استعاره، تلمیح، تشخیص، مراجعات النظیر، تکرار کلمات، شعر وی را

بسیار موثر و جالب می سازد.

آن مظہر کل، فخر سُل کر گل و بلبل هم حُسن عیان داشته هم عشق هویدا

در پاک مصرح کلمات هم آهنگ، و مصرع ثانی موسیقیت پیشتر اضافه می کند.

چون شهید خودش با محبت پیامبر اکرم سرشار است.

در نعت وی آرزوی فراوان دیدار روضه مطہر و فریاد از دوری ملینه جای چشم

می خورد، هر لحظه بر محمد و آل محمد درود و صلوات می فرستد نه فقط خود بلکه به

نظرش ملائکه و مخدنا نیز هم زبان باوی هستند:

از ما و ملائکه و از خدنا صلاوة هر لحظه بر محمد و آل محمدست

(همو، همان، ص ۸)

نمونه های نعت

قصیده مطلع الانوار در نعت سید ابرار احمد مختار صلی الله وسلام

هر دل که به دیدار تو شدرو کش سودا از مردمک چشم منش باد سویدا

هر جا که ریخ شمع به پروانه شود گرم خاکستر ما باد بساط ادب آنها

در باغ دم ناز و نیاز گل و بلبل بوی ز چمن بخیزد و مارا برداز ما

پیچید بهم از کمشیش حسن پرسنی تار تظری من برایخ خواب زلیخا

می گشت بگرد سریع هوشی موسی	هوشم به طلبگاری از خویش گلشن
داغِ دل من لاله دمانید بصرها	چشمِ تیر من ریشه دوانید به گلشن
خود دشمن خویشم چه کنم شکوه اعدا	آتش زده ام در ران و پی از نفسِ گرم
جوشید بر تنگی که نگهداشت سراپا	اعضایِ من از گرمی نظره آن حسن
سر رشته هان تاب بخورد چون بخط ترسا	زلفش که پر تحریر خودم بست چوره بان
پروانه اگر سوبحه جان است چه پروا	در بزمِ وصالش که دل شمع گذارد
پیلاتست هر آئینه از آئینه اشیاء	گردیده بینا بود عکس جمالش
بر خویش بیاید چو گل عرش معالی	عشق است که از شادی مهمانی محظوظ
من قَلْسَةُ اللَّهِ تقدس و تعالیٰ	عشق است که بی پرده حمال صمدی دید
من أَحْمَسَةُ اللَّهِ حَتَّالًا وَ كَمَا	عشق است که دل از کف خوبیان جهان برد
قَدَارْسَةُ اللَّهِ رَوْقًا وَ رَحِيمًا	آن مرحمت حق که بی رحمت عالم
هم حُسن عیان داشته هم عشق هویدا	آن مظہر گل فخر رسیل کر گل و بلبل
فرخنله قلم شمع قلم بزرخ کبری	نیسان کرم ابراهیم سید عالم
برهان حکم شاه الم صاحب اسماء	سلطان عجم ماه عرب مالک کوثر
ائی لقب و سید و مزمل و طاما	عالی تسب و احمد و محمود و محمد
بی پرده در آن جلوه توان دید خدار	آن مورد تحسین خداوند به نیسان
بی پرده در آن جلوه توان دید خدارا	آئینه توحید که گر پرده کشاید
هر لاله بر آورده سر از سینه غبرا	از بهر طلبگاری داغ غم عشقش

(همو، همان، ص ۴)

.....

اوی زنده از انفاس خوشت معجز احیا	اوی مرده اعجاز لبت حضر و مسیحا
اوی قامت رعنای تو صور تگر معنی	اوی طلعت زیبای تو آئینه دلها

نازم به جین سایی جبریل که هر جا
بر نقش کف پایی تو گستردۀ مصلأ
من دم زتم از مدح و ثنای توجه پلارا
نی علم و نه عرقان و نه ادراک نه دانش
خود را به چه سنجم که منم ذره تو خورشید
در خود زچه گنجم که منم قطره تو دریا
فکرم به ثنای توجه باشد چه نباشد
کلکم بمدیح توجه حاموش چه گویا
از پر تو مهر توز بس گشت منور
نظم شده با مطلع الانوار مسمی
کام شده زین قنید مکرر شکر آلا
(همو، همان، صص ۱۹ - ۲۰)

بر حال شهید دل و دین بالجه رحمی
فریادر ساچاره گراینله نوازا
امید که گاهی بنگاهی بنواری
(همو، همان، ص ۲۱)

به مقامی که رسیدی توانست رسید
هملام نور شد آخر کار آتش و آب
(همو، همان، ص ۲۴)

.....
کفر از غلبۀ اسلام تو گردد معذوم زانکه با هم نتوان گشت دوچار آتش و آب
(همو، همان، ص ۲۵)

.....
آب و آتش زپی قافیه آمد بر دیف ورنه فر نعت نی داشت چه کل آتش و آب
(همو، همان، ص ۲۶)

.....
سر ما خاک رهست باد که تا حشر بر آن ته هوا بر فگد سایه نه بر آتش و آب (۱)
(همو، همان، ص ۲۷)

.....
دل بسکه محوشی حمال محمد است در دیله حای خواب خیال محمد است

طول زمانه از ل و مدت ابد	صحی و شافی از مه و سالِ محمد است
گردیدار اشاره ابروی او دونیم	یک بادر بنده دو هلالِ محمد است
صفی که جوش می زند از حام آفتاب	ته جرعه از کهنه سفالِ محمد است
حسنی که مصر مصر به کعنان بهار کرد	برای گلی زشاخ نهالِ محمد است
رویش زبسکه آئینه حق تما بود	وصلی خدای پاک و صالحِ محمد است
موسی سوال کرد که دیدار بهر کیست	گفتند این امانت و مالِ محمد است
گفت افوج مشعل و خورشید و هژقیست	گفتند پرتوى ز حمالِ محمد است
گفت اکه از چه یاقنه تکمیل جبرئیل	گفتند خوش چین کمالِ محمد است
کوثر که حضر در طلبش آزو برد	یک جرعه از محیط زلابِ محمد است
نیسان که قطره را گهربی بها کند	یک رشحه از سحاب نوالِ محمد است
رفتن به عرش و باز قرود آمدن به لرض	یک حزرومد بحر کمالِ محمد است
هر خصلت نبی که پسندید کربلا	شرح متن زمتن خصالِ محمد است
چیزی نخواست از دو جهان با وجود آنکه	همست آنچه از خلاهمه مالِ محمد است
نهانه جبرئیل به بالا همی پرد	پرواز هر قرشته به بالِ محمد است
الحق صفاتِ خالقی یکتاوادات او	مالِ محمد است و مالِ محمد است
جان شهید خاک رهش با و گرتصدق	اهلی سعی محمد و آلِ محمد است
از ما و از ملائکه و از خدا صلوة	
هر لحظه بر محمد و آلِ محمد است	

(شهید: ۱۳۰۰ق، صص ۶-۴)

دل شکار تویار رسول الله	جان تلار تویار رسول الله
باغ کونین تازگی دارد	از بهار تویار رسول الله
مراء بر قرشته جارویست	بر مزار تویار رسول الله

مصحف واهل بیت را دانیم	باد گبار تویار رسول الله
شان حیلر همی دهد مجری	از وقلار تویار رسول الله
هیچکس نیست جز خدای علیم	رز دلار تویار رسول الله
فقیر افخر دائمی بخشنید	اق خلار تویار رسول الله
هست در کائنات برهمه چیز	اخیمار تویار رسول الله
رفتی و گلشن سنت وقف خزان	بی بهلار تویار رسول الله
گشته دلهابه داغ ماتم هجر	لاله زابر تویار رسول الله
کعبه گردید بالباس سیاه	سو گوار تویار رسول الله
دور آخر شدو زحد گلشت	انتظار تویار رسول الله
پرده بردار تا گلی چینم	از عذر تویار رسول الله
سرمه از خاک پای تو جوید	خاکسار تویار رسول الله
بی تو هر گز قرار نتواند	بی قرلار تویار رسول الله
می دهد جان بدرد هجر شهید	جان تلار تویار رسول الله
حضرت جان سپردنی درد	بحوار تویار رسول الله
رحم فرماد که رخت بکشاید	به دیار تویار رسول الله

(همو، همان، ص ۴۸-۵۰)

مسلسل فی نعت

بشگفت غنجه چمن چون چوشنید نکهت پیرهن
 شله زرد شمع در انجمن چو بدیدروی شه زمن
 بربان نمی رسداز دهن مگر این سخن مگر این سخن
 که ب ز پرده قللک کهن رسدا لین ترانه بگوشی من
 بلغ العلی بکماله کشف الدخی بحمله
 حست جمیع خصاله صلو علیه وآلہ

(همو، همان، ص ۳۹۹)

۵۰. دکتر عظمی نرین تلیہ / مولوی غلام امام شہید: تعت سرای فلرسی شبہ قارہ

یادداشت‌ها و کتابشناسی منابع

- ۱- انوشہ، حسن (۱۳۸۰ش) دانشنامہ ادب فارسی، ج ۴، پخش سوم، وزارت فرهنگ و رشد اسلامی، تهران.
 - ۲- تائب، حفیظ (بی تا)، اردو نعت پر قرآنی اثرات، مجله اوچ (نعت نمبر ج ۲) شاہدرہ کالج لاہور.
 - ۳- شہید، غلام امام (۱۳۰۰ق) کلیات شہید، مطبع منشی نولکمشور، لکھنؤ.
-

معرفی و بررسی چهلتر شربت اثر میرزا محمد حسن قبیل

محمد افضل

دانشجوی دورهٔ دکتری ادبیات فارسی، دانشکدهٔ حاوزهٔ شناسی

دانشگاه پنجاب لاہور- پاکستان

چکیده:

محمد حسن قبیل شاعر، ادیب، زبان‌شناس و انسان‌گزار تام‌دار فارسی زبان در ۱۱۷۲ق/۱۷۵۸م در فردی‌آباد، اطراف دهلي به دنیا آمد. چهار شربت یکی از مهمترین کتاب‌های محمد حسن قبیل است که به "اشعریه محمدیه" نیز شهرت دارد. قبیل آن را در ۱۲۱۸ق به نام سید محمد بن میر امان علی برادر کوچک میر محمد حسین که چهار سال پیش نهر الفصاحت را به نام او نگاشته بود، به سلک تحریر در آورد. این کتاب دارای چهار شربت (چهار باب) است و هر شربت در چند چنانچه (ظرف) و چنانچه در چند یا غ (کاسه) مورد بحث قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: محمد حسن قبیل، ادب و شعر فارسی در شب، قاره، زبان‌شناسی فارسی، ریشه‌های کلمات فارسی، زبان ترکی، دستور زبان فارسی چهار شربت، چند چنانچه.

محمد حسن قبیل شاعر، ادیب، زبان‌شناس و انسان‌گزار تام‌دار فارسی زبان در ۱۱۷۲ق/۱۷۵۸م در قرید آباد، اطراف دهلي به دنيا آمد. وي پيش از مسلمان شدن ”ديوانی سنگه“ نام داشت. نيا‌کانش هندو بودند و از بتاوه به شهری ناشناس هجرت کردند. پدرش درگاهی مل و جدش رای لال جی مل (درگذشته در ۱۳۷۴ق/۱۷۲۴م) در دهی به نام با غبت در اطراف میرته به دنيا آمدند. جد بزرگ مادری اش سپاکوتی مل ولسته، انسان‌گار و فرهنگ نويس معروف روزگار خود بودند. (وحيد، ۱۹۹۵، ۲۰۰۵، ص ۲۱۷)

در ۱۲ سالگی در ۱۸۲۱م با خانواده اش از دهلي به قرض آباد رفت و در همانجا به شاگردی ميرزا باقر شهيداصفهاني درآمد. وي حدوداً پنج سال از استادش صرف و نحو، منطق، معاني و بيان، و بدیع و ریاضي و عروض عربی و فارسی آموخت و در این دانش ها تسلط كامل به دست آورد به مناسبت ”شهید“ تخلص استاد و پا به پيشنهادش ”قبیل“ را به عنوان تخلص اختیار کرد. (وحيد، ۱۹۹۵، ص ۲۰۳)

”قبیل“ در ۱۸ سالگی در ۱۱۸۸ق/۱۷۷۴م مسلمان شد و در همان سال از خانواده خود جدا شد و از لشکر ”تواب ذوالفقار الدوله نجف خان“ پيوست. پس از آن در ۱۱۹۴ق/۱۷۸۰م به دهلي بازگشت و در مجالس شعری شura شرکت می کرد و سروده هایش را در آن محافل می خواند. در همان روزگار قبیل، غلام همدانی مصحفي، شاعر و تذکرہ نويس معاصر خود را برای نوشتن تذکرہ شعراء به عنوان ”عقد ثريا“ انگیخت

و درباره بعضی از شاعران معاصرش اطلاعات بسیار مهم به وی داد. پس از اقامه چندماهه در ۱۹۹۶ق/۱۷۸۲م با مرگ تحف خان و هر نتیجه انتقال پایتحت از قرض آباد به لکهنه، به اشارت آصف الدوله، به آنجارقت و تزدیک ۳۶ سال در لکهنه اقامه گزید. (مصحفي، ۱۹۳۴م: ص ۳۶)

قیيل بامير حسن سراينده مثنوي زنله جاويد "سحر البيان" به زبان اردو، روابط تزدیکي و عميق داشت، چنان كه در ۱۹۹۵ق/۱۷۸۵م سال پایان مثنوي "سحر البيان" از سوی مير حسن "ماده تاريخش" را بدین گونه سروده است:

زدم غوطه در بحر فکر رسا
که آرم به کف گوه رمدع
به گوشم ز هاتف رسید این تدا
برین مثنوي باد هر دل فدا- ۱۹۹۹ق

محمد حسن قیيل روز شنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۲۳۳ق/ ۳۱ زانویه ۱۸۱۸هـ هنگام با مدد به بايماري استسقا در لکهنه در گذشت. امام پخش تاسخ از عبارت "علی شيرازی ثانی" و صاحب بلگرامی از بيت زير تاريخ مرگش استخراج كرده است:

برای ماتم او گشته‌اند بی سرو پا
لطفه و سخن و شعر، نکته، رمز و ادا

(مصحفي، ۱۹۳۴م: ص ۳۶)

چهار شربت يكى از مهمترین کتاب هاي محمد حسن قیيل است كه به "اشربة"

محمدیه” نیز شهرت دارد. قبیل آن را در ۱۲۱۸ق به نام سید محمد بن میرامان علی برادر کوچک میر محمد حسین که قبیل چهار سال پیش تهر الفصاحت رایه نام او نگاشته بود، به سلک تحریر در آورد. این کتاب دارای چهار شربت (چهار باب) است و هر شربت در چند چنانچه (ظرف)، و هر چنانچه در چند ایاغ (کاسه) مورد بحث قرار گرفته است که بدین گونه آغاز می شود:

”خوبت فروشی زبان فصیح پستان بلیغ کلام با برانگیل شاداب در موسم اردیبهشت وقت تقریر چراست، و برخود بالیدگی قلم بدیع رقمان حادونگار مانند شاخ پاسمندان تازه در فصل فرور دین هنگام تحریر از کحاست؟ اگر نه آن از ذکر ثانی بهار پیرایی که مناقیر گعنان را محجوب الوف نعم دلاویز و مخزن صنوف الحان بهجت انگیز ساخته، ذخیره تضریت تازه و تحضرت بی اندلاره اندوخته و نه این از مدح طرازی مرقع آرایی که در پیش صورت نگاری، خامه قدرت کامله اش تصاویر مرقع مانی و بهزادرا نسبت حبایی با محیط اعظم پیش نیست، قبای شادابی و خلعت بالیدگی بر قاهیت خود دوخته. خوشابدی که به وشای جواہر زواهر عقول عُنق ناظوره سراپا غنج و دلایل آفرینش را که هر لحظه بهرنگ دیگر حلوه گیری می نماید، آرایه، و جنبا مختاری که غواص قلزم، تکریر صور نوعیه مخلوقه اش به قعر حقیقت نارسیله، برخاسته“.

(قبیل ۱۶۰۲: ص ۱)

مؤلف در ابتدای متن چهار شربت فهرست مطالب کتاب را خودش بدینگونه طور درج کرده است:

شریت اول صرف دو چنانچ است: چنانچ اول در عروض، چنانچ دوم در قافیه. چنانچ عروض منقسم به نه ایاغ است. ایاغ اول: هر بیان لطف شکر اسمای بحیر نوزده گانه سالم قدیم و جدید. ایاغ دوم: در شرح کیفیت شراب زمانین ترکیب و بساطت آنها. ایاغ سوم: در اظهار مزه رب اصول وارکان. ایاغ چهارم: در بذل جهد به پر کردن قاشق و اجزای لرکان. ایاغ پنجم: در ساختن دوشاب تحریر احوال زحافت. ایاغ ششم: در ذکر لذت نبات زبرهای حروف مکتویی و ملقوظی. ایاغ هفتم: مخصوصن چگانیلان عسل بحور لر شان دواز. ایاغ هشتم: جامع بریلان سرده و تقطیع و تقطیر رطوبت آن هر حلق مشتاقان و دیگر انحصار ضربه. ایاغ نهم: مشتمل بر چار پاره کردن نیشکر، تفصیل اوزان رباعی که در متقدمان شهرت بر دویست داشته و ترانه نیز می گفتند.

چنانچ قافیه: انقسام به سه ایاغ دارد.

ایاغ اول: در درست نمودن قوام معنی لغوی قافیه واستعمال آن عرقا با تعداد حروف بر او حاصل توضیح. ایاغ دوم: دال بر توضیح مرارت عیوب این قن و به تذکر القاب و صور آن است. ایاغ سوم: در بحث ردیف چاشنی بخش ذوقی مشتاقان.

شریت چهارم: با یک چنانچ سروکل دارد و صرف این چنانچ قدر مصطلحات اهل زبان است.

شریت سوم: درسه چنانچ غریخته می شود.

چنانچ اول: مملو از نقوی زرد الو و کشمکش و آلوی فقرات نثر است و سه بخش ازان به سه ایاغ رسیله. بخش اول: در تذکر فاضلانه. بخش دوم: در تذکر صوقیانه. بخش سوم:

ثمر منشیانه. چنان‌گاه دوم: منحصر در دو ایاغ است: یکی: از احجار خوش مذاقان به این که چگونه آغازش توان کرد و چسان به انعام بایدرستاید. دیگر: بختن چای مودای که نثاران را به کار آید. چنان‌گاه سوم: هر از میوه درخت مکاتیب و تصیب چلار ایاغ است.

ایاغ اول: مبنی بر مکاتیب رنگین که ابرو با نظر ظهوری ترش می‌کند. ایاغ دوم: مزین به مکاتیب بلیغی که سیرابی فقراتش ناز به عصیره نحرمای عرب می‌فروشد. ایاغ سوم: مخزن مکاتیب ساده که رونق بازر کیفیت ترنجین نژیر عاری شکسته. ایاغ چهارم: هر از رقعاتی است که روانیش زبان لاف خلاصه می‌خوش ثمره‌نلی روزمره پسته.

شربت چهارم: از پل چنان‌گاه ما لامال آب منحمد انگور زبان ترکی به چلار ایاغ رسانایده، می‌آید.

ایاغ اول: عذب البيان ساز مشتاقان به مفردات است. ایاغ دوم: رطب اللسان فرمای تشنہ لبان وادی شوق مصادر باشد. ایاغ سوم: به فشار فخری تصریف تازه کن دماغ سخنواران روزگار گشته. ایاغ چهارم: در ریختن بضاعت ریش بابای بعضی قوانین ترکی که دانستن آن واجب است. (همو، همان، ۹۸)

محمد حسن قبیل در علوم متداول و زبان‌های مشرق زمین علاوه بر قارسی به عربی و ترکی نیز تسلط کامل داشت. او برای اظهار این قدرت و چیرگی به عربی بعضی حادر کتابش عباراتی به‌این‌زبان درج کرده است.

أَحْمَدَهُ عَلَى مَا أَنْعَمْتَيْ مِنْ ئَمْرَاتِ اللَّمْسِ وَالظَّلَاقَةِ وَأَشْكَرَهُ عَلَى مَا أَحْسَنَ إِلَى بِرَاقَضَةِ

او به زبان ترکی نیز مهارت داشت در جای جای کتاب عبارات ترکی نیز آورده است.

”لیق اشولانی یقه کیم برسو تو که دین او زی معرفت کوک نی قوباشی یعنی انسان
نی چقار و پوزنیانگ. چتو ق اوّل تنگرینی کم مز و بری نیمه لازلی عدم نیناگ ولا بنی دین
وجود نیناگ یا لی نیار دی.“ (قیل، ۲۰۱۶: ص)

مؤلف چهار شربت از آنها که در شعر گوئی از استادان فن شعر مسلمانان،
آموزش دیده و دین خود را ترک گفته، اسلام پذیرفت، حمد و نعمت گوئی را سبب سعادت
و خرسنای می دانست. چنان که در مقدمه چهار شربت پس معرفی ابواب و مطالب
کتاب به حمد خدای عز و جل پرداخته و بیت های استادانه در حمد بدین گونه سروده
است:

تعالی اللہ خدای بنلو پرور
که پنهان کرده اندر قطره گوهر
نمی از چشم مه جودش جهانست
جباب بحر عالمش آسمانست
شد از فرمان آن حی توانا
نمایان آخشی جان لزهیولا

(همو، همان، همانجا)

قتیل پس مباحث مقدماتی و درج ایات در حمد و نعمت فهرست مطالب کتاب
”چهار شربت“ را در ابتدا بلینگونه ذکر کرده است. نعمت:

سَبْحَانَكَ يَا مِنْ خَلْقِ الشَّمْسِ صَبِيحًا
سَبْحَانَكَ يَا مِنْ حَجَلَ اللَّسْلَالِ لَيَاسًا
لَا يَحْسَبُ أَوْصَافَكَ سَرًا وَظَهَورًا
مَا تَحْصِرُ الْأَوَّلَ وَهَمَا وَقِيَاسًا

(قبیل، ۱۶۰۲م: ص ۲)

قطع

بود بِه عَقِدَ گهر همسری کلامش را
کسی که محوئنای محمد عربیست
کند نسبت عرش ز به آستانه او
فغان ز عرش برآید که این چه بی اعیست

(همو، همان: ص ۴)

قبیل بعد از حمد خدای بزرگ و درج نعمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلہ وسلم
به شرح ایاغ هایی که در کتابش به توضیح آنها قلم فرسوده، توجه کرده است:
شربت اول صرف دو چنانچه است: چنانچه اول در عروض؛ چنانچه دوم
در قاقیه. چنانچه عروض منقسم به ته ایاغ است.

ایاغ اول: درین لطف شکر اسمای بحور نوزده گانه سالم قدیم و جدید. ایاغ
دوم: در شرح کیفیت شراب زمانین ترکیب و بساطت آنها. ایاغ سوم: در اظهار مزه و رب
اصول وارکان. ایاغ چهارم: در بذل جهد به پر[۳الف] کردن قاشق و اجزای ارکان. ایاغ
پنجم: در ساختن دو شاب تحریر احوال زحافت. ایاغ ششم: در ذکر لذت نبات ز برها

حروف مکتوبی و ملفوظی. ایا غ هفتم: متصمن چکانیدن عسل بحور از شان دوازد. ایا غ هشتم: جامع بریلند سرده و تقطیع و تقطیر رطوبت آن در حلق مشتاقان و دیگر انحصار ضروبه. ایا غ نهم: مشتمل بر چار پاره کردن نیشکر، تفصیل اوزان رباعی که در مقدمات شهرت بر دویست داشته و ترانه نیز می گفتند.

شریعت دوم که با پاک چنانچه سروکار دارد و صرف این چنانچه قند مصطلحات اهل زبان است. آن دفتر را گاو خورد: یعنی آن حساب پاک شد. به هندرقتن حنا و از هند در گلنشتن حنا: کنایه از کمال سرخی رنگ حنا که به سیاهی زند. اخت در گلر: ساعت سعید: آردک پرانیدن: ظرافت سر کردن، آردک به زبان ترکی مرغابی است. روغن قاز مالیلند و با غ سبز نمودن و آب به زیر کمی سردادن: به معنی قریب دادن باشد. آب به پای کمی ریختن و برداشت کمی ریختن: مراد از خدمت گلداری اوست.

شریعت سوم: به والا خدمت مردمان از هار معانی و عالی جناب مستفیحان اتوار نکه داتی که جداول صفاپاچ و تیایع صحایف محتاج و مشتاق تقاطر مردن اقلام و ترشح عیوم اصابع ایشان می باشد گلارش داده می آید که از سبب فقدان مشتری اجناس غالیه الامان قانون شریقه مدتی است که سراز صندوق و بوغ خفا بیرون نمی آرد.

محضصر این که از علومی که تعلق به نثر دارد، یکی دانستن لغات و محاورات زبان باشد، دیگر معرفت معانی و بیان و بدیع در عربی و بیان بدیع در فارسی. دیگر اشنایی باقایه که در تثربه سمع تعبیر کنند. دیگر سیر تصنیف استادان این فن این قدر معلومات کافی است. و نثر راسه گونه بنا گذاشته اند: عاری و مسجع و مرجز.

شربت چهارم: نور چشمی میرزا عبدالرشید سلامت باشند تو شته بودید که هر چند دست و پا می زنم، راه به جای نمی برم اخربه مجبری شهر رامی گزلم یک دو قاچه استقلال مرا برهم نمی تواند زد وزیاده ازین مرد این میدان نیستم. و هر قلر که فکر میکنم، جای بخيال نمی رسد که نان بدست آید و آبرو از دست نرود. اين قلر همت که آدمی خود را در بردار آن ذليل نکند، در اغيار هر چه پيش ايد مضايقه ندارد. مختصرين که شربت شربت چهارم: از يك چنانچه مالا مال آب من محمد انگور زيان تركى به چار ايا غ رسائينه، می آيد.

ايا غ اول: عذب البيان ساز مشتاقان به مفردات است. ايا غ دوم: رطب المسان فرمای تشنہ لبان وادی شوق مصادر باشد. ايا غ سوم: به فشار قحری تصریف تازه کن دما غ سخنوران روزگار گشته. ايا غ چهارم: در ریختن بضاعت ریش بابای بعضی قواتین تركی که دانستن آن واجب است.

قتیل چهار شربت را با عبارت زیر به پایان رسائیله است:

”هر چه در این کتاب ”چهار شربت“ ... خلط نوشته شده به استعمال قلب معلوم و تطبیق لر قام محاسبان بر حروفی که بذابت آن یکی و نهایتش هزار است، معلوم باید نمود. تمام شد.“ (قفیل، ۲۰۱۶: ص ۴۳)

محمد حسن قتیل به راستی یکی از بزرگترین زبان شناسان، دستور و عروض دانان قارسی در شبه قاره است، او به تنها این که در زمینه مذکور مطالب بسیار مستند و قابل توجه ادب و شعر دوستان قارسی درج کرده، بلکه در زمینه های فوق الذکر

اصطلاحات نو نیز خلق و ابداع کرده است.

هر چند در نوشته های ادبی فارسی اصطلاحات اتها، جوی ها و رود وغیره و میوه ها قراون پیش از دوره قتیل درج می شده است، اما به وفور و کثرتی و حسن و زیبائی در نوشته های قتیل این اصطلاحات به نظر می رسد، هم شائسته ستائش و هم لائق پیروی ادیبان و شاعران بعدی است. نکته خیلی جالب فرباره نثر نویسی محمد حسن قتیل و به طور خاص در نشر چهلار شریت این است که او در بیان اندیشه های خود خیلی صریح و نظربروشن و در عین حال دقیق دارد. او مطالب مورد بحث را در جمله های «کوتاه» ساده و روان، اما خیلی ادبیانه مزین با اصطلاحات ادبی زیبا فرج می کند. خلاصه این که محمد حسن قتیل نه تنها در شعر سرایی به ویژه در غزل های عاشقانه مقام والاگی دارد، بلکه در نثر نویسی نیز جایگا و او در قرن سیزدهم هجری در شبه قار بسیار بلنداست. اورا می توان در زمرة ادبیان و شاعران فارسی قرار داد که الگوی ادبیان و شاعران دوره های بعدی اند.

پادداشت ها و کتابشناسی منابع:

- انجم، محلیق، (۲۰۰۵م)، غالب کاسفر کلکته اور کلکته کا ادبی معركہ، دہلی.
- راهله پروین، (۲۰۱۰م) دیوان قتیل، رسالہ دکتری در دانشگاه جی سی لاهور، لاهور.
- قتیل، میرزا محمد حسن، (۲۰۱۶م) تصحیح چهار شریت (همین رسالہ)، لاهور.
- مصحفی، غلام همدانی، (۱۹۳۴م) عقیدتیا، به کوشش مولوی عبدالحق، اورنگ آباد.

٦٢ محمد قضل / معرفی و بررسی جهل شربت اثر میرزا محمد حسن قشیل

- نسیم الرحمن، (٢٠١٥م)، تصحیح نهر الفصاحت، لاہور.
 - وحید قریشی، (۱۹۹۵م) میرزا محمد حسن قشیل: احوال و آثار، فر "مطالعہ ادبیات فارسی" لاہور.
-

جایگاه جنون در قلمرو عرقان اسلامی

دکتر محمد شریف

استاد و مدیر سکریو فارسی، دانشگاه سرگودها
سرگودها - پاکستان

چکیده:

جنون در عرفان به معنای تجربه‌ای عارفانه فعالیتی است که در آن عشق بر عقل غلبه می‌کند و عارف از تدبیر امور خود عاجز می‌ماند. جنون عرقان اسلامی با حقیقت ایمان نیز پیوند عمیقی دارد. در این مقاله واژه جنون و مفاهیم آن و هم‌اصطلاح جنون در عرفان اسلامی، همراه با جایگاه مجلوبان از جنبه عرفانی اسلامی مورد بحث قرار گرفته شده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات عرفان اسلامی، مغلوب، جنون الهی، عقلای

محابین

مقدمه:

در زبان عربی واژه حنون از ریشه جن به معنای ستر و پوشش می‌آید و مقصود از آن، پوشیده شدن عقل است و از این روست که محنت را مستور العقل نیز می‌خوانند. این عربی نیز مستور بودن عقل در حال حنون را از جنبه تدبیر و چاره گری عقل می‌داند و در تعریف مجازین، آنان را (المستورین عن تدبیر عقولهم) می‌شمارد (ابن عربی، ۱۳۹۵ق: ج ۴، ص ۸۹)

موضوع حنون و دیوانگی از جمله موضوعاتی است که از زوایای گوتاگون و دیدگاه‌های مختلف مانند: عرفانی، ادبی، فلسفی و کلامی قابل بررسی است. در تاریخ فرهنگ و اندیشه بشری از روزگاران کهن تا به امروز مورد توجه عارفان، نویسنده‌گان، شاعران و اندیشمندان مختلف جهان بوده است.

در طول تاریخ تصوف و عرفان اسلامی حنون الهی ظهورات و اشکال مختلف مانند: عرفان نظری، ادبی و ذوقی و تصوف خانقاہی پلید آمده که هر کدام از آنها به جنبه ای از حقیقت عرفان و تصوف نظر داشته‌اند. این نوع خاص از طریقت الهی که خود را در قالب دیوانگی و حنون نشان داده است، یکی از زیباترین و دل انگیز ترین جلوه‌های عرفان اسلامی و ادبیات عرفانی ایرانی است. این عرفان آمیخته به دیوانگی دارای طیف گسترده و متنوعی است که غالباً در طبقه خاصی از عرفان و اولیاء الهی تمایان می‌شود. این طبقه خاص از اولیاء الهی همان دیوانگان الهی است.

در ادبیات عرفانی، دیوانگان الهی به نامهای گوتا گوتی خوانده شده‌اند، عقلای مجازین، به‌الیل «مجانین الحق»، محلوبان از حمله نامهای آنهاست. هر آثار عطار آنها با نام هایی از قبیل: شوریله، شوریله دین، سرگشته، آشفته، بیدل، محنت و دیوانگان جمال معمشوق اند. عین القضات همدانی این طایفه را محلوبان، «مجانین الحق» و دیوانگان جمال معمشوق نامیله است. وی محمد معشوق طوسی را از حمله محلوبانی می‌داند که بدون داشتن پیر، با پیمودن راه نامسأله بیابان طریقت، به مقصد رسیله است. (عین القضات همدانی، ۷)

برخی عارفان برای تمايز جنون عرقانی از دیوانگی، به حای وازه مغلوب و
جنون، وازه محظوظ را به کار برده اند. خواجه عبید الله احرار(م ۱۴۹۳ق/۸۹۵ق)، با
در نظر گرفتن غلبه به عنوان سبب دیوانگی، به دونوع از آن اشاره می کند: نخست
دیوانگی که به سبب غلبه نور ایجاد می شود و این حالت محظوظ است، و دوم دیوانگی
که به سبب غلبه ظلمت ایجاد می شود و قدر ام جنون می کند. (احرار، خواجه عبید الله،
(۱۳۸۰ش، ص ۲۹۶)

در عهد پیامبر ﷺ مومنان اهل صفة که با فقر شدید زندگی می کردند، تحسین
کسانی بودند که ظاهري چون دیوانگان داشتند. از ابو هریره در مورد اهل صفة چنین نقل
شده که (اینان از گرسنگی بیهوش افتادند، تا جایی که عربها پنداشتند که ایشان دیوانگان
اند) (پور حوادی، نصر الله، ۱۳۶۶ش، ص ۶)

در دوره اسلامی تحسین کسی که در زمان حیات خود به دیوانگی مشهور
شد، اویس قرنی (م ۳۷۳ق) بود. هرم بن حیان در ملاقات با اویس چهره اورا (کریه الوجه و
میمیب المنظر توصیف می کند. (عطار، نیشابوری، ۱۳۶۶ش، ص ۹۴)

جنون عرقانی با اصل و حقیقت ایمان نیز پیوند عمیقی دارد. ابوسعید ابو
الخیر(م ۴۴۰ق/۱۰۴۰م) با نقل حديث (لا يكمل ايمان العبد حتى يظن الناس انه مجنون)،
جنون را تحریه ای می داند که با کمال ایمان مرتبط است. (میهنه، محمد بن هنور، ۱۳۶۶ش، ص ۳۴)
جنونی عرقانی با تحریه حالاتی چون سکر، صحو، وجود و شوق شروع و در
نهایت به حکمت الهی و هر ک حقایق معقول ختم می شود. از این رو، می توان ماهیت
جنونی را که آغاز آن ذکر خداد است. جمال حقیقی، قرین عشق بدان است و عشق اشتیاق
وصال را به دنبال می آورد. از این رو، عاشق پیوسته در آرزوی وصال است، چنان که پاد
زیایی معشوق اور اشادمان و امیدوار، و حذایی از معشوق اور ایمناک و تاراحت می
سازد. فرایند تبدیل عشق به جنون، در طی چنین نوساناتی رخ می دهد که به اضطراب و

بی قراری می انجامد.

عشق و جنون در تصوف هم منشای الهی دارد. احمد حام (م ۱۱۲۶/ق ۵۲۰) در تعریف عشق قرمودند: (العشق جنون الهی لیس بملعوم ولا ممدوح)، ملعوم و مملووح نبودن جنون عشق را به سبب بی اختیاری انسان فراین امر می داند و براین باور است که مقلالت این جنون با عشق تنها در نهایت کار متصور است. (بحث دری، ۱۳۸۹، ش، ص ۶۲۶)

عین القضاط همدانی (م ۱۳۱/ق ۵۲۵) درباره جنون ابلیس می گوید: جنون ابلیس را جنونی عاشقانه می داند زیرا به باور او کمال عشق مقامی است که در آن، اگر عاشق دشنام معشوق را بشنود، اور از لطف دیگران خوش ترمی آید، با این ملاک وی ابلیس را عاشق دیوانه ای می شمرد که چون خدارا دوست می داشت.

لقمان سرخسی یکی از نمونه های چنین مجازی است که در ابتدا اهل ریاضت و مجاہلت بود، اما در نهایت کار، از خدا خواست که همچون بردگان سالخورده اور ابندگی رها سازد. ختمی لاہوری وی را مقتدای محلوبان طریقت و والهان حقیقت می داند و طاعت دیوانگان را دوام استغراق فر بحر وحدت و قیام در مشاهده دائمی می شمرد. (همدانی، عین القضاط ۱۳۴۱ ش، صص، ۲۲۱، ۲۰۴)

کسانی که با شیلذ آیاتی از قرآن درباره خوف از خدا و احوال قیامت، بی قراری و مضطرب شدند و تا آخر عمر مسلوب العقل باقی ماندند. در عهد خلیفه دوم عبد العزیز تمحی در مسجد به نماز ایستاده بود و هنگامی که امام جماعت در نماز آید (ولمن خاف مقام ربه جنتان) را تلاوت کرد، وی نماز را شکست و دیوانه و بی قرار از مسجد بیرون رفت و دیگر کسی اور اندید. افون بر خوف از قیامت و عذاب، خوف از فراق هم می تواند موجب دیوانگی شود. (قشیری، ۱۴۰۸/ق، ص ۱۳۰)

کاشی راجع به مسلب العقل می گوید:

عواملی که موجب جنون عرفانی می شوند، انس با حق، خوف شدید، دهشت و

تحلی الهی را برشمرده اند. از دید گاه برخی از آنان، انس به حق موجب شیفتگی می‌شود و در این راه برخی چنان شیدا می‌شوند که عقل خود را از دست می‌دهند یا به اصطلاح سلب العقل می‌شوند. (کاشی، ۱۳۵۴ ش، ص ۱۲۵)

دوق بیان بقلی در مخصوص دهشت می‌تویسلة

دهشت، یعنی حالتی که از هیبت حلال حق ناشی می‌شود، می‌تواند موجب سلطوت و صولتی شود که سالک طریق محبت را حیرت زده کند و به عقل او آسیب برساند. شبای (۹۶۴ ق / ۳۲۴ م) از علارقانی است که همراه می‌گفت: (وادهشتاء) (بقلی، ۱۳۴۴ ش، ص ۵۵۵)

هشام بن عبدالن شیرازی نیز از کثر مطالعه زبور چندان دچار حیرت و دهشت شده‌تا پاک سال نماز نخواند این حفيف شیرازی (۹۸۱ ق / ۳۷۱ م) دلیل ترک نماز هشام را غلبه امور غیبی بر او می‌داند. (جامی، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۲۴)

هجویری غیت بی حضور را جنون یا غلبه، یا مرگ و غفلت می‌داند. ابو عبدالله تروغنی و ابو مقال مغربی دو نمونه از صوفیانی هستند که به سبب وجود شلید و غیت دیوانه شدند. هر تقسیم بنلی این عربی از مجانین، ابو عقال مغربی از مجانین محض به شمار می‌آید که تا آخر عمر بر حال جنون باقی مانده‌اند. اینان مجانینی هستند که بر نفس خود تصرف و تدبیری نملاتند و در غیت مطلق از عالم حسن به سر می‌برند. (ابن عربی، ۱۳۹۵ ق، ج ۴، ص ۹۲)

ابن عربی در اثر معروف خود فتوحات مکیه پیرامون فی البهالیل و البهله می‌گوید: علت و منشاء جنون در دیوانگان الهی، تحلی ناگهانی حق بر دلهای بندگان خاص است که موجب می‌شود تا عقل آنان زایل شود، وی مردم را از نظر تحمل و پذیرش واردات و تجلیات الهی بر سره قسم می‌داند.

اول آنان که جنان بر آنان مسلط می‌شود که اختیار معاش طبیعی را از آنان می‌گیرد و آنها را تا پایان عمر مغلوب حال می‌گذرد. دوم کسانی که تنها عقل تفکر و تدبیر از

آنها گرفته می شود، اما عقل حیوانی در آنان باقی می ماند. سوم کسانی که حکم بر آنان دائم نیست و حال جنون از ایشان زایل می گردد. ابن عربی دسته سوم را انبیا یا اولیای صاحب احوال می داند.

باز گشت از حال جنون به عقل، نشانه وقوع در دیوانگان الهی است. چنان که در مورد سعدون مجنون نقل شده است که شش ماه دیوانه و شش ماه عاقل بود. (شعرانی، ۱۳۷۲ق، ج ۱/ص ۶۸)

داراشکوه درباره جنون می فرماید:

وی جنون سرماه را با جشنهای مردم در بلادروم در گلشته می داند. جشنهای که در آن مردم از قرط شادی و باده توشی، مدهوش و دیوانه می گشتد، اما به باور وی، جنون مدام کار مردان بادیه تحرید و عاشقان الهی است که همراه از معموره کثرت می گزینند و در ویرانه و خلت به سر می برند. (داراشکوه، ۱۳۶۳ش، ص ۲۳۴)

عین القضاط همدانی در مورد محانین الحق می نویسد:

در آثار صوقيه مرتبط با حال جنون، حال سکر و صحوا غالب اين گرايش وجود دارد که حالت جنون با مستوي تبيين شود. وی از محانين الحق وضعفاء الطريقه نام می برد که به يك قطره مست می شوند. (همدانی، ۱۳۶۲ش، ج ۲/ص ۳۴۰)

حال الدين بلخي هم در وصف بهلوان به حای مجنون واژه مست عقل را ترجيع می دهد. رضی الدين آرتیمانی، شاعر سده پازدهم قمری در ساقی نامه هم مستان میخانه الهی همان عقل آفرینان دیوانه یا همان عقلاء المحانين خوانده می شوند. (فخر الزمانی، ۹۳۷)

ابن عربی هم در بحث از بهمايل و عقلاء المحانين آيه (و ترى الناس سکاري و ماهر بسکاري) را ذكر می کند که نشان از تشابه حال مستان و دیوانگان الهی در برداشت تاویلی از قرآن دارد. (حج / ۲۲/ ۲)

در آثار حافظ (م ۲۵۵ق / ۶۸ق)، ابن ابي الدنيا، احمد بن لقمان و ابو علي سهل

بن علی بغدادی به شرح حال دیوانگان الهی پرداخته بود. بسیاری از این کتابها مفقودند اما بعد از نیشابوری نیز در حلیة الاولیاء ابو نعیم (م ۴۳۰ق / ۳۸۰م) و صفة الصفوہ این جوزی (م ۵۹۷ق / ۱۲۰۱م) احوالی از این مجانین ذکر شده است. (زرین کوب، ۱۳۶۲ش، ص ۴۱)

قرید الدین عطار نیشابوری (مقتول به سال ۲۲۹ق / ۱۲۲۹م) تحسین و بر حمته ترین عارف شاعری است که در آثار خود «احوال دیوانگان الهی رایی‌شتر از هر تویضنده و شاعری مطرح نموده و به آن اهمیت داده است. توصیف و تحلیل عطار در درجه اول ناظر به جنبه عرفانی و اخلاقی شخصیت دیوانگان الهی است، اما جنبه سیاسی آثار شخصیت این دیوانگان به ویژه در نقد ریاب قلروت و نیز جنبه‌های فلسفی آنها را نیز نباید دست کم گرفت. در آثار عطار، «صیبیت نامه» او حاوی بیشترین و عمیق ترین حکایات درباره دیوانگان الهی است.

از مشنوی‌های عرفانی عطار موضوع جنون الهی و احوال دیوانگان الهی را در قالب حکایات بلند و کوتاه در خود جای داده است. این آثار در منابع دست اول ادبیات عرفانی، عمیق‌ترین مطالب را در خصوص احوال و اقوال شکفت انگیز دیوانگان الهی به زبانی رسا و شیرین بیان کرده و سپس ظرایف گفتار ورقه آنها را به زیباترین وجه تفسیر و تحلیل کرده است. علاوه بر آثار پادشاه مذکوره بالا، شرح حال برخی از محلویان و مجانین شبیه قاره هند مانند بابا بهلول محلوب و سید جمال الدین، مشهور به مواجه دیوانه را نیز می‌توان در تذکره ثمرات القدس من شحرات الانس میرزا علی یاچ لعلی بدخشی (م ۶۱۳ق / ۲۲۰م) یافت. (علی بدخشی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۲۴)

نصر الله پور جوادی در باب مجنونان عطار می‌نویسد:

در آثار منظوم عرفانی عطار نیز حکایتها این دیوانگان را می‌توان یافت. از بررسی این حکایتها معلوم می‌شود که برای عطار حقیقت جنون بیشتر از خود مجنونان

اهمیت دارد. از این‌رو، دیوانگان عطار اغلب اشخاصی بی نام و نشان اند، هر حالی که نیشابوری به دنبال گرد آوردن اخبار دیوانگان بود، و مجانین او اغلب اشخاص شناخته شده تاریخی اند. از سوی دیگر، دیوانه عطار ذاتاً گسته از مردم و متن جامعه است و مقامی فراتر از عقل دارد و از این‌رو، مرتبه او بالاتر از مرتبه عقل معاش یا مرتبه جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. (پور جوادی، حکمت، ۱۳۷۱ ش، ص ۳)

مثنوی مولانا حلال الدین بلخی (م ۶۷۲ق / ۱۲۷۳م) از حمله منابع ارزشمند و مهم در ادبیات عرفانی است که در نوع خود دایرة المعارف عرفان و تصوف اسلامی محسوب می‌شود. حکایت متعلق به احوال دیوانگان الهی در مثنوی مولانا اگرچه حجم کم دارد، اما از حایگاه و اهمیت ویرثه‌ای برخوردار است (میهنتی، محمدبن منور، ۱۳۶۶ ش، ص ۳۲)

مجانین از خطر مرگ در امان تبودند. حمال‌الدین لور که با میانجیگری تجیب الدین بزغش شیرازی (م ۶۷۸ق) و شیخ معین‌الدین (م ۶۳۳ق) از مرگ نجات یافت و سعید سرمد کاشانی (م ۱۰۷۰ / ۱۶۶۰م)، که به جرم عربانی و اینکه لا اله می‌گفت اما الا الله نمی‌گفت، و نیز به اتهام انکار مراجع به دستور اورنگ زیب عالمگیر (م ۱۰۶۸ق / ۱۶۵۸م) گردان زده شد. (صلاحی ۱۳۷۰ ش، ص ۲۳)

در ادبیات عرفانی جنون‌الهی، نوع خاصی از طریقت است که بیانگر حکمت عمیق و معرفت والای از اولیاء‌الهی است که قهم حقیقی شان معنوی آن ها داشتن بصیرتی باطنی است. در تصوف اسلامی از مشاهیر دیوانگان می‌توان اویس قرنی، محمد معشوق طوسی، لقمان سرخسی، ابو بکر شبیلی، سعدون مجنون و بهلول را نام برد که دارای احوال و اقوال عرفانی بوده و مقام شامخی نزد اهل معرفت داشته‌اند.

یادداشت‌ها و کتابشناسی منابع:

- القرآن، (حج / ۲۲ / ۲)

- ابن عربی، محيی الدین (۱۳۹۵ق)، *الفتوحات المکیة*، الیہیہ المصریۃ العامة للکتاب، قاهره، مصر
- احرار، خواجہ عبید اللہ (۱۳۸۰ق)، *احوال و سخنان خواجہ عبید اللہ احرار*، به کوشش عارف نوشاھی، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، تهران
- بحقوردی، کاظم موسوی، (۱۳۸۹ش) *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۸، تهران
- بقلی، روزبهان (۱۳۴۴ش)، *شرح شطحیات*، به کوشش هاتری کریں، انتشارات طهوری، تهران
- پور حدادی، نصر اللہ (۱۳۶۶ش)، *تحلیلی از مفاهیم عقل و حنون در عقلاء المحانین*، تهران، *معارف*، دوره ۴، شماره ۲
- همو (۱۳۷۱ش)، *حکمت دیوانگان در مثنویهای عطار*، نشر دانش، تهران، شماره ۱
- حامی، عبدالرحمان (۱۳۷۰ش)، *نفحات الانس*، به کوشش محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران
- دراشکوه، محمد (۱۳۶۳ش)، *سکینۃ الاولیاء*، به کوشش تلا جند و محمد رضاحلالی نائینی، انتشارات علمی، تهران
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲ش)، *دنیاله جستجو در تصوف*، انتشارات امیر کبیر، تهران
- شعرانی، عبدالوهاب (۱۳۷۲ق)، *طبقات الکبری*، مکتبۃ الثقافة الدينية، قاهره
- صلاحی، عمران (۱۳۷۰ش) *مرویاھای مرد نیلو فری* (احوال و افکار و آثار سعید سرمد کاشانی) انتشارات تاھید، تهران
- عطار نیشابوری، فرید الدین (۱۳۶۶ش)، *تذکرة الاولیاء*، به کوشش محمد استعلامی، انتشارات زولر، تهران

- فخرالزمانی، عبدالنبي (۱۳۴۰ش) تذکره میخانه، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران
- قمیری، ابوالقاسم (۱۴۰۸ق) الرسالة القمیری، به کوشش معروف زریق و علی عبد الحمید بلطجی، بیروت
- کاشی، عبدالرازاق (۱۳۵۴ش)، شرح منازل المسائرین، به کوشش حامدربانی، تهران
- لعل بدخشی، لعل بیان (۱۳۷۶ش)، ثمرات القدس من شجرات الانس، به کوشش کمال حاج سید جوادی، انتشارات مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی، تهران
- میهنه، محمد بن منور (۱۳۶۶ش)، اسرار التوحید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران
- همدانی، عین القضات (۱۳۴۱ش)، تمہیدات، به کوشش عفیف عسیران، انتشارات منوچهری، تهران
- همو، (۱۳۶۲ش)، نامه های، ج ۲، به کوشش علینقی متزوی و عفیف عسیران، انتشارات منوچهری، تهران

بررسی احوال و آثار عميق بخاراني، شهاب الدین

دکتر امجد جاوید

دانشیار، گروه فارسي دانشکده دولتی علوم

خیابان وحدت لاہور۔ پاکستان

چکیده:

عميق بخاراني از شعراء بزرگ و استادان به نام ماوراء النهر در اوایل قرن ششم هجری است. مذاج سلطان سنجر بود و از حضور سلطان خضر بن ابراهيم والي ماوراء النهر خطاب ملك الشعرا داشت. مولد عميق بخارا است عميق از دولت آل خاقان "خطى تمام گرفته". عميق صد سال متحاوز عمر کرده وفات او در سال ۵۴ق، نگاشته است.

عميق را در تشبیه دستی قوی است و در تشبیهات وی لطف و قدرت و دقت فکر بسیار مشاهده می شود. دیوان اشعار عميق مشتمل است بر قصاید، رباعیات و بعضی قطعات که بسال ۱۳۰۷ش در تبریز طبع شد.

واژه های کلیدی: ادب فارسی، شعر کلاسیک، اوایل قرن ششم هجری، عميق بخاراني، بررسی

ابوالتحیب شهاب الدین عميق بخاری از شعراء بزرگ و استادان به نام ماوراء النهر در اوایل قرن ششم هجری است. تقی الدین محمد الحسینی کنیه اورا "تحیب الدین" نوشته است و مؤلف لباب الاباب اورا تنها، شهاب الدین عميق البخاری نامیده. (عوفی، ۱۹۰۳-۱۹۰۶م:ج ۲، ص ۱۸۱) در برآره تخلص همه تذکره نویسان و صاحبان کتب ادبی لقب شعری اورا "عميق" نوشته اند (دولتشاه، ۱۳۳۸ش: ص ۵۲؛ سندیلوی، ۱۹۹۴م:ج ۵، ص ۲۳؛ حسین قلی خان، ۱۳۴۳ش: ص ۴۶۷؛ صبا، ۱۳۴۳ش: ص ۵۶۹؛ واله داغستانی، ۲۰۰۱م: ص ۴۱۵) و ثانیاً معاصرین او هم نام وی را به همین گونه در اشعار خود آورده اند چنانکه آنرا به هیچ روی نمی توان "عميق" یا "عميقی" قرأت کرد مثلاً در این دو بیت از انوری.

سود نظم مرا گر شود ز آب گذر کنند فخر رشیدی و صابر و عميق
هم بر آن گونه که استاد سخن عميق گفت خاک عون آسود ای باد با صفا هان بر (انوری)
(صفا، ۱۳۷۳ش: ج ۲، ص ۵۳۶)

عنوان امیر الشعراي او را که در دستگاه خاقانیان داشته است، و برخی از تذکره نویسان او را به همین لقب یاد کرده اند، و نظامی عروضی به همین سبب اورا پکباره "امیر عميق" نامیده است. (صفا، ۱۳۷۳م: ج ۲، ص ۵۳۶) امین احمد رازی وی را "سلطان العلماء" نیز خوانده و هم در شرح احوالش شاید به همین مناسبت نوشته است که عميق "بر سریر قصاحت سلطان بود". ولی شاید این لقب در شمار عنوانی باشد که تذکره نویسان برای شاعران ذکرمی کنند و معمولاً تماينله احترام نویسنده با آذان است نه دليل وجود فعلی آن، و همین طور بر لقب امیر الشعراي هم این امر صادق می توان شد. زیرا که مؤلف تذکره "روز روشن" می نویسد:

"شهاب الدین بخاری از افاضل شعراء و مدادح سلطان سحر بود و از حضور سلطان حضر بن ابراهیم والی ماوراء النهر خطاب ملک الشعراe داشت. معاصرین او به

استادیش اعتراف داشتند……” (صبا، مظفر، ۱۳۴۳ ش:ص ۵۶۹) مؤلف تذکره “نشتر عشق” و ”قاموس الاعلام“ هم اورا ”ملک الشعرا“ صاحب ماوراء النهر نوشته است. (حسین قلی خان، ۱۳۱۶-۱۳۰۶ق:ص ۳۲۲۲)

مولد عمعق بخارا است و گذشته از آنکه تذکره نویسان در این باب متفق القول اند از بعضی ایيات شاعر نیز بر می آید، که وی از اهل بخارا بود چه نسبت با این شهر کمال اشتیاق را اظهار می کند و در پکی از قصاید خویش چون دلسوزتگان و مهجران بخارا را دور و گویا از سمرقند درود و سلام می فرستد و می ستاید.

که روی راه بخارا نهاد و گفت به مر	ای با بخارا بر تو درود باد و سلام
بلسست دولت و اقبال و اتفاق قضا	همیشه خرم و آباد بادی و پلرام
چنین شنیلم کانلر کتابها لقبت	مدينه المحفوظ است و قبة الاسلام
نسیم باد تو مشک است و آب ابر تو شیر	هواث کان مراد است و خاک معدن کام

(صفا، ۱۳۷۳ ش:ج ۲، ص ۵۳۷)

وی بعد از مهارت شعر و ادب از بخارا به سمرقند رفت و به فربار آل خاقان راه یافت و ازین غربت و فراق وطن به شرف و افخار و ثروت رسید.

مرا اگر بندی غربت و فراق وطن کجا بدی شرف خدمت عماد دول
(همو، همانجا)

عمق از دولت آل خاقان ”خطی تمام گرفته و تحملی قوى یافته“ چون غلامان ترک و کنیز کان محوب و اسبان راهوار و ساختهای زر و جامه های فاخر و ناطق و صامت فراوان، و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود، به ضرورت دیگر شعر را خلعت او همی بايست کردن…… (بی تاص ۷۲)

از بارگان شاعر در تذکره ها ”حیدری“ نامی را ذکر کرده و گفته اند پسر عميق بود. مؤلف آتشکله گويد که عميق در آخر عمر خود منزوی شد و حیدری،

پسرش را عوض خود به مجلس سلاطین فرستادی (آفری ۱۳۳۷، ش:ص ۳۲۲). مؤلف مجموع الفصحاء نویسنده (هدایت، ۱۳۰۵، ش:ج ۱/ص ۱۲۶۸) "سنجر با وجود شعرای نامدار اور از بلخ طلب کرده که مرثیه‌ی در قوت ماه ملک دختر خود که به سلطان محمد داده بود بگوید او مرثیه گفته بجهت ضعف پیری با حمیدی پسر خود فرستاد" و دولتشاه اورا "حمید" خوانده است.

هنگام آن که گل دهد از باغ و بوستان رفت آن گل شگفت و در خلا شد تهلا
هنگام آن که شاخ شحرم کشیدز ابر بسی آب ماند ترگس آن تازه بوستان
(همو، همانجا)

بعضی از تذکره نویسان گویند عمق صد سال متحاوز عمر کرده و در آخر عمر منزوی شد. بعضی گفته اند که عمر دراز یافته بود. (واله داغستانی، ۱۴۰۰ م:ص ۱۵ ۴۴
صفا، ۱۳۴۲ ش:ص ۵۶۹) وقات اور اهدایت در سال ۵۵۴ ق، نگاشته است و صادق بن صالح در "شاهد صادق" در سال ۵۵۱ ق و نقی الدین کاشی در ۵۴۳ ق می‌داند و مؤلف "چهل مقاله" ۵۵۰ ق نوشته است. (صفا، ۱۳۷۳ ش:ج ۲، ص ۵۳۸) باید قول نقی الدین با هدایت را به صحبت نزدیک تر شمرد یعنی وقات اور ادر ۵۴۲ ق یا ۵۴۳ ق دانست.

عمر عمق را چنانکه دیدیم متحاوز از صد سال نوشته اند، با قرایبی که فردست است می‌توان این قول را باور داشت زیرا که قلیم ترین خان از ملوک خانیه که عمق سیوده است، شمس الملک نصر بن ابراهیم است که در سال ۴۶۰ ق به سلطنت نشست و اگر عمق را از ابتدای سلطنت شمس الملک مثلاً بیست ساله بداتیم باید ولادت او در حدود سال ۴۴۰ ق اتفاق افتاده باشد و بدین ترتیب در سال ۵۴۲ ق یا ۵۴۳ ق (۱۱۴۷-۱۱۴۸ م) تقریباً ۱۰۲ یا ۱۰۳ سال داشت. (صفا، ۱۳۷۳ ش:ج ۲، ص ۵۳۸)
عمق با پادشاهان ذیل معاصر و مذاخ آنان بوده است.

ابوالحسن شمس الملک تصیر الدوله ناصر الدین نصر بن طماعج خان ابراهیم بن نصر که در ۴۶۰ ق به سلطنت نشست و در ۴۷۲ ق در گذشت. ولی دلیلی فردست است که او قبل از ۴۷۱ ق فوت کرد. (صفا، ۱۳۷۳ ش:ج ۲، ص ۵۳۸) دیگر بحضور خان بن

ابراهیم که عمق در خدمت او صله های گرایها یافت و تشرانهای فاخر داشت.
از پادشاهان دیگر ایلخ خانی عمق با الحمد خان بن حضر خان (۴۷۳-

۴۸۲ق) و محمود خان بن شمس الملک نصر (که در ۴۸۸ق به سلطنت نشست) و رکن الدین ابوالمظفر طمغاج خان مسعود بن حسن (۴۸۸-۴۹۰) یا (۴۹۴-۴۹۵ق) وقدر خان جبریل بن عمر بن احمد (۴۹۰-۴۹۵ق) و ارسلان خان محمد بن سلیمان (۴۹۵-۵۲۴ق) وابوالمعالی حسن قلچ طمغاج بن علی داود (۵۲۶-۵۲۴ق) و رکن الدین محمود بن محمد بن سلیمان خواهرزاده و دست نشانده سنجر (۵۲۶-۵۵۷ق) معاصر بود. عمق از سلاجقه با سنجر را بطيه داشته و در دوره همین سلطان در خراسان مشهور بوده است.

عمق بخارایی از شاعران ماوراء النهر با سید الشعرا رشیدی سمرقندی در دربار آل خاقان پسر می برد و داستان مناقشه این دو شاعر مشهور است و میانه او و سید الشعرا رشیدی کدیورتی بود. روزی پادشاه از عمق پرسید، شعر رشیدی چون است؟ گفت: "نمک است اما بی نمک است" (بی تا: ص ۴ هدایت، ۱۳۰۵ش: ج ۱، ص ۱۲۶۸) باید که در این بگویی، رشیدی خدمت کرد، و به جای خویش آمد و بنشست، و بر بدیهه این قطعه بگفت.

شعرهای مرابه‌بی نمکی	عیب کردی، روابود، شاید
شعر من همچو شکر و شهد است	ونلرین دونمک تکوتاید
شلغم و باق لیست گفته تو	نمک ای قلت بان ترا باید

(بی تا: ص)

انوری شاعر معاصر عمق بخارایی به استادی او در شعر مقر بوده و اورا استاد سخن خوانده است. (صفا، ۱۳۷۳ش: ج ۲، ص ۴۵۳۹، شفق، ۱۳۶۹ش: ص ۴، قروز ۱۳۰۸-۱۲۱۲ش: ص ۲۳۷)

هم بر آنگونه که استاد سخن عمق گفت حاک خون آلوده ای باد باصفاهان بر
(صفا، ۱۳۷۲ش: ج ۲، ص ۵۳۹؛ قروز انقره، ۱۳۱۲-۱۳۰۸ش: ص ۲۲۷)

سوژنی این مطلع عمق را تضمین کرده:

خیز ای بُت بهشتی وان حام می بیار کلردی بهشت کرد جهان را بهشت وار
(فروز الفره، ۱۳۱۲-۱۳۰۸: ص ۲۲۷)

در "بهارستان" مسطور است که "او استاد شعرای وقت خود بود".
بقول مؤلف (صبا، ۱۳۴۳: ص ۴۵۶۹) سندیلوی، م ۱۹۹۴: ص ۴۳۷۸ شفق،
۱۳۶۹: ص ۴۰۴) "حدائق السحر" که او اشتهار کرده است. در صحبت از عمعق نباید
فراموش کرد که وی در شعر مویه و مرثیه استاد بوده، و این طرز را به کمال مهارت پکار
برده است.

مؤلف "لباب الالباب" گوید که اتفاق جمهمور شعر است. که چند بیت که در
مطلع این قصیله گفته است پیش از وی کس مثل آن نگفته است. و بعد از وی هم کسی
نتوانسته است بگوید. و آن این است.

اگر موری سخن گوید و گر موبی روان دارد من آن مور سخن گویم من آن موبیم که جان دارد

نم چون سایه موبیست و دل چون دیده موران ز هجر غایله موبی، که چون موران میان دارد

به چشم مور در گنجم زین زاری و بس سستی اگر خواهد مرا موری به مو اندر نهان دارد

من آن مورم که از زاری مرا موبی پوشاند من آن موبیم که از سستی کم از موری توان دارد

(عمومی، م ۱۹۹۶: ص ۲۷۸؛ شفق سندیلوی،

۱۳۶۹: ص ۴۰۲، شفق، م ۱۹۹۴)

در نمودن ضعف خود این ایات را که صنعت اغراق و تمثیله مشروط و نازل کار
و نظریش در اشعار شعراء کمتر است.

عمق از علوم متداوله عصر خود آگاه بود. قصاید او که مشحون با تواع صنایع
است خود دلیل واضحی است بر اطلاع کامل از علوم و فنون ادبی. علاوه برین از اشعار
او دلایلی درباره اطلاع وی از فلسفه و علوم بدست می آمد.

کند گرت موج هیولای اولی تلاطم نماید مزاج از طبایع

ور از نفس کل عقل کلی شکید
بر افتادز او تا در سم صنایع
سپهر ملاعِب بساط مزور
چو بر چنید افراد گردند صنایع
(صفاء، ۱۳۷۳، ش: ج ۲، ص ۵۳۹)

در سایر قصاید او هم انواع صنایع بدیعی از قبیل تضاد و مراجعت النظیر و تشریع و
تقسیم و امثال آنها بسیار است:

نقش خورنق است همه با غ و بوستان
فرش مستبرق است همه دشت و کوهسل
(همو، ج ۲، ص ۵۴۰)

که بلین نحو تجزیه می شود:

نقش خورنق است فرش مستبرق است
همه با غ و بوستان همه دشت و کوهسل
(همو، همانجا)

عمق را در تشییه دستی قوی است و اهمیت و آن جهت است که درین امر
حاتب حس را بیشتر می گیرد و در تشییهات وی لطف و قدرت و دقت قرآن بسیار
مشاهده می شود. اگرچه تشییهات وی از حیث عقلی و یا حسی بودن طرقین گاه مختلف
است و نیز اغلب حسی ولی مبتنی بر وهم و به عبارت دیگر تشییه خیالی است.

هلال عید بروون آمد از سپهر کبود
هو شمع زرین پیش ز مردین دولاب
فلک چو چشمۀ آب و مه نواندروی
(صفاء، ت، ۵۴۰ / ۲)

الفاظ عميق جزل و منسجم و منفتح و فکر او بسیار روشن و کلاهش خالی از تعقید
وابهام است. در توصیفات ییشتر متکی بر حس است و این امر در مذایع او نیز کاملاً هویبدارد.
از اشعار خوب عميق قصاید ایست که در مدح ابوالحسن شمس الملک تصری است.

که ایيات ذیل از آنست:

خیز ای بت بهشتی آن حمام می بیار
که اردی بیشت کرد جهان را بیشت وار

وین چون بهار خانه چین پر ز نقش چین
وان چون نگارخانه مانی پر از نگار
آن افسر مر صمع شاخ سمن نگر
وین پرده مو شح گلهای کامکلار
این چون عذر حور پر از گوهري مرشك
وان چون بساط خلد پر از عنبرين ثار
گلبن عروس وار ييل است خويشن
وايرش مشاطه وار همی شويداز غبار
آن لاله یعن نهفته در او آب چشم ابر
گویی که جامهای عقیقت است پر عقار
گمنام اعيان بهشتی شدند باز
(شفق، ۱۳۶۹، ش: صص ۲۰۴-۲۰۳)

دیوان اشعار عميق منتقل است بر قصاید، رباعیات و بعضی قطعات که بسال ۱۳۰۷ در تبریز (صفا، ۱۳۷۳، ش: ج ۲، ص ۵۴) طبع شد و از مجموع هفت هزار بیت (هدایت، ۱۳۰۵، ش: ج ۱، ص ۶۱۲۶۸ معین، ۱۳۷۵، ش: ص ۱۲۱۴) که با و نسبت داده اند. در این دیوان بیش از ۶۱۴ بیت دبله نمی شود. بعضی از تذکره نویسان "یوسف وزلیخایی" (دولتشاه، ۱۳۰۵، ش: ص ۵۲ هدایت، ۱۳۰۵، ش: ج ۱، ص ۶۱۲۶۸ سامي، ۱۳۱۶-۱۳۱۶، ش: ص ۲۲۲۲) که بلو بحر خوانده می شد به عميق نسبت داده اند لیکن اکون اثربی از آن در دست نیست.

نمونه رباعی از اوست:

بايلم اگر نيمست ره ديلاري
آريدي بالين منمش يكباري
تا كه من دل خمسه به بيم رو ييش
او كشته خويش را به بیند باري
چون نعره زنان قصد به کوي تو کنم
جان در سر کار آرزوی تو کنم
در هر نفسم هزار جان می باید
تارقص کنان ثشار روی تو کنم
(سدیلوی، ۱۹۹۴، م: ۳۸۳)

پاد داشت ها و کتابشناسی منابع:

- آذر، لطف علی بیان، (۱۳۳۷، ش) "آشکله" با تصحیح و تحریمه و حسن سادات

ناصری، تهران.

- حسین قلی خان عظیم آبادی، ۱۹۸۲م، "نشتر عشق" با تصحیح و مقدمه اصغر جانفدا، نشریات "دانش".
- دولت شاه، سمرقندی، (۱۳۲۷ش)، "تذکرة الشعراء"، انتشارات پندیده خاور، لندن و به کوشش حاجی محمد رمضانی، تهران.
- سامی، شمس الدین، (۱۳۱۶-۱۳۰۶ق)، "قاموس الاعلام"، جلد ایا ۶، استانبول.
- شفق، رضازاده، (۱۳۶۹ش)، "تاریخ ادبیات ایران"، انتشارات آهنه، چاپ اول، کتابخانه آرمان، تهران.
- صبا، محمد مظفر، (۱۳۴۳ش)، "روز روشن"، به تصحیح و تحریثه محمد حسین رکن زاده آدمیت، انتشارات کتابخانه رازی، تهران.
- صفاء ذبیح اللہ، (۱۳۷۳ش)، "تاریخ ادبیات در ایران"، ۵ جلد، انتشارات فردوس، تهران.
- عوفی، محمد، (۱۹۰۶-۱۹۰۳م)، "لباب الالباب"، لندن.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۱۲-۱۳۰۸ش)، "سخن و سخنواران" دردو جلد، تهران.
- سندیلوی، شیخ احمد علی خان هاشمی، ۱۹۹۴م، "تذکره مخزن الغرائب"، به کوشش محمد باقر، ج ۵، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد.
- معین، محمد، ۱۳۷۵، خورشیدی، "فرهنگ معین"، انتشارات امیر کبیر، تهران.
- نظامی عروضی، سمرقندی (بی تا) چهار مقاله، با تصحیح و مقدمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، اشراق، تهران.
- واله، علی قلی داغستانی، ۲۰۰۱م، "ریاض المشعراء" مقدمه تصحیح و ترتیب،

٨٢ دکتر امجد حلوید / بررسی احوال و آئل عینق بخلابی، شهاب الدین

شریف حسین قاسمی، کتابخانه رضا، اتیردیش هند، رامپور.
هداوت، رضاقلی، (۱۳۰۵ش)، "رباط العرفین"، تهران.

نگاهی به شروع مشتوی اسکندر نامه در شبه قاره

شبانه شفیق

دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی، دانشکده حاوزرشناسی

دانشگاه پنجاب لاہور۔ پاکستان

دکتر سید محمد قربانی

استاد پار، گروه فارسی، دانشکده حاوزرشناسی

دانشگاه پنجاب لاہور۔ پاکستان

چکیله:

حکیم نظامی کنجوی از معروفترین مخترعان ادب فارسی است که تا قرن
ها علماء و ادباء از آثارش بسیار استفاده کرده اند. اسکندر نامه نظامی کنجوی نه تنها
در ایران بلکه تمام جهان مخصوصاً در شبه قاره پاک و هند بسیار پربرائی یافته. از این
کتاب تا قرن ها و در دانشگاه های شبه قاره درس داده می شود شارحن در مورد
نکات های علمی این کتاب را شروع مختلف نوشته اند. چند اثرش به صورت چاپ
در آمده است. بسیاری از اینها به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های شبه قاره
نگهداری می شود در این مقاله شروع های مختلف که در شبه قاره نوشته شده اند.
معرفی کرده است. بمثال

- ۱- کشف النقایق
- ۲- تقریر التحریر
- ۳- کلید کنج نظامی
- ۴- فواید مظفری
- ۵- خرد
- ۶- باغ خان
- ۷- حسن نوشابه
- ۸- شرح اسکندر نامه از غیاث الدین رامپوری
- ۹- شرح اسکندر نامه از مولوی محمد فقیر کلهوی
- ۱۰- بهار باران از سراج الدین علی خان آذو

جمال الدین ابو محمد الیاس بن یوسف گنجوی متخلص به نظامی (۵۳۵-۵۶۱) از پایه‌های استوار ادب فارسی و همتای بزرگانی مانند فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ به شمار می‌آید زادگاه نظامی ظاهر شهر گنجه از احوالی آذر بائیجان است. پدر و مادرش در زمان کودکی قوت کردند و عمومی نظامی پرورش وی کرد. نظامی قسمت بزرگ عمر خود را در گنجه صرف کرد و مسافرت مهمی ننموده و ظاهرًا یکبار با مردم احضار اتابک قزل ارسلان سفری به تبریز نمود.

آثار:

اثر معروف و شاهکاری مانند نظامی خمسه پاپنج گنج است که در قلمرو داستان‌های غنایی اعیاز بسیار دارد و اورا باید پیشوای این گونه شعر در ادب فارسی داشت.

خمسه پاپنج گنج نظامی شامل پنج مثنوی است:

مخزن الاسرار:

در بحر سریع، در حدود ۲۲۶۰ بیت مشتمل بر ۲۰ مقاله در اخلاق و مواقف و حکمت، در حدود سال ۵۷۰ به اتمام رسیده است.

۲- خسرو و شیرین:

در بحر هرج مسلسل مقصور و محلوف، در ۶۵۰ بیت، که به سال ۵۷۶ نظمش پایان گرفته است.

۳- لیلی محظوظ:

در بحر هرج مسلسل اخرب مقبوض مقصور محلوب، در ۷۰۰ بیت. نظم این مثنوی به سال ۵۸۸ ه به پایان رسیده است.

۴- هفت پیکر:

(که آن را بهرام نامه و هفت گنبد) نیز خوانده اند) در بحر حفیف مسلسل

محبوب مقصور و محدود، در ۱۳۴۵ بیت، در سرگذشت اقسامهای بهرام گور.

اسکندر نامه:

در بحر متقارب هشتم مقصور و محدود در ۱۰۵۰ بیت، مشتمل بر دو بخش شرقانه و اقبالانه که در حوالی سال ۶۰۰ میلادی به اتمام رسیده است.

نظمی شناسی در شبۀ قاره:

معصومی اهمیت نظامی شناسی در شبۀ قاره را چنین توضیح داده است:

”در شبۀ قاره هند، که سله‌های متواتی زبان فارسی زبان رسمی و درباری و نیز زبان میانجی مردمان این سرزمین بوده است، خمسه نظامی شهرت و محبوبیت فراوان داشته است و دست نویس‌های خمسه با مجالس و بدون مجالس (تصور و غیر تصور)، که تاکنون در کتابخانه‌های مختلف رسمی و غیررسمی این سرزمین در دست است، تاریخ علاقه‌مندی مردمان شبۀ قاره به آثار نظامی رامی نمایاند. فارسی گویان شبۀ قاره نیز خمسه یا مثنوی‌های قراوانی به پیروی از نظامی سروده‌اند یا برای گشودن پیچیدگی‌ها و دشوار‌های لفظی و معنوی مثنوی‌های او، آن‌ها را شرح و گزارش کرده‌اند و گاه وائزه نامه‌هایی برای آن‌ها تالیف نموده‌اند. با این همه قهرست دنباله روان نظامی تنها به سر ایندگان که خمسه‌ای سروده‌اند یا خمسه سروده‌آن‌ها اینک در دست نیست ولی منظومه‌هایی به پیروی ازیک یا چند مثنوی از آن به زبان‌های گوناگون برگردانده شده است. و خود نظامی نیز، خوزه تخصص، و پژوهش بسیاری از محققان ایرانی و خارجی بوده است. و نظامی شناسان، او، اندیشه‌ها و آراء، زندگی و آثارش را پژوهیده‌اند.“

(معصومی، ۱۳۸۲، ش، ص ۵۸۰)

شرح اسکندر نامه در شبۀ قاره:

در شبۀ قاره، بسیاری از نویسندهای فارسی بر اسکندر نامه به تفصیل شرح‌ها نوشته‌اند. بسیاری از آنها به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های مختلف جهان

۸۶ شبانه شفیق، دکتر سید محمد فرید/ نگاهی به شروع مثنوی اسکندر نامه در شبه قاره

نگهداری می شود. بعضی از آنها در شبه قاره چاپ سنگی شده است و برخی از آنها در ایران نیز به چاپ رسیله است. سعی و کوشش تویستندگان در تالیف این شروح برآن بوده است که ایات دشوار اسکندر نامه را به زبان ساده توضیح دهند. الفاظ و اصطلاحات علمی را گزارش کنند و قواعد ضروری فارسی و بحور شعر را نیز شرح دهند. در شبه قاره، شرح های قراوان از اسکندر نامه به نگارش در آمده است و مهم تر از آنها از این قرار آند.

۱- کشف الدقایق (شرح اسکندر نامه)

از حامد بن جمال بخاری جونپوری حسنی کشف الدقایق گلزارشی است کوتاه درباره سروده های دشوار اسکندر نامه. این کتاب به نام فردالدین مظفر شیرشاه، پادشاه دهلي (۹۴۶-۹۵۲ هـ) معنوں شده است.

نسخه های خطی از آن در راولپنڈی و موزه بریتانیا نگهداری می شود.

(Riew: 1981، ۷/ ۲/ ۲۸۰، منزوی ۱۹۸۶ م مشترک، ۱۳۰)

۲- قواید علی شیری از محی الدین بن نظام الدین:

محی الدین از معتقدان سید اشرف جهانگیر سمنانی و مرید شیخ محمد دهلوی بود. این اثر در ۹۵۶ هـ، ق نوشته شد. این کتاب مبتنی است بر توضیحاتی که مراد در مجالس درس ییان می کرده و خود بر آن افوده هایی دارد. به گفته منزوی، مؤلف در دیباچه اثر، "علی شیر نامی را که ظاهرًا غیراز علی شر توابی است ستایش کرده و کتاب را به نام او، قواید (قواعد) علی شیری نامیده است. (منزوی، ۱۳۸۲، ۳/ ۳۹۵)

نسخه خطی از آن در کتابخانه های مختلف پاکستان نگهداری می شود.

(منزوی، ۱۹۸۶، ۷/ ۱۳۰، ۱۳۶۲، ۲/ ۲۸۵۹، Riew: 1981، ۱۳۰/ ۷، ۱۹۸۶، ۱۳۶۲، ش، ۶۵۹۵، اشرف، ۱۹۶۹-۱۲۲۷).

۳- شرح اسکندر نامه: (شرح شرف نامه) از محمد نصیر:

محمد نصیر فرزند سلطان صوفیانی به کری بود، او پس از سده ۱۱ هـ در گذشته است. این اثر تنها گزارش شرف نامه است. نسخه های خطی آن در کتابخانه های مختلف وجود دارد. (منزوی مشترک، ۳/۱۳۲۶، ۱۶۶۰/۷، ۱۳۲۶/۷، ۱۳۶۲ ش، نوشاھی، قهربان نسخه ها، خطی موزه، ۵۵۹).

این کتاب در سال ۱۸۷۳م در کانپور به چاپ رسیله است. (مشار، ۱۳۵۲/۴، ۴۹۸۷، ۱۳۵۵ ش).

۴- شرح شرف نامه خسروان از عبدالکریم:

عبدالکریم این اثر را در مدت بیست روز در ۱۰۵۱ هـ. ق / نوشته است. و تنها گزارش ۳۴ بیت از خسروان است.

نسخه خطی از آن در موزه ملی پاکستان، کراچی نگهداری می شود. (منزوی، قهربان مشترک، ۱۳۶۰/۷، ۱۹۸۶ ش، نوشاھی، ۱۳۶۲ ش، ۵۵۹).

۵- شرح اسکندر نامه از نائناس:

این کتاب به روز گار شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۷ هـ. ق) نوشته شد. نسخه خطی از آن در کتابخانه ظهور اشرف، کراچی نگهداری می شود (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۳۷/۷).

۶- شرح اسکندر نامه از عبدالواسع هاتسوی:

این کتاب به روز گار اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ. ق) تالیف شد نسخه دستنویس از آن در اسلامیه کالج دانشگاه پشاور وجود دارد. (منزوی، ۱۹۸۵، ۱۳۷/۷)

۷- تقریر التحریر / شرح اسکندر نامه از حیر الدین لطف الله:

این شرح تالیف ابوالحیر معروف به حیر الدین لطف الله است. حیر الدین لطف الله "مهندس" تخلق داشت. او در سال ۱۰۵۹ هـ. ق در گذشت.

۸۸ شبانه شفیق، دکتر مید محمد فرید/ نگاهی به شروع مثنوی اسکندر نامه در شبه قاره

نسخه های خطی از آن در کتابخانه مجلدیه الله، جهم وجود دارد. (منزوی

(۱۴۰۶، ۱۳۷/۷)

۸- شرح فیض الله:

فیض الله متخلص به جواد ابراهیم از مردم شاهجهان آباد بود مؤلف در دیباچه این اثر، از شرح عبدالواسع هانسوی سخن رانده است. نسخه خطی از آن در کتابخانه کنج بخش، اسلام آباد نگهداری می شود (منزوی، ۱۹۸۵، ۱۳۷/۷)

۹- شرح اسکندر نامه از محمد یعقوب:

محمد یعقوب به روز گار اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸/۵.ق/ ۱۱۱۸.ق) زیسته است این کتاب در ۱۱۱۶.ق/ تالیف شد. نسخه های خطی از آن در کتابخانه احمد حسین قلعه دلی در گجرات موجود است. (منزوی، ۱۹۸۵، ۱۴۰۶، ۱۳۷/۷ مشترک)

۱۰- شرح اسکندر نامه از شیخ محمد افضل الله آبادی:

شیخ محمد افضل الله آبادی در سال ۱۱۲۴ هـ.ق در گذشت. نسخه خطی از آن در کتابخانه عمومی خیر پور موجود است. (منزوی، فهرست مشترک، ۱۶۴۴/۳)

۱۱- کلید گنج نظامی (شرح اسکندر نامه)

این کتاب در سال ۱۱۳۸ هـ توشه شد نسخه های خطی از آن در کتابخانه های مختلف وجود دارد. (منزوی، ۱۹۸۵، ۱۴۰۶، ۱۳۹/۷ مشترک)

۱۲- شرح اسکندر نامه از محمد اکرم بن عبدالرزاق ملتانی قادری:

سال تالیف این کتاب ۱۱۵۵ هـ.ق است نسخه های خطی از آن در کتابخانه های مختلف جهان نگهداری می شود. (منزوی، ۱۹۸۵، ۱۴۰۶، ۱۳۹/۷ مشترک)

۱۳- بهار بلان از سراج الدین علی خان آزو:

این کتاب به عنوانهای شرح شرقنامه و شرح اسکندر نامه نیز معروف است. بهار بلان در ۱۲۶۱ هـ. ق به چاپ رسیده است. نسخه‌های خطی از آن در کتابخانه‌های مختلف وجود دارند (متزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، مشترک، ۱۴۱/۷)

۱۴- شرح اسکندر نامه از مولوی محمد فقیر گهلوی:

مولوی فقیر محمد گهلوی فرزند غلام محمد بود سال تالیف این کتاب ۱۲۴۵ هـ. ق است نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های مختلف پاکستان نگهداری می‌شود. (متزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، مشترک، ۱۴۲-۱۴۳/۷)

این کتاب در سال ۱۲۴۱ هـ. ق در لکهنو در ۱۲۹۱ هـ. ق در کانپور به چاپ رسیله است. (مشار، ۱۳۵۳، ۳۲۳۴/۳).

۱۵- شرح اسکندر نامه از علی فرزند ابوالقاسم کرمانی:

نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب موجود است. (متزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵)

۱۶- فراید مظفری شرح از پیر علی رسول پوری:

سال تالیف این کتاب ۱۲۰۴ هـ. ق / ۱۷۹۰ م است نسخه خطی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاہور وجود دارد. (متزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۱۴۴/۷)

۱۷- خرد پناه از محمد سلطان بن الـ داد:

خود نگاه و خود آگاه و شرح اسکندر نامه نامهای دیگر این کتاب است. محمد سلطان بن الـ داد در روز گلار تیمور شاه درانی در خوشاب بی‌زیسته است. نامهای خرد پناه، خرد آگاه و شرح اسکندر نامه در دیباچه نفعه‌های آن آمده است. نسخه‌های خطی آن در کتابخانه گنج اسلام آباد و کتابخانه‌های مختلف پاکستان وجود

۹۰- شبانه شفیق، دکتر مسید محمد فرید/ نگاهی به شروع مثنوی اسکندر نامه در شبه قاره

دارد. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۱۴۵/۷-۱۴۴)

۱۸- شرح اسکندر نامه از موسی بن پسلت بن اسماعیل:

سال تالیف این کتاب ۱۳۱۳ هـ است. نسخه خطی از آن در کتابخانه

خواجه محمد سلیم در پشاور نگهداری می شود. (منزوی، مشترک، ۱۴۵/۷)

۱۹- شرح اسکندر نامه از ناشناس:

این شرح در سال ۱۱۹۷ هـ. ق نوشته شد نسخه خطی آن در کتابخانه گنج

بخش، اسلام آباد نگهداری می شود. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۱۴۲/۷)

۲۰- شرح اسکندر نامه از ناشناس:

نسخه خطی آن از ساله ۱۲ هـ. ق است. نسخه دستنویس آن در کتابخانه گنج

بخش، اسلام آباد نگهداری می شود. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۱۵۶/۷)

۲۱- منتخب الشروح (شرح اسکندر نامه/ شرح علمای کلکه)

از بر علی عظیم آبادی و سید حسن علی جوپوری نسخه خطی از آن در

کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد نگهداری می شود. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۱۴۰/۵)

(۹۴۶/۳)

این کتاب در ۱۸۱۲ م در کلکه و در ۱۲۶۱ هـ. ق / ۱۸۴۵ م در بمبئی به طبع

رسید. (مشار ۱۳۵۳ ش، ۴/۴، ۴۹۸۷)

۲۲- شرح اسکندر نامه از غیاث الدین رامپوری:

محمد غیاث الدین فرزند جلال الدین فرزند شرف الدین صدیقی است. سال

تالیف این کتاب ۱۲۳۰ هـ است. نسخه خطی از آن در کتابخانه همکرد کراچی

وجود دارد. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۱۴۶/۷)

این کتاب در سال ۱۸۹۱ م در لکھنؤ به چاپ رسیده است (مشار، ۳/۳، ۳۲۳۵)

۲۳- شرح اسکندر نامه از محمد خطاب:

محمد خطاب ساکن گالره بود نسخه های خطی از آن در کتابخانه گنج بخش
اسلام آباد وجود دارد. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۷/۱۴۰)

۲۴- باغبان/شرح اسکندر نامه از فیروز الدین صاحبزاده:

فیروز الدین صاحبزاده فرزند حافظ الدین فرزند رضا بود وی از مردم رضا خیل بالا
در بخش پیشاور از او سلطسله چهاردهم بود. نسخه های خطی از آن به شماره ۶۱۷۷۰
در کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد نگهداری می شود. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۷/۱۶۸)

۲۵- جشن نوشابه/شرح اسکندر نامه:

از فیروز الدین صاحبزاده نسخه های خطی از آن در کتابخانه گنج بخش، اسلام
آباد وجود دارد. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۷/۱۴۸)

۲۶- شرح اسکندر نامه از محمد اشرف:

این تنها گزارش سفر نامه است. نسخه خطی از آن در موزه ملی پاکستان کراچی
نگهداری می شود. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۷/۱۴۸)

۲۷- شرح اسکندر نامه از مولوی بدرا الدین:

نسخه خطی از آن در کتابخانه نیشنل آریشو، اسلام آباد وجود دارد. (منزوی،
۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۷/۱۴۸)

۲۸- شرح اسکندر نامه از جبرئیل فقیر قریشی سنلهی:

نسخه دستنویس از آن در کتابخانه داود بو تا حیلر آباد (سنده) نگهداری می
شود. (منزوی، ۱۴۰۶، ۱۹۸۵، ۷/۱۴۹-۱۴۸)

۹۶ شبانه شفیق، دکتر مسید محمد فرید/ نگاهی به شروع مثنوی اسکندر نامه در شبه قاره

۲۹- شرح اسکندر نامه از شاه عاكى:

نسخه خطی این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور وجود دارد.

(منزوی، ۱۹۸۵، م ۱۴۰۶، ۷/۱۴۹)

۳۰- شرح اسکندر نامه از میرزا خیرالله خان:

خیرالله فرزند محمد خوشحال است روز گارش به دست نیامد جز آنکه نسخه های خطی شرح اسکندر نامه وی از سلسله ۱۱-۱۲-۱۳-ق است وی این شرح را پس از شرح دیوان بدر چاج، به ارشاد مرشدش مولوی عبدالحق، نگاشته است. نسخه های خطی آن در کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد نگهداری می شود. (منزوی، ۱۹۸۵، ۶/۱۴۰۶)

این کتاب در ۱۲۶۸-ق / در دهلي به چاپ رسيد.

۳۱- شرح اسکندر نامه/ شرح شرف نامه از محمد سيف الله احمد آبادی:

نسخه خطی از آن موزه ملی پاکستان، کراچی موجود است. (منزوی، ۱۹۸۵، م)

(۶/۱۴۰۶، ۷/۱۵۰)

۳۲- شرح علوی/ شرح اسکندر نامه، از علی محمد بن فتح محمد:

نسخه خطی از آن در کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد نگهداری می شود. (منزوی، ۱۹۸۵، م ۱۴۰۶، ۷/۱۵۰)

۳۳- شرح اسکندر نامه از غلام علی عبدالرحمان:

غلام علی عبدالرحمان نبیره شمس العارفین محدودی شیخ جمال کولوی بود. نسخه خطی از آن در کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد وجود دارد. (منزوی، ۱۹۸۵، م)

(۶/۱۴۰۶، ۷/۱۵۰)

۳۴- شرح اسکندر نامه از شیخ محمد مهندس:

شیخ محمد مهندس از مردم دهلي بود. روز گارش به دست نیامد. نسخه خطی
شرح وی از سده ۱۲-۱۱ هـ ق است. نسخه دستنویس از آن در کتابخانه گنج بخش،
اسلام آباد وجود دارد. (منزوی، ۱۹۸۵، م ۱۴۰۶، ۵۱۴/۷ - ۱۵۱)

۳۵- شرح محلوم:

سال تالیف آن به دست نیامده جز اینکه نسخه خطی آن از سده ۱۲ هـ ق است.
نسخه دستنویس آن در کتابخانه مولوی محمد شفیع موجود بوده است. (منزوی،
(۱۵۱/۷، م ۱۴۰۶، ۵۱۴/۷)

۳۶- شرح اسکندر نامه از میان بن محمد شاه چشتی:

میان فرزند محمد شاه فرزند محمد فتح چشتی نسخه خطی این کتاب در
کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد وجود دارد (منزوی، ۱۹۸۵، م ۱۴۰۶، ۵۱۴/۷)

۳۷- شرح اسکندر نامه از فقیر نور محمد:

نسخه های خطی از آن در کتابخانه های مختلف پاکستان وجود دارند.
(منزوی، ۱۹۸۵، م ۱۴۰۶، ۵۱۴/۷)

۳۸- شرح اسکندر نامه از محمد واقع:

سال تالیف آن به دست نیست. نسخه خطی آن نوشته ۱۲ هـ ق است. نسخه
های خطی از آن در کتابخانه همکرد، کراچی نگهداری می شود. (منزوی، ۱۹۸۵، م
(۱۵۲/۷، م ۱۴۰۶)

۳۹- زعفرانیه از مولانا محمد غفران بن عبدالرحمان:

سال تالیف این کتاب ۱۳۰۳ هـ ق است. مولانا محمد غفران ساکن اکبر پورہ
پیشاور بود این کتاب در سال ۱۴۰۵ هـ ق در لاہور به طبع رسیله است.

۴۰- شرح ملا محمد سعد اللہ:

این شرح در ۱۱۹۶ هـ ق ۱۷۸۲ م تالیف شد (اسپر نگر منزوی، ۱۹۷۹، ۵۲۳)

یادداشت‌ها و کتابشناسی منابع:

- ۱- رحمان علی، تذکره علمای هند نولکشور پریس لکھنؤ ۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م
 - ۲- معصومی، "نظمی گنجوی"، دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در قفقاز) جلد ۵، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ اول تهران ۱۳۸۲.
 - ۳- منزوی، احمد، اسکندر نامه، دانشنامه ادب فارسی در شبه قله جلد ۴ بخش ۳، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
 - ۴- منزوی، احمد قهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، جلد ۳، مرکز تحقیقات فارسی (۱۳۶۷) ایران و پاکستان، اسلام آباد. ۱۳۶۷خ/ ۱۴۰۸/ ۱۹۸۸م
 - ۵- منزوی، احمد، قهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی، جلد ۷، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد. ۱۴۰۶/ ۱۹۸۶م
 - ۶- مشار خاتبای، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران، جلد ۲، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش؛ جلد ۳، چاپ دوم، ۱۳۵۳ش؛ جلد ۴ چاپ دوم، ۱۳۵۵ش.
 - ۷- توشهی، عارف، فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد. ۱۳۶۲ش/ ۱۴۰۴/ ۱۹۸۳م.
 8. Ashraf, Muhammad, A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Salar Jang Museum and Library, Hyderabad (Ardhra Pradesh), Salar Jung Museum and Library, 1969.
 9. A. Sprenger, Biblio, Verlag, onsabruk, A. Catalogue of the Arabic, Perisan and Hindustany Manuscripts of king of Outh 1979.
 10. Rieu, Charles, Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum, Volume II, the British Museum, London, 1881.
-

نگاهی به مثنوی دولرانی خضر خان

سارا زهرابیخاری

مریمی، گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد، سی، پالتوان لاهور-پاکستان

دکتر محمد صابر

آستاناد پار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکدهٔ تجارت‌شناسی

دانشگاه پنجاب لاهور-پاکستان

چکیده:

امیر خسرو یکی از معروف‌ترین عارف، ادیب، موسیقی دان، تاریخ

نگار فارسی زبان شبه قاره بوده و آثار کرایه‌ها در زبان و ادب فارسی

گذاشته است. از آنان یکی مثنوی تاریخی دولرانی خضرخان است، این

داستان عشقی درباره عشق و محبت شاهزاده خضرخان و دولرانی است.

خسرو این قصه را با چشم خود دیده و حالات و واقعات این قصه به او از

حضرخان معلوم شد. وی در این مثنوی ته فقط عشق و عاشقی و واردات

قلبی را بیان کرده بلکه واقعات تاریخی را نیز مطرح کرده است.

واژه‌های کلیدی: امیر خسرو، داستان، دولرانی، خضرخان، عشق و محبت

وتاریخ

امیر سیف الدین ابوالحسن خسرو دهلوی یکی از معروفترین عارف، ادیب،
موسیقی دان، تاریخ نگار قارسی زیان نیمة دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری شبه
قاره بوده و از صوفیان پرآوازه طریقت چشتیه بود، شهرت وی به امیر خسرو معروف به
طوطی هند است (بزرگر، ۱۳۷۲ ش: صص ۲۷۲، ۲۷۳). اصل وی ترک و از قبیله لاچین در
نواحی قرشی بلخ بود (زربن کوب، ۱۳۷۴ ش: ص ۲۶۲). پدرش سیف الدین محمود از
امرای قبیله لاچین بود. وی در سال ۶۷۱ ق بطور رسمی در حلقه لرادت حضرت نظام
الدین اولیاء هر آمد و تا پایان زندگی مرید و واله آن پیر بود. (فرشته، ۱۹۹۸ م: ص ۴۰۲)
وقتی خواجه نظام الدین اولیاء از دنیا فانی رحلت کرد، امیر خسرو با غیاث الدین تغلق در
بنگال بود و با شنیدن این خبر تا عوش قوری به دهلي برگشت و در مدت شش ماه پس از
وصال مرشد خویش ۱۸ شوال روز چهارشنبه ۷۲۵ ق به ملک بقا شتافت (جعفری،
۲۰۰۹ م: ص ۷۷) وزیر پایی مبارک حضرت نظام الدین اولیاء اور املقوں کردند.
وی آثار منظوم و مثور در قارسی زیان زیاد گذاشته است. از آنان پنج دبوان،
پنج مثنوی به پیروی خمسه نظامی و پنج مثنوی تاریخی و چند اثر نثری به پادگار گذاشته
است. از مثنوی های تاریخی وی یکی مثنوی دولانی حضرخان است.
مثنوی دولانی حضرخان به نام عشقیه نیز شهرت دارد و این را "منشور شاهی" و
"حضر نامه" هم می گویند. شاعر درباره این چنین می گوید:
بِحَمْدِ اللَّهِ كَمَا زَعَونَ أَهْمَى
بِهِ پَايَانَ آمَدَ اينَ منشور شاهي
(امیر خسرو، ۱۹۸۸ م: ص ۳۰۵)

این مشنوی هر سال ۷۱۵ق به پایان رسید. خسرو این مشنوی را در چهار ماه و چند روز به انجام رساند (وحید مرزا، ۵۰۰۰م: ص ۱۸۹). حضرخان پسر بزرگ سلطان علاؤ الدین خلجی بود. این مشنوی مشتمل بر داستان عشق شاهزاده حضرخان و دولراتی، دختر راجه کرن والی گجرات است. خسرو این مشنوی را آن زمان آغاز کرده بود که نظر التفات سلطان علاؤ الدین خلجی به پسر خویش حضرخان باقی بود. بقول خسرو، شاهزاده حضرخان این داستان عشقی خود برای دولراتی نوشته و به او سپرد (مرزا، ۵۰۰۰م: ص ۲۴). شاهزاده در آن بیشتر واژه‌ها و جمله‌های هندی نیز بکار برد بود. خسرو این مشنوی را در عهد غیاث الدین تغلق یا کمی بعد به پایان رسانید، آن وقت حضرخان کشته شده بود و بعد از آن قتل شد (همو، ۵۰۰۰م: ص ۲۴). مشنوی دولراتی حضرخان در حیات حضرخان به انجام رسید. خسرو با حضرخان خیلی عقیدت و ارادت داشت و بزرگترین سبب تالیف عشق وی این نیز بود که هر دو مرید خواجه نظام الدین اولیاء بودند. (خورجی، بی تاصص ۱۳۳، ۱۳۴) شاهزاده به خسرو فرمایش کرد که داستان را به صورت نظم به وجود آورد. (همو، بی تا: ص ۱۳۴)

خسرو در این مشنوی ذکر کرده است که وقتی دولراتی به مادر خویش کمالادی بی رسیده عمرش هشت ساله بود. پادشاه می خواست که پسر بزرگ خود حضرخان با این دختر دولراتی ازدواج کند. کمالادی بی آن وقت در حرم پادشاه موجود بود. این فیصله را قبول کرد ولی مادر حضرخان می خواست که ازدواج پسرش با دختر برادر خود "الپ خان" کند (مرزا، ۵۰۰۰م: ص ۳۲۷) در ایام طفویلت و نو عمری شاهزاده و دولراتی باهم

بازی می کردند. این قرب ایشان به جلبه محبت تبلیل شد و محبت هردو به اوج کمال رسید، خسرو هرباره آغاز عشق چنین می نویسد:

چه لخوش باشد در آغاز حوانی
دو بیتل را به مسودای جانی
گه از ابرو بیان راز کردن
گه از مرگان عتاب آغاز کردن

(امیر خسرو، ۱۹۸۸، م: ص ۹۱)

مادر حضر خان با کمل شاه هردو را جدا کرد و دولانی را هر یک کاخ جدا امیر کرد، اما سلسله نامه ها و پیام ها میان ایشان جاری بود.

حضر خان و دولانی درین کار
دو دل بودند یک دیگر گرفتار

(همو، ۱۹۸۸، م: ص ۹۲)

به سبب عشق حالت شاهزاده روز بروز بالترین شد. بنا برین پادشاه ازدواج حضر خان با دول دیوی کرد. بعد از آن پادشاه با حضر خان ناراحت شد و اورا از ذیت ها داد. دول دیوی در این همه مصیبت ها همراه شوهرش بود. (احمد، ۱۹۷۶، م: ص ۲۲۷). وقتی شاهزاده حضر خان به حکم قطب الدین مبارک شاه در گوالیار قتل شد. آن وقت دول رانی همراه شوهر خود بود (خور جوی، بی تا: ص ۱۳۵). وی نیز همانجا قتل شد و با شوهر خود ملقن گردید.

محمد تقی خان خور جوی در کتاب خود "حیات خسرو" مدت تالیف این مثنوی چهار ماه و پانزده روز نوشته است، اسلوب نگارش این مثنوی مثل مثنوی های دیگر خسرو است و با مثنوی قران السعیدین خیلی مشابه است. (مرزا، ۲۰۰۵: ص ۱۸۹) این داستان امیازی دارد. اول این که داستان مشتمل بر قصه روایتی و قدیم نیست و مؤلف این قصه را بچشم خود دیله است. دوم این که همه حالات و واقعات این قصه از تحریر خضرخان آگاه بود. خسرو این قصه را با حاذب نظری، دل انگیزی، معجز بیانی، دلکشی، ناز و نیاز عاشقانه و معشوقانه بیان کرده است:

نه بد چون عشق در بازی محازی
شد آن بازی در آخر عشق بازی

(امیر خسرو، ۱۹۸۸: م: ص ۹۴)

خسرو در این مثنوی فقط عشق و عاشقی و ولادات قلبی را بیان نکرده است. بلکه واقعات تاریخی آن زمان نیز مطرح کرده است. بنا برین این مثنوی در زمرة مثنویهای تاریخی او به شمار می رود.

خسرو این مثنوی را با "حمد" آغاز کرده است:

سین نامه بنام آن خداوند
که دله ارابه خوبان داد پیوتد

(همو، ۱۹۸۸: م: ص ۱)

و بعد از آن موضوعات مناجات و نعمت بیان کرده است:

گرامی نازین حضرت پاک
کزو نازند هم انجم هم افلات

(امیر خسرو، ۱۹۸۸: م: ص ۸)

بعد از حمد و نعمت و مناجات تقریباً شصت و دو موضوع دیگر در این مثنوی ذکر شده

تئسیخه خطی قدیمی این مثنوی در کتابخانه "جی پور" (اندیا) نگاهداری می‌شود و این مثنوی در سال ۱۹۸۸ م از گروه تاریخ دانشگاه مسلم علیگر به چاپ رسیله است. خسرو عشقیه را فرزندگی حضرخان مکمل کرده بود ولی آن واقعات که بعداً در زندگیش پیش آمده بود. مثلاً کورشلن و نظر بندشلن و قتل شدن حضرخان هم در این مثنوی اضافه کرده است:

کسی کز خم یارانش قدموی
بهزخم تیرباران کی نهدروی
بساعاشق گیمش آمدان برفرق
کزانه لان خون خنبد چون برق

(٢٧١: ص ٦٨٨، ١٩٨٠: همو)

غالبًاً این اضافه بعد از مرگ مبارک شاه کرده است. زیرا حمسرو در این متنوی واژه "بی مهر" زیاد به کار برده است که آن در زندگی پادشاه ممکن نبود. در حقیقت بخش اصلی متنوی بازدواج خضرخان و دوّل رانی تمام می‌شود:

چه خوش باشد که پاید تشنه دیر
به گرمای بیابان شریعتی سور
حالوت گیرد از شیرینت ش کام
مگ آسودگی پاید ز آشام

(۲۱۶: ص ۹۸۸، ۱۹۷۷: میر خمسه)

این بخش تقریباً ۴۲۰۰ بیت دارد و در ذوالقعده ۱۵ هـ تمام شده، اما بعداً^{۳۱۹} بیت اضافه شد. همین طور تعداد اشعار این عشقیه ۴۳۱۹ می‌شود. (مرزا، ۲۰۰۵: ص ۱۹۱) آخرین بخش مثنوی پند و نصایح درد که در آن پسر خویش "عین الدین مبارک" را مخاطب کرده است:

ای چشم و ج راغ دیله من
رخت بستان و باغ دیله من
مبارک تام تو ز ایزد تبارک
چون نامت بر پدر گشته مبارک

(امير خسرو، ۱۹۸۸، ص: ۲۹۲)

هنر و اندیشه این مثنوی خیلی حالب و عالی است که اندیشه شاعر هر این عشقیه دیله می شود. مثنوی حضرخان شاهکار صنایع بلایع و معنی و بیان است. بیان عشق و ولادات قلبی در این زیاد به نظر می آید. تمثیلهات، استعارات، کناهه، تضاد، مراعات النظیر و تلمیحات زیاد فر این مثنوی دیله می شود.

همین طور اندیشه شاعر خیلی حالب است و فر این جذبات غم، هجر، یاس، وصال، شادی، رنج، جذبات نگاری، منظر کشی وغیره بسیار دیله می شود.
الفرض این از لحاظ هنر و اندیشه واقعاً خیلی عالی و حالب است که در تاریخ نظری ندارد و حقیقتاً بی مثال است.

پاد داشت ها و کتابشناسی منابع:

- احمد، شیخ سلیم، (۱۹۷۶م)، امیر خسرو، اداره ادبیات، دلی
- امیر خسرو، (۱۹۸۸م)، دولانی حضرخان، اداره ادبیات، دلی
- بزرگر، (۱۳۷۲ش)، دانشنامه ادب فارسی، سازمان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
- جعفری، ریاض، (۲۰۰۹م)، طوطی هند امیر خسرو، سیونتیه سکائی پیلیکیشتز، لاهور

۱۰۲ مسرا زهرا بخاری، دکتر محمد صابر / نگاهی به متنوی دولانی خضرخان

- خورجی، محمدرضا خان، (بی‌تا)، حیات امیرخسرو، غلام علی اپندستز پیلیکشتر، لاهور
 - زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۴ ش)، باکاروان حلہ، علمی، تهران
 - فرشته، محمد قاسم، (۱۹۹۸ م)، تاریخ فرشته، دوست ایسوسی ایشن، لاهور
 - مرزا، وحید، (۲۰۰۵ م)، سوانح عمری امیرخسرو، بلکهوم، لاهور
-

نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی**و منظر باورهای دینی اساطیری و عناصر قدسی**

بهناز پیامنی

عضو هیات علمی، کروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

عبدالکریم جرادات

عضو هیات علمی، کروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آل البیت

چکیده

بررسی ساختار فرهنگی و آینی حوامع، بخشی از دانش جامعه شناسی را تشکیل می‌نمهد. سفرنامه تاصر خسرو قبادیانی هم به عنوان بخشی از حافظه آینی، فرهنگی و ادبی ماز این امر مستثنی نیست به طوری که به کسل این اثر ارزشمندی توان ساختن نظام فکری و آینی فرهنگی مردم و میزان حضور اندیشه‌های دینی را در حوامع آن روزگار دریافت. تاصر خسرو در این اثر علاوه بر ارائه اشتراکات اعتقادی، فرهنگی و آینی در تندیها و سرزین هایی کهنه اسلامی، این اندیشه را مستحکم می‌سازد که در کتل باورهای اساطیری، اعتقادات تقدیس گردی تپر و حود داشته که بالرغم شگفتزده برشپلی از عناصر طبیعی مانند چشنه ها، سنگ ها و درختان، مکانهای طبیعی مانند کوه، غار و مکانهای مقدس دست سل بشر مثل مسجد، معبد، کلیسا، حرمهای مطهر، آرامگاه ها، قدمگاه ها و درها و حصارها به عنوان نقطه اتصال به ماوراء تصویری روشن از یك جامعه دینی را معکوس می‌سازد. باتوجه به گستردگی موضوع تقدیس، در این پژوهش سه عصر قدسی سنگ، درخت و چشنه علاوه بر پیشه شناسی اساطیری به عنوان پله بخش وسیعی از اتواع قداست پررسی و ت Moodهای آنها در سفرنامه به اینجا محدود نشد. بیانه های این پژوهش علاوه بر لایه تصویری روشن از این عناصر در سفرنامه، بلاتر قرایب رفائلهای دینی و تاحلودی عامپايه در میان سرزین های اسلامی در روزگران گذشته خواهد بود که با قلم حکیم تاصر خسرو به تصویر کشیده شده است.

و^ومهی کلیدی: تاصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، فرهنگ، عناصر قدسی، باورهای دینی و اساطیری

مقدمه

اشتراکات فرهنگی، دینی و آیینی از جمله عوامل اصلی تزدیکی سرزمین‌ها و بالطبع ملت‌هاست. بررسی آثار ادبی به ویژه سفرنامه‌ها بدون شک میتواند یکی از مهمترین و مانندگارترین اسناد برای نشان دادن این قرابت فرهنگی آیینی و ادبی میان ملت‌ها باشد و از آن میان سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی به عنوان بخشی از حافظه کهن سرزمینهای دور و تزدیک اسلامی در روزگاران گذشته عاملی مهم در بازشناسی اندیشه‌های مشترک مسلمانان خواهد بود. برای آگاهی از آداب، رسوم و سنت‌های اقوام مختلف در روزگاران بسیار دور باید از مسیر اسطوره‌های آنان گذشت. کوره راههای باریک و پر پیچ و خم که تنها چرا غرای در گلزار آنها آشنای با اسطوره‌های است که بخش عظیمی از باورهای ایشان را شکل می‌دهد. چراکه "استوره‌ها در باور بشر ابدانی اموری قلمی هستند... و اساساً به آفرینش کیهان و خاصه به بنیاد مراسم رازآموزی و تشرف به اسرار مربوط می‌شوند". (الیade ۱۳۸۶ش: ص ۱۹) در حقیقت از آنجا که ایناور وجود دارد که قابلیت‌های انسان امروزی دنiale و تکرار رفتاری اساطیری است عملی که روزگاری به واسطه ایزدی برای نخستین بار شکل گرفته یا به بشر آموخته شده و رفتار اکنون وی بازتابی است از آن اتفاق نخستین، بنابراین شاید بتوان گفت در واقع "همترین کارکرد اسطوره عبارت است از کشف و آفتابی کردن سرمشق‌های نمونه وار همه آین‌ها و فعالیت‌های معنی دار آدمی، از تغله و زناشویی گرفته تا کار و تربیت هنر و فزانگی" (همان، ۱۳۸۶ش، ص ۱۷) چراکه اسطوره‌ها می‌توانند لایه‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی جوامع را شکل داده "مشخص کننده ساختار حیات اجتماعی یک قوم و ملت باشند". (اسماعیل پور، ۱۳۷۷ش، ص ۱۸) از آنجا که در دنیای اسطوره، گاه این باورهای شگفت‌انگیز بهلو به دین می‌زنند و حتی حیاتی به هر ازای تاریخ می‌یابند و مسکن است در دوره‌های مختلف رد پایی از خود در زندگی دینی و اجتماعی انسان‌ها با

دیدگاه های مذهبی متفاوت به جای گذاشته باشند لذا نگاه دوباره از این منظر به سفرنامه ناصرخسرو به عنوان یادگاری از قرون گذشته ایران از منظر اسطوره شناختی و دین خالی از قایده نخواهد بود چرا که ما را با عقاید کهن جوامعی آشنا خواهد ساخت که در فاصله زمانی و مکانی بسیار دوری از مازیسته اند و بدون شک آگاهی یافتن از کهن باورهای ایشان به عنوان رفتارهایی ریشه دار، عقاید دینی آنها را بیش از پیش بر ما آشکار خواهد ساخت. بدین منظور نمودهای تقدس مکانی و رفتاری که به شیوه های مختلف در سفرنامه ارائه شده است بررسی و نشان داده شده است.

بیان مسأله

سفرنامه ناصرخسرو به عنوان یکی از منابع قابل بررسی در حوزه جامعه شناسی ادب فارسی و نیز ساختار فرهنگی، دینی و تاریخی (قرن پنجم)، از ارزش بالایی برخوردار است چرا که با وجود فاصله زمانی بسیار با ما حقایقی از آداب، رسوم سنت ها و مناسبات اجتماعی فرهنگی ساکنان سرزمین های را در خود دارد که در این روزگار تنها نامی و یادی از آنها و رسوم، باورها و اعتقادات ایشان باقی است. به بیان دیگر اعتقاد به عناصر قدسی موجب شکل گیری باورها و آیین های دینی اقوام در طی زمان بوده که با توجه به میزان ارتباط میان ملتها، اشتراکات اعتقادی را نیز به دنبال داشته است. این عنصرهای مقلص می توانسته در محیط پیرامون انسانها با گذشت زمان شکل گرفته باشد پا آدمی، خود، چهره ای مقدس بدانها بخشنیده باشد و خواستار رخ دادن رفتاری مقدس از آنها باشد. در آثاری که از هر قوم به یادگار می ماند نشانه های این انتقال باورها به تسل های آینده آشکار است که با اندکی تأمل می توان آنها را دریافت و به میزان باورمندی هر قوم بتواند.

ضرورت و اهمیت تحقیق

سفرنامه ناصرخسرو نیز به عنوان متنی کهن که تویستنده در آن علاوه بر به تصویر

کشاندن ویژگی‌های مکانی و زمانی سرزمین‌های پیش‌رومی کوشید تفکرات دینی به ویژه عناصر قلمی سرزمین‌های طول مسیر و باورهای اساطیری را به تصویر بکشید از این نظرداری اهمیت است لذا برای آگاهی از میزان باورمندی مردم روزگار تویستله به این دسته از عناصر مقدس این اثر لرزشمند را باز کاوی خواهیم نمود.

اگرچه پژوهش‌های بسیاری در حوزه سفرنامه ناصرخسرو صورت گرفته اما تحقیقی که به طور ویژه به موضوع مورد بحث ما یعنی براتاب عناصر قلمی در این اثر باشد مشاهده نشد. لذا برآن شده این برای آشنایی هرچه بیشتر با سفرنامه این کتاب را از این منظر بنگریم.

مکان‌های قلمی در رمزپردازی مکانی، فضاهای قدسی حاچگاه اتصال آسمان و زمینند و از طریق تحلی الوهیت، مقدس و مبارک می‌شوند. (الیاده، ۱۳۸۵ ش:ص ۳۵۲) روی آوردن آدمی به این مکانها و تبادل در آنجا نوعی ایجاد ارتباط با تیری برتر و توانمند است. علاوه بر این نکته این باور نیز وجود دارد که تمام معابد و مکانهای قدسی هر زمین نمود و نمونه‌ای آسمانی دارند که طرح و نقشه زمینی آنها ترد خدایان است. به عقیده بنی اسرائیل، نمونه‌های پرستشگاه و ایزارهای مقدس و خود معبدرا که بهو آفریله بود بر شخص برگزبانی خود آشکار کرد تا در روی زمین بازساخته شود. (همو، ۱۳۷۵ ش:ص ۴۵) اعتقاد به مرکزیت فضاهای قدسی نیز در ادیان مختلف از جمله اسلام وجود دارد. بنابر روايات اسلامی مرتفع ترین نقطه زمین، کعبه است زیرا ستاره قطبی گواهی می‌دهد که کعبه رو بروی مرکز آسمان واقع است. (همو، ۱۳۷۵ ش:ص ۳۵۲) این مکانهای مقدس و حرم‌های مطهر، المثلثه‌های کوه کوهانی نیز محسوب می‌شوند (همان، ص ۳۳) در واقع از آنها که "مکان اساطیری ... بنیادی از ای دارد. معابد میتوانند اند و تقدس دارند ..." به بیان دیگر چون (آسمان تحسین و باورمند اسطوره در زمان سرآغاز و از ای سیر می‌کرد آسمان را از زمین جدا نمی‌پندشت و همه ظاهر طبیعت

را بگانه می شمرد . "(اسماعیل پور، ۱۳۷۷ش:ص ۲۴) برخی علت تقلیس مکانی را ساخت این گوته اماکن بر پایه مکائنه آنچه که در زمان اساطیری آشکار و پدیدار شده می دانند . از دیدگاه ایشان محراب یا حرم مقدس به منزله تکرار الگوی مثالی "مرکز جهان " است که در آن ناسوت بالاهوت پیوند می یابد .(باستیله، ص ۵۶) به بیان دیگر هر پدیدله ای در گیتی چه مجرد باشد و چه محstem ... نموده ای مینوی، مثالی اقلاطونی وار دارد که بین و ناپداست .(الیاده، ۱۳۸۴ش:ص ۲۰)

اسطوره به ما می گوید بشر ابدانی پس از دریافت انژی خاص از یک شی که می توانسته سنگ، کوه یا حیوانی درنده و عظیم الحجه باشد تلاش کرده پیرامون آن قضاای قلسی بیافریند و به اعمالی دست پزند که در ذهن ابدانی اش دور کننده تمامی تیروهای ناپدای وحشت آور و به پاری طلبیلان همه قدرتهای ماوراء باشد . خرسنگهای مثل سایوهیمه که در اساطیر کهن زاپن مورد تقليس واقع می شده اند از این دسته اند .(پیگوت، ۱۳۷۳ش: ص ۲۳) در کتب مقدس ارتباط دلنشیینی بین آسمان، وحی، زمین و فردی است که به عنوان پیام رسان عوالم بالا به انسانها شناسانده می شود . در کتاب های حماسی نیز اغلب پادشاهان پادر کوه به پادشاهی می رستند شخص یا اشخاصی برای به شاهی رساندن ایشان به کوه که محل عبادت و زیستگاه ایشان است رفته با خود همراهشان می سازند و به میان مردم می آورند کیقیاد در البرز کوه است که با آمدن رستم برای در دست گرفتن پادشاهی از مکان ویژه خود به زیر می آید .(فردوسی، ۱۳۸۲ش:ج ۲، ص ۵۸) یافر دل کوه برای خود مکان های آسمانی، ماوراء می سازند که در اغلب اوقات به نظر می رسد ساخته و پرداخته ذهن آدمی باشند و پادآور قصه های پریان .. فرنبرد کاووس با شاه هاماوران کاووس پس از باز گشت پیروزمندانه به پارس دستور ساخت خانه هایی شگفت انگیز بر قرزا البرز کوه می دهد .(همو ۱۳۸۲ش:ج ۲، ص ۱۵۰) گویی بشر به طور ناخودآگاه به سمت تقلیس

بخشی به همه چیز پیش می‌رود و این نکته‌ای است که در دل اسطوره‌های ملل مانده و به ما نیز منتقل شده است. در برخی مواقع نیز جسم فردی تقدیس شده در مکانی موجب اقبال بدان حایگاه که آرامگاه اوست می‌شود آن هم بدان دلیل که بشر این هم‌حواری را موجب برکت بخشی در زندگی خود می‌داند رفتار و باوری که در ادیان مختلف به چشم می‌خورد. شکل گیری بازارها در ایران از گنشهای دور در حوار قدیسان و امامزادگان از این دست است. در مواردی نیز دلیل قداست یک مکان رخدادی دینی با محوریت قدیسی است به عبارتی در حایگاه یا مکانی با فاصله زمانی بسیار زیاد ممکن است رفتاری فوق بشری از فردی مقدس که قابلیت در کثیرت‌های ماوراء را داشته است بروز نموده با ارتباطی معنوی بین او و عوامل آسمانی و معنوی شکل گرفته باشد که موجب آسمانی و فوق‌زمینی شدن یک محدوده مکانی در باور پیروان یک آین شده باشد. درب‌های حرم‌ها از جمله این مکان‌ها هستند که به دلیل آنکه نقطه آغاز به سوی تقدس هستند از لرج و اهمیت‌الای برحوردارند. اهمیت مذهبی بالای آستانه و درب، به سبب آن است که تماد و در عین حال وسیله گذر از یک قضا به قضایی دیگر هستند. (الیاده، ۱۳۷۵ ش:ص ۲۴)

در اندیشه‌های اساطیری، درب حصار مقدس که می‌تواند حریم یک مسجد کلیسا، آتشگاه یا ... باشد ارتباط با خدایان را ممکن می‌سازد از این رو درب، باید به جهان بالا باشد که از آن خدایان پیوانند به زمین نزول کنند و انسان به طور تمادین بتواند به آسمان صعود کند در واقع هر مکان مقدس بر قدوسیت و قیضان مقدسی که موجب حداکثری میزی از قلمرو کیهانی اطراف می‌شود و آن را از نظر کمیت متفاوت می‌سازد، دلالت دارد. (عمو، همان) وجود برخی درب‌های مقدس در سفرنامه نیز با در نظر گرفتن محوریت دین اسلام، نحوه برحورده و باور پیروان آن با این گونه مکان‌ها و تأثیرگذاری اندیشه دینی و مذهب آسمانی اسلام بر نوع تقدس آن از این ویژگی برحوردارند.

از آن جمله اند باب الرحمة و باب التوبه در بیت المقدس که "گویند این درگاه را

سلیمان بن داود (ع) ساخته است از بهر پلرش و چون به درگاه در روندروی سوی
مشرق از آن دو در آنجه بر دست راست باب الرحمة گویند و دیگر را باب التوبه و
گویند این در است که ایزد سبحانه و تعالی توبه داود (ع) را آنها پذیرفت و براین درگاه
مسجدی است نفر، وقتی چنان بوده که دهلیزی و دهلیز را مسجد ساخته اند و آن را به
تنوع قرش های بیار استه و خدام آن جداگانه باشد مردم بسیار آنچار وند و تماز کنند و
تقریب جویند به خدای تبارک و تعالی بدان که آنها توبه داود (ع) قبول افتاده." (ناصر حسرو،
۱۳۸۳ش: ۴۱)

باب الحطة و باب السکینه را نیز شاید بتوان در زمرة چنین مکان های مقدسی آورد
چرا که بر اساس باورهای مکتوب مردم در سفرنامه باب الحطة همان دری است که " خدای عز و جل بنی اسرائیل را بدین فرمود در رفقن به مسجد. قوله تعالی "ادخلوا الباب
مسجد و قولوا حطة يغفر لكم خطاياكم و ستر زيد المحسنين". (ناصر حسرو، ۱۳۸۳ش:
ص ۴۸) و در دهلیز باب السکینه نیز مسجدی است با محراب های بسیار و در اولش بعضه
است که کسی در نتواند شد. گویند تابوت سکینه که ایزد تبارک و تعالی در قرآن پاد
کرده است آنها نهاده است که فرشتگان بر گرفتاری" (ناصر حسرو، ۱۳۸۳ش: ص ۴۸)
قدمگاهها نیز از جمله قضاهای قدسیاند که نشانی از حضور کوتاه مدت قلبیست در
خود دارند. (ر: ناصر حسرو، ۱۳۸۳ش، صص ۵۱، ۱۲۸) معمولا در کنار این قضاهای
متبرک درختانی هم گشت می شوند که به مرور زمان پذیرای هدایا، نذرها، قفل ها و
نولهای رتگارنگ گره زده به نشان توسل می شوند با این باور و آرزو که در صورت
برآورده شله نیاز و بر طرف شده مشکل گره خود به خود گشوده خواهد شد و یا اینکه در
صورتی که نیاز شان مرتفع گردد باز خواهند گشت و نول و قفل را از شاخه هرخت یا هرب
قدمگاه، امامزاده، مسجد یا معبد باز خواهند نمود. از میان اینبوهی از درختان خودرو،
انجیر و توت بیش از سایر درختان پذیرای این گونه دخیل بندی ها هستند چرا که بسیاری

از مردم معتقدند در محبتان به دلیل تقدس و پیغمبر ای که نزد ایشان دلتند مراد می‌دهند و در برآورده ساختن آرزوهای انسانها به طرز شکفت آوری موثرند به همین دلیل از احترام و پیغمبر ای برخوردارند. (ر.ث. تایرانی بهبهانی، ۱۳۹۰ ش: ص ۱۶۸)

وجود این تلاش در محبتان خودروی کشتاران ^۱ گنبد مزاران یا سایر زمین‌های زراعی از دیرباز دارای جایگاهی قدری بوده اند به طوری که گاهی خرید و فروش ثمرشان نکوهش شده است و تنها باید توسط رهگذران و در راه ماندن گان مصرف شوند. از آنجا که در باورهای کهن درخت با خود راز جاودانگی و حیات ابدی و زندگی جاوده دارد شاید یکی از دلایل رویش تلاش در محبتان مقدس در کنار مزارهای شریف نیز اشاره به جاودانگی روح و حیات ابدی و زندگی جاوده شخص ملقون داشته باشد. از منظری دیگر نیز می‌توان به این گونه محبتان نظر کرد. این نوع از محبتان نظر کرده در واقع درخت دانشند و ثمرشان خرد، بنابراین شاید بتوان گفت در باورهای دینی گره زدن بخشی از تعلقات که می‌تواند پارچه یا قفل باشد به اینگونه محبتان نوعی دل آگاهی به دنبال خواهد داشت به نحوی که فرد راهی برای رفع مشکلش خواهد بیافت. از منظری دیگر رویش درخت در کنار مزارهای مبارک با توجه به ساختار منحصر به قدر درخت که در پایان قصل سرما جامه نومی کند و برگ‌ها و شکوفه‌ها بر شاخه‌هایش می‌روید نشانی از حیات دوباره آدمی پس از مرگ دارد. در حقیقت این گونه مساجد که حریم شخص یا شیعی مقدس محسوب می‌گردند خود نماد "مرکز" می‌باشند نگاه تفکرات اساطیری به مساجد و معابدی از این دست نگاه "کوههای مقدس" است که مرکزیت دارند و نقطه اتصال آسمان و زمینند با همه راز و رمزشان در واقع تقدس بخشی بیشتر به برخی از عناصر طبیعی به واسطه ایجاد حریم گردانیده آن بدان تقدس نمی‌بخشد بلکه مکانی که پیرامون شیء یا عنصر مذکور شکل می‌گیرد به واسطه آن قداست می‌باشد. در این صورت حرم‌های بنا شده "ناف گیتی" (axis mundi) خواهند بود و نقطه تلاقی آسمان و زمینه، ۱۳۸۴ ش: ص ۲۶)

چشم‌های مقدس: حضور تفکرات مذهبی از دیرباز میان ملل مختلف وجود داشته است. این حقیقت را اسطوره به‌مانند گوید از همان روزگارانی که آدمی محیط پیرامون خود را به تدریج شناخت بی‌بردن به اسرار اطراف نیز بخشی از اندیشه اورا به خود معطوف داشت. تفاوت‌های ظاهری برخی از عناصر موجود در طبیعت ممیز این واقعیت است که انسان همواره به دنبال کشف راز و رمز جهان هستی بوده است. چشم‌های نیز که با ویژگیهای مثل حیات بخشی، حوان‌سازی و هرمان‌بخشی شناخته شده‌اند پیانگر حقیقت‌جوی انسان در دوران مختلف می‌باشد. اعتقاد به چشم‌های خاص آنها را تا بدان مرزرسانی که برایشان الهه‌هایی نیز متصور شده‌اند. زیرا ظرف لبیز از آب در دست گود آ، فرمانروای لاگاش، نوشتہ‌ای دیده می‌شود که حاکمی از تقدیم آن به گشتنی نانا "الهه آب حیات" است. (زر، ۱۳۸۶ ش: ص ۱۰)

همجنین باورهایی که در مورد چشم‌های آنگرم وجود دارد بازهای همان عقاید کهن است. در کتاب مقدس از فردی نایناسخن به میان می آید که به دستور عیسی (ع) با غسل در حوض سیلوحا بینای خود را باز می‌بابد (کتاب مقدس، انجیل یوحنا، باب نهم، آیه ۷) در اساطیر این از چشم‌های آب گرمی پاد می‌شود که قدرت درمان بخشی دارند. قدرتی که موجب درمان جذامیان می‌گردد. (بیگوت، ۱۳۷۳ ش: ص ۱۷۲) شمار این گونه چشم‌هایی در بین اقوام مختلف متفاوت است. در قرانسہ شمار چشم‌های شفابخش بسیار است همجنین چشم‌هایی هست که بر عشق و عاشقی تأثیری نیکو دارد. در هند نیز ناخوشی و بیماری را در آب می‌افکند حتی گاهی باورمندی در مورد چشم‌های بدان اندازه است که راه شست و شوی گاهان را غسل در چشم‌های مقدس می‌دانند چرا که این خود راهی است برای تجدید حیات و نیزایی. (الیاده، ۱۳۸۵ ش: صص ۱۹۳، ۴) اعتقاد به چشم‌های خاص تا آن‌جا بوده که برخی از اقوام از جمله ساردهای آغاز تاریخ علاوه بر پرستش آنها به نشانه تیایش به ایشان قربانی پیشکش می‌

کردند. (همو، ۱۳۸۵ ش: ص ۲۰۰)

در ایران باستان نیز مبارک شدن به کمل تقدس چشممه‌ها در قضای فکری مردم مناطق مختلف وجود داشته است از آن جمله می‌توان به چشممه چهل دخترون که پکی از مکان‌های مبارک سیدان است اشاره نمود. این چشممه که در ارتفاع متري و بالاتر از قسمت های مسکونی شهر قرار گرفته است تبدیل به زیارتگاه شده است. آب این چشممه مبارک بوده و افراد محلی برای مبارک شدن به این مکان می‌روند. (ایرانی بهبهانی، ۱۹۹۰ ش: ص ۱۶۷) ناصرخسرو چشممه عین سلوان را در ای این ویژگی‌ها می‌داند در بخشی از اثر او می‌خوانیم "و چون از شهر به سوی جنوب نیم قرنگی بروند و به تشییع فرورونده آب از سنگ پیرون می‌آید آن را عین سلوان گویند ... گویند هر که بدان آب سرو تن بشوید رنج‌ها و بیماری‌های مزمن از او زایل شود" (ناصرخسرو، ۱۳۸۳ ش: ص ۳۷) در ترجمه آثار ابلاد و اخبار العباد نیز از این چشممه با ویژگی‌های ذیل پاد شده است "و به آن حاست چشممه سلوان که مردم بدان تبرک حویند این البشر گفته: که سلوان محله‌ای است در حصار بیت المقدس، در ته آن چشممه‌ای است بسیار عزیز که بساتین بسیاری را سیراب می‌کند ... می گویند آب چشممه را اگر اندوهگین بخورد اندوهش زایل می‌گردد.

"عبدالرحمان، ۱۳۷۱ ش: ص ۲۱۱)

قدس پاقنگی و تبرک چشممه‌های در نمونه هایی مثل چشممه آب حیات هم می‌توان جستجو کرد در باورهای اساطیری این دسته از چشممه‌ها به دلیل خاصیت مرکزیت جهانی که دارند تقدس می‌باشد. (اسماعیل پور، ۱۳۸۲ ش: ص ۲۸) گاهی نیز این باور به چشم می‌خورد که نامگذاری يك مکان توسط يك قدیس موجب تقدس آن شده یا انتساب آن به شخص مورد نظر، چشممه عین الباری نیز از این امر مستثنی نیست زیرا "می گویند که آن چشممه را آدم (ع) پیدا کرده است و گاو خود را از آنجا آب داده و از آن سبب آن چشممه را عین الباری گویند". (ناصرخسرو، ۱۳۸۳ ش: صص ۲۶، ۲۵) این گونه

تقدس تنها خاص چشممه ها نیست گاه مکان های نیز وجود دارد که درای ویژگی های منحصر به قردنده باز بر اثر محاورت با شخص قدیس به این ویژگی نائل شده اند از جمله مکان های عبادی که می تواند عبادتگاه کلیسا یا مسجد باشد در سفرنامه از مکان های نام برده شده "حياط مسجد محل دفن صالح (ع)" که بخشی از آن سنگفرش است و بخشی دیگر سبزه و چون معتقدند که روزگاری آدم (ع) در آن مکان زراعت می کرده است "(ناصرخسرو: ۱۳۸۲: ش: ص ۲۵) در قرآن کریم نیز از وجود چشممه های خاص در بهشت یاد می شود به طور مثال در سوره مبارکه ای انسان آیه شریقه ۱۸ چنین می خوانیم: ("عینا فیها تسمی سلمبیلا" در آنها چشممه ای است که سلمبیلاش می نامند).

سنگ ها: اسطوره به ما می گوید سنگ ها هم حایگاه ویژه ای در اندیشه اساطیری ملل داشته و دلراند به طوری که برخی از این سنگ های عبادی و علامات همواره مبین واقعیتی متعال هستند. آنها همواره بر چیزی برتر از انسان دلالت می کرده اند از تحلی قداست ساده و مقاماتی در بعضی از سنگ ها و صخره ها که ذهن آدمی را به دلیل استحکام و دوام و شکوه و عظمتمندان به شگفت می آورند تاریخ پردازی شهاب سنگ ها (الیاده: ۱۳۷۲: ش: ص ۲۹۹) گاهی نیز در شعور مذهبی انسان ابتدایی در شتناکی سنگ ها موجب قداست آنها می شده است. (همان: ۱۳۷۲: ش: ص ۲۱۵) چنین عناصری در ادب فارسی هم حایگاه ویژه ای پاقته اند و می توانند تحلی باور دینی مردم یک قوم باشند. گاهی نیز در تصور دینی یک قبیله سنگ های عبادی بر اثر محاورت با قردمی قدیس صاحب مرتبه قداست می شوند. در سفرنامه با صخره هایی رو به رویم که با نقش پای یک پیامبر یا پیامبرزاده تقدس پاقته اند، از آن میان صخره ای است با نقش پای اسحاق نبی (ناصرخسرو: ۱۳۸۳: ش: ص ۵۱) یا سنگ سیاهی که پذیرای نقش پایی پیامبر اسلام (ص) است... (همان: ۱۳۸۳: ش: ص ۱۲۸) محاورت با بریانی امری دینی هم می تواند قداست بخش سنگ های عبادی باشد مثل صخره بزرگی که بالل برقرار آن باشگ

اذان سرداوه است (همان ۱۳۸۳ ش:ص ۱۳۸) یا نقش چاله‌های آب بر صخره‌ای که پیامبر خدا (ص) با دست خود در آن ها آرد سرشه است و مردم نیز به نشان آن باور دینی در این چاله‌ها خمیر مهیا می‌سازند (همو، همان ۱۳۸۳ ش:صص ۸-۷) همچنین است میلی از سنگ برآمده بر فراز کوه ابوقبس که تویسنه از باور مردم درباره آن سخن می‌گوید که می‌گویند ابراهیم (ع) آنرا برآورده است (همو، همان ۱۳۸۳ ش:ص ۱۱۹)

نظر کردگی: یکی دیگر از عوامل قداست یابی است که در سفرنامه از این ویژگی هم سخن به میان آمده است تویسنه از چوب‌های سخن می‌گوید که روز گلری این سعادت نظر کردگی یاقته اند یا بزرگی آنهارالمس کرده یا برای امری به کار گرفته است.

سنگ‌های مقدس مرکز عالم محسوب می‌شده اند مثل سنگی که یعقوب بر آن می‌خوابد یا کعبه یا طور سینا و همه معابد و کاخ‌ها و مراکزی که از لحاظ آئین، متبرک و مقدس اند (الیاده، ۱۳۷۲ ش:ص ۲۲۷) و گاهی نیز در حقیقت تحلى گاه خداوند محسوب می‌شوند، بنابراین پل ارتباطی آسمان و زمین خواهد بود پس صخره‌های مقدس تسبیت به سایر مکان‌ها از این ویژگی برخوردارند. توجه به این نکته حائز اهمیت خواهد بود که تقدس مکانی بر اساس آئین‌های گوناگون متفاوت است، بنابراین تقدس و تبرک یافتن مکان‌های مختلف از این امر ناشی می‌شود (همان ۱۳۷۲ ش:ص ۲۲۷) به طور مثال کوه حودی که کشتی نوح بر فراز آن آرام می‌گیرد و در امواج طوفان غرق نمی‌شود می‌تواند به نوعی متبرک و مقدس باشد (همان ۱۳۷۲ ش:ص ۲۲۹) بنابراین همه باورهایی که در سفرنامه در قالب صخره‌های خاص آمده است می‌تواند بازمانده اندیشه دینی که می‌گذرد که در دین مقدس اسلام تطهیر شده است. اعتقاد به تقدس مکانی از گذشته‌های دور موجب روی آوردن مردم به ساخت حریم و حصار برای نشان‌های دینی شده است ساخت مسجد پیرامون صخره از آن جمله است ناصرخسرو درباره این موضوع می‌نویسد: "و از برای سنگ صخره که آنچا بوده است مسجد هم آنچا بنا نهاده

اند و این سنگ صخره آن است که خدای عز و جل - موسی (ع) را فرمود تا آن را قبله سازد و چون این حکم بیامد و موسی آن را قبله کرد بسی نزیست و هم در آن زودی وفات کرد تا به روز گلر سلیمان (ع) که چون قبله صخره بود مسجد فر گرد صخره بساختند چنانکه صخره در میان مسجد بود و محراب مغلق (ناصر خمسو، ۱۳۸۳ش: صص ۳۷-۸)

اساطیر زبان مارا با صخره هایی آشنا می سازد که هر اساس آدمی بوده اند، اما صورت سنگی یافته اند (پیگوت، ۱۳۷۳ش: ص ۲۳) نظیر چنین صخره هایی با صورت های دیگر از حمله کرسی و تخت در سفرنامه هم مشاهده می شود، کرسی سلیمان که ناصر خمسو از باور مردم نسبت به آن سخن می گوید از آن حمله است که تخته سنگی بزرگ است که می توان زیلوی بر آن گسترد (ناصر خمسو، ۱۳۸۳ش: ص ۵۶) برخی از اثیای دیگر تیز که شگفتی هایی با خود دارند در اندیشه اساطیری ملت ها به چشم می خورد ز تجیرها، چوب ها، نشان ها و ... از آن حمله اند حتی در برخی از اساطیر چینی می توان پادشاهانی را یافت که از نسل فرمانروایان سنگ زادند در این گونه اساطیر بر اثر اتفاقاتی مادر به هیئت صخره درمی آید و پس از شکافته شدن صخره، کودک پا به جهان می نهاد (آنتونی کریستی، ۱۳۷۳ش: ص ۱۳۸)

در خان مقدس بخش لانفلک تمدن های کهن بشری بوده و در اندیشه مردم آن روز گار با غهای مقدس وجود داشته است (حلالی مقدم، ۱۳۸۵ش: ص ۱۸) معمولا در کنار این قضاهای مبارک در ختانی هم کشت می شوند که به مرور زمان پذیرای هدایا، نذرها، قفل ها و نوارهای رنگارنگ گره زده به نشان توسل می شوند با این باور و آرزو که در صورت برآورده شله نیاز و بر طرف شله مشکل گره خود به خود گشوده خواهد شد و یا اینکه در صورتی که نیازشان مرتفع گردد باز خواهند گشت و نوار و قفل را از شاخه هر خت یا هرب قدمگاه، امامزاده، مسجد یا معبد باز خواهند نمود. از میان انبوهی از درختان خودرو،

انجیر و توت بیش از سایپر درختان پذیرای این گونه دخیل بندی‌ها هستد چرا که بسیاری از مردم معتقد‌اند درختان به دلیل تقدس ویژه‌ای که نزد ایشان دارند مراد می‌دهند و در برآورده ساختن آرزوهای انسانها به طرز شگفت‌آوری موثرند به همین دلیل از احترام ویژه‌ای برخوردارند. (ایرانی بهبهانی، ۱۳۹۰: ش: ص ۱۶۸)

در اساطیر سلتی هم بیشه‌ها ... به دلیل تقدس درختان منفرد ... اهمیت داشتند^{گزین، ۱۳۸۷: ص ۸۸} وجود این تک درختان خودروی کشمکزاران^ا گشمکزاران یا سایپر زمین‌های زراعی از دیرباز دلایل جایگاهی قدسی بوده اند به طوری که گاهی خرید و فروش ثمرشان نکوهش شده است و تنها باید توسط رهگذران و در راه ماندگان مصرف شوند. این تقدس تا آنجاست که در اساطیر برعی ملل نزدیان صعود به سوی آسمان هستند^(پیرل، ۱۳۸۴: ش: ص ۷۵) در مکانهای قدسی درختان نقطه کانونی پرسش به شمار می‌آیند و از آنجا که در باورهای کهن درخت با خود راز جاودانگی و حیات ابدی و زندگی جاوده را دارد شاید یکی از دلایل رویش تک درختان مقدس در کنار مزارهای شریف نیز اشاره به جاودانگی روح و حیات ابدی و زندگی جاوده شخص ملقون داشته باشد. از منظری دیگر نیز می‌توان به این گونه درختان نظر کرد. این نوع از درختان نظر کرده در واقع درخت دانشند و ثمرشان خرد، بنابراین شاید بتوان گفت در باورهای دینی گره‌زن بخشی از تعلقات که می‌تواند پارچه‌پا قفل باشد به این‌گونه درختان نوعی دل آگاهی به دنبال خواهد داشت به تحوی که فرد راهی برای رفع مشکلش خواهد یافت. از منظری دیگر رویش درخت در کنار مزارهای مبارک با توجه به ساختار منحصر به فرد درخت که در پایان فصل سرمه جامه نومی کند و برگ‌ها و شکوفه‌ها بر شاخه‌هایش می‌روید نشانی از حیات دوباره آدمی پس از مرگ دارد. در اسطوره‌های ایرلندی درخت مقدس وجود داشت که با این نامیده می‌شد و هر چه که کهنسال تر بود مقدس تر به شمار می‌آمد در باور این قوم همه درختان مقدس بودند ... و منشا خرد مقدس

دانسته می شدند. (گرین، ۱۳۸۷ ش: ص ۵۹)

در اسطوره های ایرانی هم درختان مقدس صورتی و پره به خود می گیرند و درخت همه تخصه از آن نوع است. (وستا سرخوش، ۱۳۸۶ ش: ص ۲۳) به نظر می رسد نمایندگی درختان باور مشترک بشر در دوره های مختلف حیات باشد چرا که اسطوره های سلطی هم به ما می گویند که درختان در دوران کهن این قوم درختان تمام های مهم ولادت دوباره بودند، درختان ریزبرگ ظاهرا در زمستان ها می مردند و ... در فصل بهار بار دیگر متولد می شدند و برگ و میوه تازه می دادند. (گرین، ۱۳۸۷ ش: ص ۱۰۵) در سفر نامه از اینگونه درختان که در حريم های مقدس می رویند سخن به میان آمده است "بر در مسجد الحرام که سوی مغرب است که آن را باب ابراهیم خوانند بر سر چاهی درختی چند بلند است و بزرگ شده "(۱۱۹) گاهی به درختان مثمر مانند انجیر و توت و جوز نیز اشاره می شود "به مسجد بیت المقدس درخت جوز دیدم" (۶۶) در توصیف بیت المقدس و باغهای پیرامون آن می نویسد "سوق و رستاق بیت المقدس ... همه کشاورزی و درخت زیتون و انجیر و غیره تمامت بی آب است و نعمتها فراوان و ارزان باشد". (۳۵)

نتیجه

در نگاهی اجمالی به سفرنامه حکیم ناصرخسرو به عنوان یکی از متون لرزشمند تاریخی علاوه بر دستیابی به اطلاعات جغرافیایی ذی قیمتی از قرن پنجم می توان با بخشی از باورهای دینی، اساطیری و نیز تفکرات عامیانه موجود در آن روزگار که با قلم حکیم ناصرخسرو به تصویر کشیده شده است آشنا شد. در بررسی این اثر از منظر درون مایه های دینی و اساطیری نکات ذیل قابل توجه است:

- تقلیس هر معنی برکت بخشی و پاک و منزه بودن به عنوان یکی از باورهای جدایی ناپذیرزنگی دینی مردم است.
- برخی از اشیا و عناصر طبیعی در هاله ای از این قداست قرار گرفته اند و در باور مردم ریشه دوانده اند آنگونه که حل بسیاری از مشکلات خود را منوط به انجام برخی باورها

- که به نوعی خود مقدسنگاری قیض گیری از این عصرهای مقدس پیرامون می‌داند.
- شایع ترین مقدس در سفرنامه که ریشه در اسطوره‌های کهن دارد عبارتند از سنگها / صخره‌ها، درختان / تلک درختان و چشممه‌ها که به ترتیب با اسطوره‌های موزایی سایر ملل به نوعی هم‌ریشه‌اند. سنگها یا صخره‌های مقدس منشأ شکل گیری کوههای مقدسند که در اساطیر و باورهای کهن‌الگویی ملت‌ها جایگاه ایزدانند که سرچشممه انجام همه امور قدسی اند و بسیاری از اتفاقات در زندگی بشر به واسطه تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم سنگها پاکوههای مقدس در حیات اöst. این تبرک بخشنی به عنصری چون سنگ در موقعی بواسطه رقتاری که از یک قدیس در اثر همحواری با آن صورت گرفته به وجود آمده، لذا به عنوان سنگهای نشاندار معروف شده‌اند.
- درختان مقدس نیز از جمله عناصری هستند که چون در باور اساطیری مرتبط با درخت بزرگ و مقدس کیهانی اند و چون در آئینهای دینی مقدس یادآور حقیقتی شخصیتی اند لذا مورد توجه و تقلیل پیروان ادیان مختلف قرار می‌گیرند و این اهمیت تا آن‌جاست که درختان روییله در کنار آرامگاه یک قدیس می‌توانند منشأ برکت و برآورده شدن نیاز پیروان باشند لذا در سفرنامه به نمونه‌هایی از این درختان اشاره شده است.
- چشممه‌ها هم در سفرنامه با همه گستردگی نوعی، مانند چشممه‌های آب حیات، زندگی بخش، جوانساز، سلامت بخش و ... در باور اقوام مختلف از جایگاه ویژه آئینی و اساطیری برخوردارند و در گستره اعتقادی مردم حاری اند. آن گونه که در سفرنامه مشاهده می‌شود چشممه‌ها همواره از دل کوهها به عنوان منشأ تقلیل و حضور ایزدان جاری اند و از این چشممه‌ها درخت‌های مقدس سیراب می‌شوند لذا هرسه عنصر به طرزی شگفت‌آور و حیرت انگیز با یکدیگر در ارتباطند و باور تقدس عنصری، عناصر قدسی را در سفرنامه شکل می‌دهند و ناصرخسرو خود آگاه یا ناخود آگاه با اشاره به شواهد موجود در مناطق مسیر کاروان بازبانی سلیس و قلمی روان این کهن‌الگوها را بر ما آشکل می‌سازد.

یادداشت‌ها و کتابشناسی منابع:

- ۱- اسماعیلپور، ابوالقاسم (۱۳۷۷)، *اسطوره*، بیان نمایین، چاپ اول، تهران، سروش
- ۲- همچو، (۱۳۸۲)، *زیر آسمانه های نور*، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مردم‌شناسی و افکار
- ۳- *الیاده*، میرچا (۱۳۸۴)، *اسطوره بازگشت جاوداته*، ترجمه بهمن سرکارانی، چاپ اول، تبریز، نیما
- ۴- همو، (۱۳۸۲)، *اسطوره*، رویا، راز، ترجمه رویا منجم، چاپ سوم، تهران، نشر علم
- ۵- همو، (۱۳۸۵)، *رساله در تاریخ ادب ایران*، ترجمه جلال ستّاری، چاپ سوم، تهران، سروش
- ۶- همو، (۱۳۷۵)، *قدس و نامقدس*، ترجمه نصرالله زنگویی، چاپ اول، تهران، سروش
- ۷- همو، (۱۳۸۶)، *چشم اندازهای اسطوره*، ترجمه جلال ستّاری، چاپ دوم، تهران، توس
- ۸- ایرانی بهبهانی (۱۳۹۰) "بررسی شاخصه‌های مناظر مقدس" *محله محیط‌شناسی*، سال سی و هفتم، شماره ۵۹، ص ۱۷۰-۱۶۱
- ۹- بیتل، آن (۱۳۸۴)، *اسطوره‌های چینی*، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران، نشر مرکز پیگویت، ژولیت (۱۳۷۳)، *اساطیر چین*، ترجمه باحلاں فرنجی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز
- ۱۰- پیگویت، ژولیت (۱۳۷۳)، *اساطیر چین*، ترجمه باحلاں فرنجی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز
- ۱۱- ژرژ، ران (۱۳۸۶)، *تاریخچه مصور القبا و خط*، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ دوم، نشر مرکز

- ۱۰- بهنام پیامتی، عبدالکریم جرادات / نگاهی نو به سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی
- تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- ۱۲- عبدالرحمن، محمدمراد (۱۳۷۱)، ترجمه آثارالبلاد و اخبارالعباد، جلد ۲، تصحیح سید محمد شاهمرادی، چاپ، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۱۳- کریستی، آنتونی (۱۳۷۳)، اساطیر چین، ترجمه با جلال قربخی، تهران، اساطیر
- ۱۴- گرین، جین (۱۳۸۷)، اسطوره های سنتی، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز
- ۱۵- ناصرخسرو قبادیانی مروزی (۱۳۸۳)، سفرنامه، به کوشش محمد دیر سیاقی، چاپ هشتم، تهران، زوار
- ۱۶- وستا سرخوش، کرتیس (۱۳۸۶)، اسطوره های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، چاپ ششم، تهران، مرکز
-

معرقی و بررسی چهار نسخه خطی دیوان بیدل نگهداری شده**در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاہور**

دکتر محمد سالم مظہر

اُستاد و مدیر گروہ ادبیات فارسی، دانشکده حاوزہ شناسی

دانشگاہ پنجاب لاہور۔ پاکستان

چکیدہ:

مرزا عبدالقدیر بیدل یکی از شاعران بر جمیعته فارسی زبان در سده ۱۱ھ ق در شبے قاره است. او در ۱۰۵۴ھ / ۱۶۴۴ م در پتنہ در دوره اورنگ زیب عالمگیر به دنیا آمد و در صفر ۱۱۲۲ھ / ۵ دسامبر ۱۷۶۰ م در دہلی، هند، در کذشت. بیدل به نظم و تئر فارسی آثاری به جا گذاشته است. آثار متعدد، تامه ها و سرودهایش به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های مختلف شخصی و دولتی جهان به ویژه در هند، پاکستان، افغانستان، تاجیکستان و ایران نگهداری شده است. دانشگاہ پنجاب لاہور، پاکستان یکی از قدیمی ترین دانشگاه های منطقه آسیای جنوبی است که در ۱۸۸۲ م در لاہور تأسیس شد.

کتابخانه مرکزی این دانشگاہ، یکی از غنی ترین کتابخانه های منطقه است. در این کتابخانه علاوه بر کتاب های چاہی، در مجموعه های مختلف نسخه های خطی فارسی شده است.

در میان این نسخه ها، آثار متعدد و منظوم بیدل وجود دارد. در این مقاله به به شرح چهار نسخه خطی دیوان بیدل نگهداری شده معرفی شده است.

واژه های کلیدی: ادبیات فارسی، عبدالقدیر بیدل، نسخه های خطی فارسی، کتابخانه مرکزی دانشگاہ پنجاب، شعر فارسی در شبے قاره.

دانشگاه پنجاب لاہور پاکستان، پس از دانشگاه های ممیزی، مدراس و کالج های چهار میں قدیمی ترین دانشگاه در آسیای جنوبی است که در ابتدایه نام دانشکده خاورشناسی در ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م تأسیس شد و سپس در ۱۴ اکتبر در یکم ذی الحجه ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲م به نام دانشگاه پنجاب به درجه دانشگاه ترقیع یافت؛ ولی از آنها که هر سه دانشگاه دیگر از دانشجویان مدرسه ها و دانشکده های وابسته با خود فقط امتحان می گرفتند، در حالی که دانشگاه پنجاب کار آموزش عالی و پژوهش به عهده گرفت، در واقع نجاستین مرکز آموزش عالی در منطقه به شمار می رود. گوتلیب ویلهلم لایتنر (Gottlieb Wilhelm Leitner)، شرق شناس و زبان شناس محارستانی در تأسیس آن نقش اساسی داشت. این دانشگاه در حال حاضر دارای ۵ پردیس، ۱۲ دانشکده و ۷۳ گروه آموزش عالی است و در آن نزدیک به ۴۰ هزار دانشجو در دوره های کارشناسی تخصصی، کارشناسی ارشد، پیش دکتری و دکتری و بیش از ۴۰۰ هزار دانشجو در دوره کارشناسی در دانشکده های وابسته به آن در لاہور و حوصله آن، مشغول تحصیل اند. دانشکده خاورشناسی یکی از قدیمی ترین دانشکده این دانشگاه است که علاوه بر آموزش عالی به سر دیری پروفسور دکتر مولوی محمد شفیع، استاد و محقق معروف پاکستان، چاپ مجله پژوهشی "اورینتال مگزین" (Oriental Magazin)، را در شعبان ۱۳۴۳ق/ فوریه ۱۹۲۵م آغاز کرد که تاکنون به صورت فصل نامه ای چاپ و منتشر می شود. یکی از مهمترین گروه های آموزشی دانشکده خاورشناسی گروه ادبیات فارسی است که همزمان با تأسیس دانشکده در ۱۲۸۷ق/ ۱۸۷۰م آموزش زبان و ادبیات فارسی در آن آغاز شد. در ۱۳۴۰ق/ ۱۹۲۱م درجه کارشناسی ارشد و در

۱۴۲۲ق/۱۴۰۰م دوره های پیش دکتری و دکتری حضوری در آن شروع شد. این گروه از ۱۴۲۲ق/۱۴۰۰م مجله علمی پژوهشی به عنوان "سفینه" چاپ می کند که در آن مقالات ارزشمند پژوهشگران پاکستان، ایران، هند، تاجیکستان، گرجستان، آمریکا، انگلیس و کشورهای دیگر چاپ می شود. علاوه بر محققان پاکستان شماری از پژوهشگران ایران نیز از این گروه دکتری گرفته اند. (شاهد چوهدی و سایم مظہر) (FactBook(2014)PP1.10؛ ۳۰۵-۳۰۵)، صص، ۱۳۹۲ش)

کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب (Main Library) یکی از بزرگ و قدیمترین کتابخانه های دانشگاهی منطقه آسیای جنوبی است که در ۱۸۷۳م/۱۲۹۰س.ه سال بعد از تأسیس دانشکده خاور شناسی، در لاہور تأسیس شد. در ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م زمانی که دانشکده مذکور به درجه دانشگاه به نام دانشگاه پنجاب گسترش یافت، به آن پیوست. کتابخانه با خریداری ۲ هزار جلد کتاب از سر دونالد میکلارد کارنگه داری کتاب ها شروع کرد و در ۱۳۳۴ق/۱۹۱۷م به ساخته ای مستقل که به این هدف در پردیس قدیمی دانشگاه، پردیس علامه اقبال، ساخته شد، انتقال یافت. در ۱۹۸۸م این کتابخانه به ساختمان فعلی که دارای دو طبقه و یک زیرزمین بود، انتقال یافت که به تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۴۰۱م طبقه سوم آن ساخته و افتتاح شد. کتابخانه دارای بیش از ۶۵ هزار کتاب چاپی، دست نوشته های ها، نشریات، میکرو فیلم ها و عکس های دستنوشته هاست که تعداد نسخه های خطی آن بیش از ۲۴ هزار می رسد. بعضی از کتاب ها، نسخه های خطی وغیره از اشخاص مخالف خریداری شده و برخی ها را دارندگان مجموعه ها و یاقوت زنان

آنسان به کتابخانه اهدا کرده است. این کتابخانه در حال حاضر دارای ۱۴ مجموعه است که نخستین مجموعه آن "ذخیره آزاد" در ۱۳۳۱ق/۱۹۱۳م به دانشگاه اهدا شد. این مجموعه دارای ۳۸۹ نسخه خطی فارسی است. دومین مجموعه به عنوان "ذخیره پیززاده" است که در ۱۳۴۸ق/۱۹۲۹م از محمد حسین عارف معروف به پیززاده خریداری شد. این مجموعه دارای ۱۶۹ نسخه خطی فارسی است. سومین از سوی پسر حسن کیفی به دانشگاه از سوی خود صاحبیش اهدا شد که در بر دارنده ۱۳۰ نسخه خطی فارسی است و به عنوان "ذخیره کیفی" در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب نگهداری می شود. چهارمین مجموعه به تلاش الفرد وولنر، رئیس دانشگاه وقت، گردآوری شده است. پروفسور وولنر که در ابتدا برای چند سال رئیس افتخاری کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب و معاون اداری دانشگاه بوده است، از سال ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م تا ۱۳۴۷ق/۱۹۲۸م نسخه های خطی را با هزینه دانشگاه پنجاب خریداری می کرد و هنگام مرگش در ۱۹۳۶م این مجموعه که دارای ۹۰۷۵ نسخه خطی به زبان های فارسی، هندی، سانسکریت است، به عنوان "ذخیره وولنر" نامگذاری شد. این ذخیره در حال حاضر در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب نگهداری می شود. پنجمین مجموعه به نام "ذخیره شیرانی" است که در ۱۹۴۲م از حافظ مسحود شیرانی، استاد و فردوسی شناس معروف پاکستانی، خریداری شد که تعداد نسخه های خطی فارسی آن بیشتر از چهار هزار است. ذخیره مسحوب عالم ششمین گنجینه نسخه های خطی فارسی است که از سوی منشی مسحوب عالم در ۱۹۴۸م به کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب اهدا

شد. این مجموعه دارای ۳۴۸ نسخه خطی فارسی است. هفتمین مجموعه به نام "ذخیره آفر" است که در ۱۹۶۲م از سراج الدین آفر، صاحب مجموعه، خریداری شد. تعداد نسخه‌های این ذخیره ۱۵۰۸ است که همه به زبان فارسی است. "ذخیره روحی" که داری نسخه‌های خطی استاد اصغر علی روحی و فرزندش دکتر ضیا السحق است که دکتر ضیاء در ۱۴۱۰ق / ۱۹۸۹م به کتابخانه دانشگاه اهدا کرد. این هشتمین گنجینه نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب است که در آن ۳۵ نسخه خطی وجود دارد. نهمین گنجینه به عنوان "ذخیره میان جمیل احمد شرقپوری" است که از سوی خود میان جمیل احمد شرقپوری در ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م به دانشگاه اهدا شد که در آن ۵۷ نسخه خطی فارسی نگهداری می‌شود. دهمین ذخیره ازان پروفسور وحید قریشی است که از همسر پروفسور قریشی در ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م خریداری شده است. این ذخیره دارای ۱۳۷ نسخه خطی است که در ۸۰ جمله صحصافی شده است. پازدهمین ذخیره از خاتم دکتر نسرین اختر، رئیس سابق گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب لاہور است، که در ۲۰۱۱م به کتابخانه اهدا شد. در این ذخیره ۴ نسخه خطی فارسی وجود دارد. دوازدهمین گنجینه از سوی پروفسور محمد اقبال مجددی، استاد و محقق معروف پاکستان، از سوی خود استاد در ۱۴۳۵ق / ۲۰۱۴م به دانشگاه پنجاب اهدا شد که در آن بیش از یک هزار نسخه خطی و عکس‌های نسخه‌های مهم که استاد مجددی از جاهای مختلف دنیا با املاش و زحمت فراوان گردآوری کرد، وجود دارد. اغلب نسخه‌های این ذخیره به زبان فارسی است. سیزدهمین ذخیره به نام ذخیره پروفسور دکتر

آفتاب اصغر، مدیر سابق گروه ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب، است که از سوی همسرش خانم دکتر خالدہ آفتاب، مدیر سابق گروه ادبیات فارسی دانشگاه پانوان لاہور، در ۱۴۳۵ق/۲۰۱۴م به دانشگاه اهداشد. تعداد نسخه‌های این گنجینه ۴۲ است که همه به زبان فارسی است. علاوه بر این گنجینه هاخود دانشگاه پنجاب نسخه‌های خردباری می‌کند و برای آن هر سال مبلغ قابل توجه‌ای در نظر گرفته می‌شود. تعداد نسخه‌هایی که خود دانشگاه تا کنون خردباری کرده، بالاتر از ۲ هزار است که به نام "ذخیره عمومی" (General Collection) ثبت است و می‌توان آن را چهاردهمین گنجینه شمرد. آخرین نسخه خطی که به این ذخیره اضافه شده، دیوان بیدل است که پاک هفتہ پیش خردباری شده است. (حامد علی (۲۰۱۲)، صص ۵۶-۷۰؛ شاهد چوہدری و سلیم مظہر (۱۲۹۲ش)، صص ۵۰-۷۳)

از آنچه که شعر فارسی مورد پسند مردم شبہ قاره است، آنان با شوق و علاقه فراوان درباره بیدل کارهای پژوهشی انجام دادند، از آثارش دستنویس‌ها تهیه کردند، مصالح شعر خوانی شعر بیدل برگذار کردند و برسروده هاو نوشته‌هایش بیدل شروح نوشند و شرح حال و حایگاه وی را در ادبیات فارسی در شبہ قاره و نقاط دیگر جهان بررسی کردند. علامه اقبال، شاعر ملی و فارسی سرای معروف پاکستان، به عنوان "Bedil in the light of Bergson" به زبان انگلیسی کتابی مستقل تالیف کرد که به کوشش تحسین فراقی تصحیح و با مقدمه مفصل و ترجمة اردوی همودر ۱۹۸۸م در لاہور به چاپ رسیده است. خواجہ عبداللہ اختر، دکتر عبدالغفران و دکتر ظہیر احمد صدیقی، پژوهشگران فارسی پاکستان، در زمینه بیدل شناسی کارهای بسیار با ارزش و جامع انجام داده اند که مورد استفاده و ستایش

پژوهشگران نو جوان قرار گرفته است (برای استفاده از این کارهای اختر، خواجه عباد اللہ، ۱۹۸۸م، لاہور؛ عبدالغفاری، ۱۹۶۸م، لاہور، همو، ۰۷م، لاہور).

علاقه مندان به شعر و نثر فارسی نسخه های خطی شعر شاعران فارسی را تهییه و در خانه های خود نگهداری می کردند. با تأسیس کتابخانه هایی به سبک جدید و نظام منسجم در پاکستان، بعضی مردم این نسخه ها را یا به کتابخانه ها اهدا کردند یا فروختند که در نتیجه تعداد قابل توجه این نوع نسخه ها در کتابخانه ها گرد آوری شد. چون بیدل دهالوی یک شاعر معروف و سبک و اندیشه عمیق، فیلسوفانه و عارفانه وی مطابق طبع و قریحه مردم شبه قاره بود، نسخه های فروزان از آثارش تهییه و در کتابخانه های مختلف جمع آوری شد که یکی از آنها کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب است. در این کتابخانه ۲۳ نسخه خطی آثار منظوم و منثور او نگهداری شده است که شرح ۴ نسخه دیوان بیدل بدنی گزنه است:

۱ - دیوان بیدل (Abdullah, Syed Muhammad (1948), PP 387.388) در

دو جلد (جلد اول، از ردیف الف تا د)

شماره: API VI 70,701-265

خط: نستعلیق

تاریخ کتابت: زیارت

نام کاتب: ناشناس

ضخامت: ۵۲۹

اندازه: ۳.۹×۶.۵×۸.۵ اینچ

کیفیت: پس از صفحه های ۹۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۵۲۱ و ۵۲۰ جاهای خالی وجود

دارد.

نسخه اندکی کرم خورده است و در همه آن در جاهای مختلف عنوان ها
وغیره با قلم فرمز(شنگرف) نوشته شده است.

آغاز:

خيال حلوه زار نيسني هم عالمي دارد
ز حبيب ماسر [كنا] باید کشیدن گاه گاه آنجا
به اوچ كبريا کر پهلوی عجز است راه آنجا
سر موبي گر اينجا خم شوي بشکن کلاه آنجا
ادب گاه محبت ناز شوخى بزنمي دارد
چو شبنم سر به مهر اشک می بالدنگاه اينجا (۱۹۱۶)

پایان:

اميد روز حجاز حمت خيال مباد
می نخورده درین اجتماع غبارم کرد
چو شمع چاره ندارم ز سوختن ...
وفا گلی به سرم زد که داغدارم کرد
جلد اول از كتاب مرزا عبدالقادر بيدل
تمام شد جلد اول از ديوان مرزا عبدالقادر بيدل به وقت پيشين غرة رمضان
المبارك.

۲- ديوان بيدل (Abdullah, syed , Muhammad (1948), PP387-388) : (جلد دوم،
غزلیات از ردیف ذال تای از برگ ۴۳۲ آپ تا ۴۳۳ الف تا
غزلیات از ردیف ذال تای از برگ ۴۳۲ آپ تا ۴۳۳ الف تا

۴۶۴ الف و ریاعیات از برگ ۴۶۴ الف تا ۴۸۹ ب)

شماره: ۲۶۵- API VI 70.

خط: نستعلیق

تاریخ کتابت: زیارت

نام کاتب: ناشناس

ضخامت: ۴۸۹ برگ

ازدایزه: ۶.۵×۹.۵ اینچ: ۷×۴ اینچ

کیفیت: پس از برگ های ۴۱ و ۴۸۱ جاهای خالی وجود دارد.

نسخه اندکی کرم خورده است و در همه آن در جاهای مختلف عنوان ها با قلم
قرمز(شنگرف) نوشته شده است.

این نسخه خطی دیوان با توجه به انواع شعری مختلف در سه قسمت تقسیم شده
است که شرح آن بدینگونه است:

۱- غزلیات. از برگ ۱ ب تا ۴۳۲ ب

آغاز:

ای ساز برو دوش تو پراهن کاغذ

تا چند به هر شعله زنی دامن کاغذ

کس نیست که بر خشکی صبعت نستیزد

گر آتش و گر آب بود دشمن کاغذ

بی کسب هنر فیض قبولی نتوان یافت

تا خط ننماید نتوان خواندن کاغذ (برگ ۲ ب)

پایان:

سحر گاہی زوای نی به گوشم زد که ای غافل
نفس هناناله گردد تارسد سازی به آهنگی
درین گلزار آخر از فسون فرصت اندیشه
فسردیم و به تسليم آشیانی در دل تنگی
ز دفتر صورت و معنی دل خود جمع کن [کنا]
بهار اینجاست سامانیش درون بو برون رنگی (برگ ۴۳۲ ب)
۲- مخصوصات - از برگ ۴۳۳ الف تا ۴۶۴ الف

آغاز:

شده خلق غافل دون نسب ز معاش کرو فر آشنا
به گمان سودن صنایعی به هزار درد سر آشنا
اگر التفات قناعتی کندت به خشک و تر آشنا
نشوی ز حرص بلا کمین ز حلابت آنقدر آشنا
که مباد آفت تب کشی چو طبیعت شکر آشنا
لب ناز پرور آبرو نکشد به ذلت عزو شان
تک و تاز دعوی خود سری ز کفت اگر نبرد عنان
تو سوار عرصه همتی ز غبار و سوسه کن کران
که خطاست عهد فروتنی شکنند طبیعت قانعان
ندهد هوای بلندی ارس مروج با گهر آشنا (کش ۴۳۳ الف)

پایان:

ای آینه آخر تو چه دیدی که ندیدی
گر خاک دمید آینه وقف کف پاداشت
در چرخ عیان گشت همان پشت دو تاداشت
تسایم و رضا داشت.....
رساداشت.....
.....(تمام مصرع نما خوانا است) (۶۴۶۴ الف)

۳- رواییات: از پرا ۴۶۴ الف تا ۴۸۹ پ

آخر:

بیدل است اینجا
نه دام و نه پرواز و نه بال است اینجا
نه ساز فراق و نه وصال است اینجا
دل آبله پای خیال است اینجا

گر عافیت است و رشکست است اینجا
از ساغر اعمال تر مست است اینجا
دست گیرد کسی که گیری دستش
مزد همه کس دست به دست است اینجا

گردون در خاک اگر نشاند مارا
مشکل که زوحش برهاند مارا

ما شوخی مصروع روان نفسیم

مُرد آن کس که سکته خواند ما را (برگ ۶۴ الف)

پایان

ای آن که به چون و چند بی چون دیدی

لفظی آمد به حلوه مضمون دیدی

افسون پری راه خیالت زده است

در شیشه همان گیر که بیرون دیدی

..... چه بلندی و چه پستی منمای

هشیاری محو ساز و مستی منمای

گرست حق عاریت تحقیق است

خود را بکشی چنان که هستی منمای

ای آنکه به عرصه تو هم کردی

هر گاه به تحقیق رسیدی فردی (برگ ۸۹ الف)

با این کسوت که به اطلس می نامی

گر غیر حق از حب برأری مردی

تم تم تم تم تم تم (برگ ۸۹ ب) Abdulla, Syed Muhammad (1948)

V0.1 (PP387-88)

۳- دیوان ییدل (Ibid, P 388) : به شماره ۱۶۷/۳۷

خط: نیم شکسته

تاریخ کتابت: ۲۱ محرم ۱۱۲۲ هجری قمری در لاہور

نام کاتب: محمد فیض اللہ محمد هاشم

ضخامت: ۱۵۳ پرائی

اندازه: ۸۰.۵ اینچ: ۱۰.۵ اینچ

۱- غزلیات: از پرائی ۱۳۹ تا ۱۴۸

آغاز

به اوچ کبریا کز پهلوی عجز است راه اینجا

پایان

۲- رباعیات: از پرائی ۱۳۹ تا ۱۴۸

آغاز

بی رنگی مارنگ نگار است اینجا

ازادی بندگی شعار است اینجا

در نسخه خطی مذکور از پرائی ۱۴۹ تا ۱۵۱ ر حلیه پیغمبر اکرم صلی الله

علیه و آله و سلم به زبان فارسی از محمد هاشم، درج است و از پرائی ۱۵۱ پ ۱۵۳

(پایان نسخه خطی) حلیه دیگر به زبان عربی با ترجمه فارسی از ابو بکر فائد بن

محمد لاهوری درج است.

۴- دیوان پیدل:

شماره: ۱۵۵ / ۷۳۸۰

خط: نستعلیق خوش

کاتب: ناشناس

تاریخ کتابت: ندارد

ضخامت: ۵۳۰ صفحہ

اندازه: ۱۲.۳×۶.۵×۱۱.۴ اینچ

کیفیت: این نسخه ظاهراً بخش اول دیوان بیدل است که در آن غزلیات در متن و حاشیه از ردیف الف تا سین درج شده است. هر غزل با علامت بیت با قلم قرمز در وسط متن غزلیات آغاز می شود. وضع نسخه بسیار خوب و خطش نستعلیق خوش است.

آغاز:

(الف): در متن

به اوچ کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا
سر مویی گر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا
ادب گاو محبت ناز شوخی بر نمی دارد
چو شبندم سر به مهر اشک می بالد نگاه آنجا

(ب) در حاشیه

ستم ست اگر هوست کشید که به سیر سرو و سمن در آ
تو ز غنچه کم زنده ای در دل کشا به چمن در آ
پی ناقه های رمیده بو می سندز حمت حست و جو
به خیال حلقة زلف او گرهی خور و به ختن در آ (۵۳۰ ر)

پایان:

(الف): در متن

همان به ذوق تماشاست زندگانی من

به رنگ چشم نگاهم بس است تار نفس
ز ضعف تنگدالی ها چو غنجه تصویر
نشسته ام به سرراه انتظار نفس
شکست جام حبابم غریب حوصله داشت
محیط می کشم امروز از خمار نفس
(ب) در حاشیه

اشاره ای است به اهل یقین ز چشم حباب
که دیده وانشدود تا بود غبار نفس
به سوی خویش کشد صیدرا خموشی دام
سخن ز فیض تأمل شود شکار نفس
زموج بحر محورید جهد خود داری
چه ممکن است در آمد شد اختیار نفس (۵۳۰ ر)

یادداشت ها و کتابشناسی منابع

شاهد چسوهصاری، سایسم مظہر (۲۰۱۵م)، دانشگاه پنجاب لاہور، دانشنامه ادب
فارسی در شبه قاره، جلد ۳، فرهنگستان زبان و ادب، تهران
اخت، خواجه عباد اللہ، (۱۹۸۸م)، بیدل، لاہور
عبدالغنى، (۲۰۰۷م)، فیض بیدل، لاہور
همو، (۱۹۶۸م)، روح بیدل، لاہور
صدیقی، ظہیر احمد، (بی تا)، دل بیدل، مجلس تحقیق و تالیف فارسی گورنمنٹ
کالج لاہور، لاہور

- Arabic Manuscripts in the Punjab University Library, Vol I. Persian
Manuscripts, Fascicules II, Persian Poetry, Lahore.
- Iqbal, Allama Muhammad, (1988), Bedil in the light of Bergson, Lahore
- Hamid Ali (2012), Punjab University Library and its manuscripts collection: Its
present status, conservation practices, problems and some suggestions, i,
"international Journal of information management sciences, Issue I, Punjab
Librarians welfare organisation, Lahore.
- Fact Book (2014), University of the Punjab, Lahore.
-

اهمیت و نقش سرزمین‌های شرقی در امپراتوری‌های باستانی پارس

دکتر قلیخه زهرا کاظمی
ملیپرگروه فارسی، دانشگاه باتوان
لاهور - پاکستان

چکیده:

تاجیکستان امروزی در شرقی‌ترین بخش در ورای مرزهای کشوری ایران واقع است و از ترکیب بخش‌هایی از سرزمین باستانی سعدیانه و باختربه تشکیل شده است. سعدیانه و باختربه در دوران هخامنشی دو کشور خود مختار واقع قلمرو شاهنشاهی بزرگ پارس بوده اند و نامشان در سنگ نوشته داریوش بزرگ در کبار شش کشور دیگر واقع در نیمه شرقی ایران زمین آمده است. این کشورها عبارت اند از هیرکانی، پرت آوه، مرغیانه، کهریزه و درنگانه.

از زمانی که لفظ "تاجیک" پدید آمد تا هنگامی که روشهای نام ساختگی تاجیکستان را به هدف خاصی بر این کشور تازه ساز نهادند هیچ سرزمینی نام تاجیکستان نداشته است. روشهای نام تاجیکستان را در برابر نام تورکستان متناول کردند. در این مقاله مابین می‌کنیم که "تاجیکستان" به معنای سرزمینهای ایرانی زبان در شرق ایران زمین است، سمرکند و بخارا تا ترمذ و سرزمینهای پشت مرزهای شمالی افغانستان در کشور کشور کشور تاجیکستان در کشور کشور اوزبکستان نیز به لحاظ تاریخی و تاریخی و تاریخی نیز شامل این سرزمین (تاجیکستان یعنی سرزمین تاجیکان) است ته همین کشور کشور کشور تاجیکستان.

واژه‌های کلیدی: تاجیکستان، دوره هخامنشی، امپراتوری‌های باستانی، پارس

سرزمینی که روسها چندی پس از اشغال سرزمین‌های شرقی و شمالی ایران نام کشور "تاجیکستان" بر آن نهادند در شرقی ترین بخش ایران زمین واقع است و جایگاه نژاده ترین و دیر پا ترین مردمان از قوم ایرانی (آریایی) است.

کشور تاجیکستان از ترکیب بخشانی از دو سرزمین باستانی سُغدیانه (سُغد) و با ختریه (بلخ) تشکیل شده است. از سُغدیانه سرزمین آسروشنه و نیمی از فرغانه را دارد، و از با ختریه بخش عمله بدخشان و نیمی از محتلان را دارد. (نوش رواید ۱۳۸۴، ص: ۱۵۰)

سُغدیانه و باختریه در دوران هخامنشی دو کشور خود مختار واقع در قلمرو شاهنشاهی بوده اند، و نامشان هر سنگ نیشته داریوش بزرگ در کنار شش کشور دیگر واقع در نیمه شرقی ایران زمین آمده است. این کشورها عبارت اند از: هیرکانیه که بعدها گرگان شده است و اکنون یعنی آن در کشور تُركمنستان است، پَرت آوه که بعدها پارت شده است و اکنون یعنی آن در کشور افغانستان است و بخشی از جنوب آن نیمه شمالی خراسان ایران کنونی است، مِرغیانه که بعدها فرو شده است و اکنون یعنی آن در کشور تُركمنستان و نواری از جنوب آن در کشور افغانستان است، هَریَه که بعدها هرات شده است و اکنون در کشور افغانستان است و پاره کوچکی از غرب آن در خراسان ایران کنوتی است، درگیانه که بعدها سَکستان و سَرستان و سَجستان و سَیستان شده است و یعنی آن در کشور افغانستان است و نواری از غرب آن در ایران کنونی است، سُغدیانه که بعدها سُغد شده است و اکنون بخش عمله آن در کشور اوزبکستان و بخش کوچکی از آن در تاجیکستان است، هُوارزمه که بعدها خوارزم شده است و بخش عمله آن در کشور اوزبکستان و پاره کوچکی از جنوب آن در شمال کشور تُركمنستان است، باختریه که بعدها باخترو سپس بلخ شده است و بخشی از آن در افغانستان و بخشی از شرق آن در تاجیکستان است. (زی، امان الله احمد ۱۹۹۸، ص: ۴۱)

این را نیز باد آور می‌شویم که این سرزمین‌ها همگی سرزمین‌های قوم آریه بوده

است. داریوش بزرگ نیز خودش را آریانی نامیده و در همان سنگ نوشتہ تاکید کرده است که من «هخامنشی» پارسی فرزند پارس، آریانی از ذات آریا» استم (هخامنشی، پارسه‌ی پُر، آریه‌ی از ذات آریا) استم (هخامنشی پارسه‌ی پُر، آریه‌ی چتر). در این دفتر دو سرزمین سعد و باخت مرور و سخن ما است.

سرزمین سعد پس از قروپاشی شاهنشاهی ساسانی تبدیل به چهار کشور کوچک شد که هر کدام شاه خودش را داشت: بخارا که شاهنش "بخارا خدا" نامیده می‌شد، سمرکند که شاهنش "آخشاپاد" نامیده می‌شد، فرغانه که شاهنش آخشاپاد نامیده می‌شد، و اسروپنه که شاهنش آفشن نامیده می‌شد.

آخشاپاد و راه حمالها ایرانی است و تلفظ دیگر خشایته است که در سنگ نوشته های هخامنشی به شکل "خشایته" آمده است. افشن نیز شکل دیگر و راه آخشاپاد است. خشتار تلفظ کهن تر این راه است که در گاهه‌ی زرتشت آمده است سپس "آرته خشتار" از آن ساخته شده است که بعدها مارداشیر تلفظ کرده ایم. راه "شاه" نیز از تغییر تلفظ خشایته و خشتار آمده است. (حنجی، امیر حسین ۱۳۸۴، ص: ۵۴)

اسروپنه و فرغانه در همسایگی هم بوده اند. همه اسروپنه اکنون در بخش غربی شمال کشور تاجیکستان است. فرغانه بخش غربی و نواری از جنوب آن در شمال تاجیکستان، بخشی در کشور کرخیستان (قرغيزستان)، و بخشی در شرق کشور اوزبكستان است. شهر خجند که روزگاری مرکز فرغانه بوده اکنون در شمال تاجیکستان است. به نظر می‌رسد که فرغانه تلفظ عربی "پرگانه" باشد یعنی سرزمین پرت افتاده، زیرا در آخرین حدود شرقی ایران زمین و در همسایگی توران زمین واقع می‌شده است. داستانهای تاریخی ساختن شهر خجند را به کی خسرو نسبت داده اند. به نظر می‌رسد که اسطوره سیاوش از داستانهای مردم همین منطقه بوده است.

زمینی در قرغانه که همسایه ترکستان بوده نام "سامان" داشته (عنی موز). حاکم سامان را "سامان خدا" می‌نامیده اند (عنی حاکم موز). "خدا" در زبان ایرانی معادل حاکم در زبان کنونی ما بوده است. شاه را "خدای" می‌نامیده اند، و شاه شاهان که شاهنشاه بوده را خدایان خدای می‌گفته اند. آن ذات مقدس غیبی که در زبان کنونی مان "خدا" می‌نامیدم در زبان ایرانی "باگ" نامیده می‌شده است. مثلاً اهرامزد "باگ" بوده، ولی خسرو پرویز "خدا" بوده است (دلرویش نوشه: باگ ء وَزْرَكَهَ آهُورَمَزَدَا (خدا است بزرگ است اهورا مزدا)). در زبان ایرانی "خدا" فقط به آدمها می‌گفته اند و معادل دقیق حاکم در زبان کنونی ما بوده است. در زبان ایرانیان شرقی که مؤنث و مذکر داشته به حاکم مادینه (زن حاکم/حاکم زن) "خدایین" می‌گفته اند، و این را ما در گزارشی می‌بینیم که مربوط به آخرین سال سده نجاست خورشیدی است، و یکی از کلان ترین مرو درباره فرمان دار عرب خراسان از خاندان اموی به کار برده زیرا آن عرب رختی پوشیده بوده که او را همشکل "خدایین" کرده بوده است. به حاکم بخارا نیز "بخارا خدای" می‌گفته اند. آخرین بخارا خدا در دهه ۱۲۰ هجری توسط نصر سیار. والی عرب خراسان. به غدری ترور شد و داستانی دارد. شاه اسرور شننه نیز توسط کدخدایان محلی اسرور شننه "خدایان خدا" نامیده می‌شده است، و این را پائین تر در سخن از افسینه اسوانی خواهیم دید. (حنچی، امیر حسین ۱۳۹۲، ص: ۷۸)

آخرین سامان خدای دوران ساسانی نیای سامانیان است. سامانیان به همان سرزمینی در قرغانه منسوب شده اند که سامان نامیده می‌شده است. پس، سامانیان از مردم کشور تاجیکستان کنونی بوده اند. رود کی که از افغانستان تاریخ است نیز از مردم همین سرزمین بوده است.

باختزیه (بلخ)

در اساطیر و داستانهای تاریخی ایران که بازمانده بسیار دور تاریخ سرزمین ایران است "شاهان بلخ" جایگاه ویژه‌ای دارند. هیچ کس نیست که شاهنامه فردوسی را خوانده باشد و گشتاسب و آهراسب را نشناسد. گشتاسب صاحب اسب رزمنده تلفظ تو برای وشت آسپه، و آهراسب تلفظ برای اورونت آسپه است (هاشم‌رضی ۶، ۱۳۴۶، ص: ۲). زرتشت که زیر قشار کاویان و گینان و اوسمیان از سرزمین خودش هجرت کرده در دنباله هجرتش به بلخ رسیله و مورد حمایت گشتاسب و آهراسب و دو وزیر فرزانه شان جاماسب و فرشوشتر (درستش: گاو ماه آسپه و فرش آشته) قرار گرفته و در بلخ مانده و دین مزدایسنسی را از آنجا گسترش داده است. جاماسب نیز در اساطیر و داستانهای تاریخی ماز فرانگان بزرگ ایران زمین شمرده شده است. م. رفیعی در تحسین جلد چکیله تاریخ ادبیات آذربایجان اوستارا پاک اثر ادبی آذربایجانی ارزیابی کرد. (م. رفیعی ۱۹۴۳، ص: ۸-۴)

اوستا

نام زرتشت و پیدایش آئین مزدایسنه که دین ایرانی بوده است در همه نوشته‌ها و کتابها با نام بلخ گره خورده است. آئین زرتشت در منطقه‌ئی پرورش و انتشار یافت که اکنون تاجیکستان و بخش شرقی شمال افغانستان است. گویشی که زرتشت کتاب "گائه" را با آن نگاشت. حتماً گویش باختزیه‌ی (باختزی/ بلخی) بوده، و همان گویشی بوده که مردم باختزیه از حمله مردم باستانی تاجیکستان کوئی به آن سخن می‌گفته‌اند. (برتلس ۱۳۸۵، ص: ۵۵) شاید هم بهزبانی بوده که دلريوش بزرگ در سنگ نوشته اش "زبان آریایی" نامیده و گفته که نسخه‌این سنگ نوشته به زبان آریایی نیز بروی چرم و روی پوست نگاشته شده است تا به سرزمینها برسد. (فرشیج نیجه ۱۳۵۷، ص: ۱۱۸)

داستانهای تاریخی می‌گویند که مردم بلخ از زرتشت حمایت کردند ولی آریان سرزمینهای همسایه این منطقه از مخالفان آئین زرتشت بودند، و چنان که در اوستا و داستانهای تاریخی می‌حواتیم، بلخ زیر پر شاهی کاویان همسایه واقع شد، و زرتشت در یکی از این حنگها به دست جنگجویان یک کاویه به نام ارجاسب کشته شد (درستش: آرخت آسپه) کشته شد. کاویان شاهان دیرینه سرزمینهای ایرانی در دوره‌های پیش از شاهنشاهی ماد در مناطق گوناگون ایران زمین بوده‌اند. جمشید که تلفظ درست نامش "بِمَهْ حَمَاسِيَّةَ" بوده نیز کاویه بوده است و نامش در گاهه‌ی زرتشت وریاگ و دای آریان مهاجر به شمال هند آمده است. زرتشت از او به بدی یاد کرده و آریان هندزار او به نیکی یاد کرده‌اند.

باز هم این مردم بالختریه بودند که از آئین زرتشت پاس داری کردند، و در آینده اندک اندک در سراسر ایران زمین گسترش دادند. از اینجا است که نقش مردم بالختریه از دیر ترین دوران تاریخ در فرهنگ ایرانی و دین ایرانیان (یعنی دین مَزَدَایَسْتَه) نمایان می‌شود. سهمی از این نقش از آن مردم تاجیکستان است. (آتوش رواید ۱۳۸۴، ص: ۲۱۷)

روایه‌ای اساطیری و داستانهای تاریخی هم ریشه شاهنشاهان هخامنشی و هم ریشه شاهنشاهان ساسانی را از بلخ (بالختریه) دانسته‌اند. این داستانها پس از آن که درباره لهراسب و گشتاسب و اسپندیار و بهمن سخن گفته‌اند که شاهان بلخ (بالختریه) بوده‌اند، به دلای بزرگ می‌پردازد که در تاریخ واقعی شابد داریوش بزرگ باشد، و در ادامه به دلای دوم می‌رسد که در تاریخ واقعی داریوش سوم است (و. و. استرووه ۱۹۵۷، ص: ۲۰) و چون به ساسانیان می‌رسد می‌گوید که ساسان بزرگ پسر بهمن پسر اسپندیار پسر گشتاسب پسر لهراسب بود و در او اخر عمر پدرش به پارس هجرت کرده پیشنه چویانی گرفت؛ و این ساسان بزرگ برادر دلای اول بوده و ساسانیان از دودمان او استند. چنین است که داستانهای اساطیری، هم ریشه هخامنشان و هم ریشه ساسانیان را از مردم

باختりه شمرده است. به عبارت دیگر، شاهنشاهان بزرگ ایران زمین که از پارس برحاستد. از ریشه باختری (بلخی) بوده است.

هرچند که این داستانهای اساطیری را به دشواری می‌توان باور کرد، ولی چون که بازنمای پادهای جمعی قوم آریایی اندemi توانند که حقایقی را در فروان خویش نهفته داشته باشند، یعنی شاید خاندانهای حکومت گر پارس که هم هخامنشیان و هم ساسانیان از آنها بودند از ریشه ایرانیان شرقی و از منطقه باختری بوده اند که در زمانی در ادامه مهاجرتشان به پارس رسیده بوده است. از کجا معلوم که اصل این داستانهای روزگاری توسط خود پارسیان باستان، مثلاً در زمان هخامنشی، رواج نداشته است؟ در مزادیمن بودن (پیروان آئین زرتشت بودن) قبایل پارس نیز حای جدال نیست، و گزارشها، به ویژه سنگ نبشته‌های بازمانده از داریوش بزرگ، مزادیمن بودن هخامنشیان را بازتاب می‌دهد. (آن میری شمل ۱۹۸۱، ص: ۷۶) اگرچه استرووه خاور شناس شور وی به گونه‌ای روشن می‌کند که هخامنشیان زرتشتی نبودند. (و.و. استرووه ۱۹۴۸، ص: ۵-۳۴)

منظور آن که روایتهای اساطیری و داستانهای تاریخی دیرینه هم پرورندگان و گسترندگان آئین مزادیسنَه را به باختری نسبت داده اند هم ریشه خاندانی هخامنشیان و ساسانیان که هردو پارسی بوده است. در اینجا در صدد گندو کاو درباره درستی پاتا نهستی این روایتها نیستم، بل که باوری را آوردم که ایرانیان دوران ساسانی درباره ریشه خاندانی ساسانیان داشته اند و آنها را به باختری منسوب می‌کرده اند. بر اساس این باورهای بازمانده از دوران دیرینه، اگر تاجیکان بگویند که هخامنشیان و ساسانیان از ما بوده اند کسی با آنها جدال نتواند کرد، زرتشت هم که البته از آنها بوده است. پرورندگان اساسی دین زرتشت نیز آنها بوده است. پس، تاجیکان اگر ادعای کنند که هم دین ایرانی در سرزمین ما پدید آمده است و هم ریشه‌های شاهنشاهان بزرگ ایران زمین به ما می‌رسد، کسی با آنها جدال نمی‌کند. این ادعاهای اگر هم به کلی عاری از حقیقت باشد ولی

موضوعی که بازتاب می دهد پیوندهای بسیار دیرینه قوم و فرهنگی تاگستنی پارسیان و باختریان است که اکنون تاجیک نامیده می شوند.

از بازخوانی گذشته‌های دیرینه مردم سعد و باختر است که همخون و هم ذات بودند "پارسی" و "تاجیک" اثبات می گردد. این رواست که مامی گوئیم تاجیکستان به همان اندازه پاره‌تن ایران باستانی است که آذربایجان و سیستان و پارس و کرمان و ملک گران (بلوچستان) و کردستان. و تاجیکان به همان اندازه برادران و خواهران ایرانیان اند استند که پارسیان و بلوجان و گردان و گیلکان. و یک تاجیک به همان اندازه ایرانی است که پل کرمانی یا همدانی یا ملک گرانی. گویشی که تاجیکان با آن سخن می گویند به همان اندازه زبان ایرانی است که گویش مردم پارس یا اسپهان. (حنجی، امیر حسین

(۱۳۸۵، ص: ۶۵)

تاجیکستان، سرزمین خسروان

گفتیم که کشور تاجیکستان از بخش‌هایی از دو سرزمین باستانی باختریه و سغدیانه تشکیل شده است. و گفتیم که باختریه بعدها باختر و سپس بلخ، و سغدیانه سعد شد. نامهای توین بلخ و سغدراماز گزارش‌های منوط به تلاش‌های عرب‌های حاکم شده بر خراسان برای تصحیر این سرزمینها می دانیم.

گفتیم که سرزمین سعد پس از حمله عرب و وراثتادن شاهنشاهی ایران تقسیم به چهار پاره شد (بحارا و سمرکند و قرغانه و اسروریشه). سرزمین بلخ نیز سه پاره شد، یکی بدخشان فر شرق، دیگر خلاان در میانه، و سوم بلخ در غرب. هر کدام از این سه پاره از سرزمین باختریه نام شهر مرکزی محویش را گرفت. نام بلخ برای منطقه غربی ماندزیراسهر بلخ در مرکز آن بود.

روایی می گوید که پزد گرد سوم ساسانی هر گزیز از برابر عربها از مردو به بلخ و قرغانه رفت و با خاقان کاشغر در ارتباط شد شاید به کمل او با عربها مقابله کند.

گزارشی از کملک خاقان به او به دست داده نشده است. و می‌گوید که او سپس به مردو
برگشت، و در مردو بود که ماهو سورن (اقسر پارتبی مدعی سلطنت) اورا ترور کرد.
سرزمینهای بالختر و سعد در دهه‌های چهل و پنجاه و هفتاد و هشتاد هجری به
طور پیوسته زیر پورشهای ملاوم عربهای اشغال گردید که این سرزمینها به تسخیر عرب درآید. بزرگان
مردان بالخربان و سغلیان مانع از آن بودند که این سرزمینها به تسخیر عرب درآید. بزرگان
این سرزمینها هر بار پس از مقاومت‌های جانانه با سردار عرب مذاکره می‌کردند و تعهد می‌
دادند که باج به عربها پردازند، ولی بهزادی از زیر بار این تعهد بیرون می‌شدند. سپس در
سال ۸۹ خورشیدی خبر پورش بزرگ عرب به بلخ را می‌خوانیم بی آن که خبر سقوط بلخ
به دست داده شود.

بخش غربی بلخ با مرکزیت شهر بلخ در سال ۹۲-۹۱ خورشیدی توسط عربها
گشوده شد. فاتح بلخ اسد قسری فرمان دار وقت خراسان بود. در پایان سده نخست
هجری، در همه گزارشها، فرمان دار منطقه بلخ را عرب و بلخ را در درون قلمرو عرب می‌
یعنیم. در گزارش‌های سال ۱۰۱ خورشیدی می‌خوانیم که اسد قسری هزاران خانوار گان
عرب را در بلخ اسکان داد (اینها را در منطقه پراوگان اسکان دادند که چندان از شهر بلخ
دور نبود) و اداره شهر بلخ را به بزرگ مردی از خاندان حکومت گردید و سپرده که نامش را
به عربی برمک نوشتند اند و اجازه داد که برملک مالیات‌های (باج و خراج) مردم بلخ را برای
بازسازی و اقدامات عمرانی در شهر بلخ به کار گیرد. در این زمان هنوز عربها به شرق بلخ
و منزه‌های کشور کنونی تاجیکستان نزدیک نشده بودند.

پس از قروپاشی شاهنشاهی ساسانی، در تاجیکستان کنونی کشوری مستقل
پدید آمده بود که آسر و شن نامیله می‌شد و پادشاه داشته، پادشاهی که لقبش "خور
خوره" بود (یعنی شکوه خورشید). شاه آسر و شن در این زمان کمی بود که نیای بزرگ
افشین معروف دوران ما مامون و معتصم عباسی است. پایتحث او نیز شهر آسر و شن در

کمشور اسرارویشنه بوده است. یعنی اسرارویشنه همچون بلخ، هم نام سرزمین بوده است هم نام شهر. (حنجی، امیر حسین، ۱۳۹۲، ص: ۵۹)

اسرارویشنه را باید تلفظ همسرویشنه دانست که عربها اسرارویشنه گفته‌اند. همسرویشنه تلفظ دیگر همسرویشنه است (جانشینی "خ" و "ا" در بسیاری از واژگان ایرانی یک امر معمولی است که در اینجا جای توضیح درباره اش نیست). دو لفظ همسرو و همسرو نیاز به توضیح ندارد، زیرا هر ایرانی معنای همسرو را می‌داند. شنیدن نیز اکنون ما هر زبان پارسی ذری آشیانه گوئیم، ولی در برخی گویش‌های زبان ایرانی با همین تلفظ "شنه" مانده است. در گویش لارستانیها نیز "شنه" است. عبارت "شنه شستن" (یعنی به آشیانه نشستن) در گویش لارستانیها یک عبارت معمولی و روزانه است. پس اسرارویشنه معنای تحت اللفظیش در زبان پارسی "آشیانه همسرو" و معنای لغویش "سرزمین همسروان" است.

اسرارویشنه و فرغانه تا پایان سده دوم هجری هر بیرون از قلمرو دولت عربی و در دست شهرباران بومی خودشان بودند.

شاو اسرارویشنه در نیمة دوم سده دوم هجری تا پایان این سده نامش کاووس خوارخوره بوده است، و او آخرین شاو اسرارویشنه است. او مَزداییسین پیرو مذهب میتراست بوده، پدرش و خودش نیایش گاو بزرگی برای مهر (میترا) ساخته بوده‌اند. این رامسعودی تاریخ نگار به ما خبر می‌دهد و می‌گوید که نیایش گاو مهر در اسرارویشنه نامش کاووسان بوده است. این نیایش گاو و مهر در اسرارویشنه تازمان خلیفه معتصم برپا بوده سپس عبده طاهر پوشنگی آن را به فرمان خلیفه معتصم ویران کرده است. (حنجی، امیر حسین، ۱۳۹۲، ص: ۵۸)

چنان که می‌دانیم، دین مَزداییسنه در زمان ساسانی سه مذهب داشته، یکی مذهب میتراست، دیگر مذهب آفری، و سوم مذهب ناهیدی. پیروان این سه مذهب پیرو آئین زرتشت بوده‌اند و دینشان مَزداییسنه بوده است. در جاهائی از ایران زمین این سه

مله‌ب در هم ادغام شده بوده و یکی از آنها دست برتر را داشته است؛ و در جاهائی نیز کی از این سه مله‌ب رواج داشته است. مثلاً در سیستان هر سه مله‌ب در هم بوده اند و در دوران دیرینه دست برتر از آن مله‌ب می‌ترانی بوده و در اواخر دوران ساسانی دست برتر از آن مله‌ب آفری بوده است (آن میری شمل ۱۹۸۳، ص: ۸۳). این را ما از اهمیت آفرگان گر کویه می‌دانیم. در پارس دو مله‌ب تاهیلی و آفری در هم بوده اند، و چنان که می‌دانیم خاندان لردشیر با پکان متولی تیاپش گاو تاهید بوده اند و مله‌ب آفری نیز داشته اند. در آفر بایجان و آلان (آران) تنها مله‌ب آفری رواج داشته است و از دو مله‌ب دیگر خبری نیست.

بخشی دیگر از کشور تاجیکستان کتونی شامل سرزمین قرغانه بوده است. پاره ائی از قرغانه نیز گفتیم که در یرون کشور تاجیکستان است. در قرغانه نیز همچون اسرورشنه پس از قروپاشی شاهنشاهی ساسانی پادشاهی مستقل تشکیل شد. شاه قرغانه لقبش "آخشاپد" بوده است.

قرغانه نیز همچون اسرورشنه تا پایان سده سوم هجری یرون از قلمرو دولت عربی ماند، و تلاش‌هایی که عربها از او اخیر سده تحصیت هجری به بعد برای دست یابی برای سرزمین انحصار داده بودند تا کام شده بود.

عبدالا پسر طاهر پوشنگی (معروف به طاهر ذوالیمین) که در زمان ما مون جانشین پادرش و فرمان دار ایران شد تلاش‌های بی‌گیری برای تصرف قرغانه و اسرورشنه به کار برد. او از خاندانی از منطقه هرات بود و پیشینه چهار نسل مسلمان و مولاکری برای عربهای خراسان را در کارنامه داشت. او اندک اندک از اطراف غربی قرغانه و اسرورشنه می‌کاست و به قلمرو خودش می‌افزود تا سرانجام در درده تحصیت سده سوم هجری توانست که هردو کشور را ضمیمه حاکمیت اسلامی خویش کند. کاوس خور خوره در آخرین لشکر کشی بزرگ او شکست پافت و دستگیر و به بغلاد فرستاده شد (فریدون

آزاد، ۱۳۸۹، ص: ۳۰۲).

روشه‌لغوی نام تاجیکستان

تاجیکستان نامی نوین و ساختگی است که روسها چندی پس از اشغال این سرزمین بروی این کوهن دیار تهادند. "تاجیکستان" هیچ گاه نام یک سرزمین نبوده است. ولی این نام را روسها از کدام گنج تاریخ و ناشناخته بیرون کشیدند و بر این سرزمین نهادند؟

تاجیکستان یعنی "سرزمین قوم تاجیک". تاجیک تلفظ تورکی و لاره "تازیک" (بالغ) است. تازیک که اکنون "تازی" گوئیم معادل لاره عربی "غازی" است. غازی کسی است که برای تاراج گریه آبادیها می‌تازد (حمله می‌کند). ایرانیان در آغازه‌های تاخت و تاز عربهای مسلمان به قلمرو شاهنشاهی ساسانی در عراق به آنها "تازیک" گفتند، زیرا برای تاراج گریه آبادیهای عراق می‌تازیدند (حمله می‌کردند). این نام با گسترش تارش‌های عربها به درون ایران زمین فراگیر شد و ایرانیان به عربهای جهاد گر "تازیگان" می‌گفتند (بالغ). نحسین خبر مکروب درباره به کار برده شدن این نام توسط ایرانیان درباره تازش عربها به سال ۸۵ خورشیدی به شهر بلخ است که در عبارت "ای مرد تازیک" می‌بینیم. این عبارت در تاریخ طبری که به زبان عربی نوشته شده است به شکل "ای مرد تازی" آمده است و از زبان یک زن از اشرافی ترین محاذان بلخ است که مجاهدان عرب پس از تصرف شهر به همراه زنان و دختران بسیاری از خانه‌ها بیرون کشیده و کنیز خوبیش کرده و مورد تحاول قرار داده اند، و دلستاني دارد. (زرین کوب، ۱۳۳۰، ص: ۱۱۸)

با این تعبیر لفظی "تازیک" معنای "دشمن متحاوز به ایران و ایرانی" را می‌دهد. ولی چرا و چه زمانی این لفظ به شکل "تاجیک" و "تاجیک" بر ایرانیان شرقی اطلاق شد و سپس عمومیت یافت؟ برای پاسخ به این پرسش، ما گزارش تاریخی در دست تداریم تا با تکیه بر آن سخن بگوئیم. ولی چون که می‌دانیم که تورکان بعد از این لفظ را بر ایرانیان

اطلاقی کردند، می‌توانیم که از گزارش‌های مربوط به رخدادهای دیگر تاریخ ایران شرقی
ملا بگیریم.

عربهای سال ۹۳-۹۴ خورشیدی فتوحاتشان در ایران شرقی را به پایان رساندند
و دامنه قلمروشان از پل سو در منطقه بلخ تا زدیکی مرزهای غربی تاجیکستان کوئی
رسید و از سوی دیگر زمینهای شرقی سمرکند در بیابانهای غربی سیردریا، و از سوی
دیگر تا خوارزم. اکنون سراسر سفدو خوارزم از نظر اسمی در قلمرو عرب قرار می‌
گرفت. آخشايد سمرکند (شاو نیمه شرقی سعد) و بخارا خداه (حاکم نیمه غربی سعد) و
خوارزم شاه در پیمانهای که با فرمان دار عرب خراسان بسته بودند با ج گزاری به عرب را
پذیرفته بودند. اگرچه هنوز سفدو خوارزم ضمیمه قلمرو عربی نشه بودند بل که
امورشان در دست حکومت گران ایرانی (آخشايد و بخارا خدا و خوارزم شاه) بود ولی
قلمرو اسمی حاکمیت عربی در شرق سمرکند در آن سوی رود سیردریا و نیز در بیابانهای
غربی خوارزم در فراسوی غربی رود آمودریا با تورکستان همسایه می‌شد. در آن سال
برای تخصیص بار میان حاکمیت عرب در ایران و پادشاهی کاشغر رابطه سفارت برقرار شد
و این در آخرین سال عمر حجاج نقی. فرمان دار وقت عراق و ایران بود. این رابطه نیز به
توسط قییه ابن مسیم باهله برقرار شد که فرمان دو جهاد گران عرب در ایران شرقی با
مرکزیت مرو بود و عنوان فرمان دار خراسان (والی خراسان) را داشت. (زربن کلک
۱۹۶۳، ص: ۱۰۴) درباره اعضای هیات سفلت که از جانب قییه برای مذاکره با شاه
کاشغر فرستاده شدند گزارشی در دست نیست، ولی توان پنداشت که از ایرانیان شرقی و
عربهای دوزبانه بوده اند. عربهای دوزبانه عربهای بودند که زبان ایرانی می‌دانستند و از
نسلهای دوم و سوم عربهای حاجیکر شده در ایران شرقی بودند، و چون که در شهرها و
آبادیهای ایرانی به دنیا آمده و در کنار ایرانیان بزرگ شده بودند زبان ایرانی را به روانی می‌
دانستند. این موضوعی است که ما از بازخوانی لایه‌لای سطور گزارش‌های تاریخی می-

توانیم بیرون بکشیم. مثلاً درباره فارسی زبان شدن عربهای حاکم شده در ایران شرقی، از گزارشی که مربوط به سال ۱۰۵ خورشیدی است می‌بینیم که اسد قسری، فرمان دار وقت ایران شرقی با مرکزیت بلخ، باشکست از ختلان برگشته است، و بجهه‌های عربهای بلخ به پیشوای آنها رقه اند و تصنیفی به زبان فارسی می‌خواند که در آن می‌گویند "از ختلان آمدی، بروتباه آمدی، زارونزل آمدی". این عبارت را طبری به شکل اصلی آورده است. این را بجهه‌های عربهای بلخ به پلران و خویشان خودشان می‌گفته اند زیرا برای تراج گری رفته بوده و با دست خالی برگشته بوده اند. نزد عربها عیوب ازرگی بوده که عرب جهادگر مسلمان برای تراج به سرزمینی که "دیار کافران" می‌نامیدند لشکر بکشد و با دست خالی برگرد و کالاهای وزنان بجهه‌های تراج شده را با خودش نه آورد.

در گزارش دیگری که مربوط به حشنه مهرگان سال ۱۱۷ خورشیدی در شهر بلخ است می‌بینیم که کلانتری هیات دهگانان (یعنی اشراف) خراسان در حضور اسد قسری، فرمان دار وقت خراسان، سخن رانی ظی می‌کنندی آن که سخترانی او برای اسد قسری یا عربهای محلس او ترجمه شود.

سپس در گزارش رخدادهای ده سال بعد می‌بینیم که عربهای خراسان که در نهضت ضد اموی ابو مسلم خراسانی شرکت دارند همگی شان به زبان ایرانی سخن می‌گویند و لقب "ابناء" (یعنی فرزندان) دارند که به معنای "عربزادگان" است. "ابناء" به عربهایی در خراسان گفته می‌شود که زبان پارسی نزدی را به روانی سخن می‌گفتند و اتسابشان نه به قبیله پدر بل که به زیست گاهشان بود (همجون: مروی، مروودی، هروی، یرمذی، نیشاپوری، بلخی، بخاری، توسی، و امثال اینها).

منظور آن که در دهه پایانی سده نخست هجری تورکان همسایه شرقی و شمالی ایران زمین با مردمی رویه رو شدند که با آنها به زبان ایرانی سخن می‌گفتند ولی ایرانی نبودند و تورکان می‌دانستند که "تازیگ" استند زیرا نام تازیگ را از ایرانیان همسایه شان با

از بزرگان ایرانی که به تورکستان می‌گریختند شنیده بودند. در آینده که عموم عربهای جاگیر شده در این سرزمینها ایرانی زبان شدند رخدادها به گونه‌ئی به پیش‌رفت که تورکان اطراف مرزهای شرقی و شمالی ایران زمین به همه کسانی که به زبان ایرانی سخن می‌گفتند "تاجیک" گفته‌شد.

در نیمه دوم سده چهارم هجری به سبب تضعیف شدن امارت سامانی تورکان اطراف مرزهای شرقی و شمالی ما سرزمینهای ایرانی سعد و خوارزم را مورد تاخت و تاز قرار داند، و سرانجام در اوایل دهه ۳۷۰ خورشیدی سعد در یک خوش بزرگ صد هزاری تورکان به اشغال تورکانی درآمد که امارت سامانی را وراثت‌داشتند و در سعد تشکیل نوعی سلطنت تورکی دادند. این تورکها ایرانیان در سعد و خوارزم و سرزمینهای هم‌سایه جنوی و غربی خویش را تاجیک نامیدند. از آن زمان بود که "تورک و تاجیک" متداول شد که تا امروز مانده است. (فلاح تزاد، ۱۳۷۲، ص: ۱۲۳)

این را نیز بگوییم که لفظ "تاجیک" در پیوند نیست با "تات" و "چیک" که گویا، دو لفظ مغولی است و بعدها فرمیان تورکان جاگیر شده در آناتولی رواج یافت و "تات چیک" و "تات چیک لر" را از آن ساختند. "تات چیک" یک لفظ اهانت آمیز است، ولی در لفظ "تاجیک" هیچ اهانتی تهفته نیست و لفظ معمولی بوده است که تورکان حاکم شده بر ایران در دوره‌های گوناگون برای ایرانیان به کار برداشتند و ایرانیان نیز در پیوندانشان با این تورکان درباره خودشان به کار برداشتند و گفتند و نوشتمند، حتاً لفظ "تاجیکیه" را از آن ساختند و نوشتمند و در کتابها برای ما مانده است. "تات" و "تات چیک" تا پیش از وارد شدن قزلباشان صفوی از آناتولی به خرون ایران شناخته نبوده است و ما هیچ اثری از آن در ایران نمی‌بینیم. یعنی این واژه با آنها به ایران آورده شده ولی در ایران عمومیت نیافرته و فقط بر مردمانی اطلاق شده است که توسط قزلباشان زیر فشارهای سخت بوده اند و از سرزمینهای بومی خودشان تارانده می‌شده اند. مردمی که با نام قوم تات در کشور

آفریای‌جان کوتی و جاهانی از خراسان پراکنده استند ایرانی اندوزیان ایرانی دارند. همین سبب شده که کسانی دو لفظ تاجیک و تات را یکی پندراند، ولی این خطأ است. کسانی که پنداشته‌اند تاجیک به معنای غیر‌تورک زبان است و بر ایرانی و غیر ایرانی اطلاق می‌شود نیز پندران حطا است؛ زیرا ما در جانی ندیده ایم که تورکها مردمی غیر ایرانی را تاجیک نامیده باشند. هیچ نامی رانمی شود که بی تکیه بر داده‌های تاریخی و بر اساس پندران معنا کرد. مردمی که باتام قوم تات در کشور آذربایجان می‌زیند تنها بومیان آن سرزمین استند که تورکان جاگیر شده در آن سرزمین هنوز پس از چند صد سال توانسته اند که آنان را تورک کنند در حالی که عمله بومیان آذربایجان را تورک کرده‌اند.

روند (پرسه) تورک‌زبان شلن مردم آذربایجان نیز همچون روند تورک‌زبان شلن بومیان سرزمینهای سعد و خوارزم داستان درازی دارد که زیر قشار جماعت‌تورک جاگیر شده و حاکم شده بر این سرزمینها انجام گرفته است، و جای سخن درباره اش در این دفتر نیست. هنوز هم روند تورک‌سازی ایرانیان بومی بازمانده در کشورهای آذربایجان اوزبکستان توسط دولتهای آن کشورها به طور سیستماتیک دنبال می‌شود. هنوز هم بومیان ایرانی در کشورهای آذربایجان و اوزبکستان هستند که هویت ایرانی خویش را در شرایط سخت و دشواری نگاه داشته‌اند، همچنان که گردان ایرانی در کشور تورکیه زیر قشارهای سخت و دشوار برنامه تورک‌سازی دولت تورکیه از هویت خودشان جانانه و بادادن خون خویش پاس داری کرده‌اند و می‌کنند و خواهند کرد.

به هر حال، از زمانی که لفظ "تاجیک" پدید آمد تا هنگامی که روسها نام ساختگی تاجیکستان را به دهف خاصی بر این کشور تازه ساز نهادند هیچ سرزمینی نام تاجیکستان نداشته است. روسها نام تاجیکستان را در برایر نام تورکستان متناول کردند. محل سخن در این باره در این مکتبا نیست؛ ولی همین اندازه اشاره کنم که، از آن‌جا که "تاجیکستان" به معنای سرزمینهای ایرانی زبان در شرق ایران زمین است، سمرکند و بخارا

تاترمهذ و سرزمینهای پشت مرزهای شمالی افغانستان در کشور کنونی تاجیکستان در کشور کنونی اوزبکستان نیز تاجیکستان (معنی سرزمین تاجیکان) است نه همین کشور کنونی تاجیکستان. در این مفهوم، "تاجیکستان" بخش ایرانی زبان مانده تیمه جنوبی کشور اوزبکستان در منطقه بخارا و سمرکند و ترمذ را نیز دربر می گیرد.

پادداشت‌ها و کتابشناسی منابع:

- آن میری شمال "بازخوانی کتبیه‌های هخامنشی عهد داریوش" گوتنبرگ ۱۹۸۱ م
- آن میری شمال "تاریخ ساسانیان" ۳ جلد گوتنبرگ ۱۹۸۳ م
- انوش راوید "تاریخ و جغرافیایی تاریخی ایران" نشر قلم ۱۳۸۴ ش
- برتلس، یوسکی ادولار دیج "تاریخ ادبیات فارسی- تاجیکی" مترجم دکتر سیروس ایزدی، تهران ۱۳۸۵ ش
- برجیان، حبیب "جمعیت شناسی جمهوری تاجیکستان" مقاله‌ای در ایران شناخت، انجمن ایران شناسان کشورهای مشترک المنافع و قفقاز، تهران ۱۳۷۵ ش
- خنجری، امیرحسین "پژوهشی در روند مهاجرت آرائیان" نشر لار ۱۳۸۴ ش
- خنجری، امیرحسین "دانستان مازیار و مردادیج" نشر لار ۱۳۹۲ ش
- خنجری، امیرحسین "بازخوانی تاریخ ایران" ۳ جلد، نشر لار، نشر لار، ۱۳۸۵ ش
- زربن کلک، محی الدین "مرو و خراسان" انتشارات کابل ۱۹۶۳ م
- زربن کوب، عبدالحسین "دو قرن سکوت" امیر کبیر ۱۳۳۰ ش
- زی، امان الله احمد "تاریخ در آئینه افغان" نشر کابل ۱۹۹۸ م
- فردیج نیجه "زرتشت و تاریخ" امیر کبیر ۱۳۸۷ ش
- قلاح نژاد، رضا "تاریخ سامانیان و غزنویان" نشر ققنوس ۱۳۷۲ ش
- فریدون آزاد "تاریخ هرات" انتشارات آر ۱۳۸۹ ش
- م-رقیعی، موجتasser "آذربایجان ادبیاتی تاریخی"، بیرنچی، جلد ۶، باکو ۱۹۴۳ م

۱۵۴ دکتر فلیحه زهراء کاظمی / اهمیت و نقش سرزمین های شرقی در امپراتوری های باستانی پرس

- هاشم رضی "قرنهنگ نامهای اوستا (قرنهنگ اعلام اوستا)" تهران، فروهر، ۳، ج ۶، ۱۳۴۶ ش
 - و-و- استرووه "زادگاه دین زرتشت" تهران ۱۹۴۸ م
 - و-و- استرووه "اخبار تاریخ باستان" تهران ۱۹۵۸ م
-

معرقی و بررسی شعر سرایی قلوسی میرزا مظہر جان جانان**کلمه اختصاری**

دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی، دانشکده حاوارشناسی

دانشگاونجاح لاهور- پاکستان

چکیده:

میرزا مظہر جان جانان شاعر اردو و فارسی، ادیب و عارف نقشبندی مجددی پرجسته سده ۱۲ هجری قمری / ۱۸۱۱ میلادی در شبہ قارہ است، او در ۱۷۰۰/۱۱۱۱ ق در بیک خانوادہ دولتمردان و صاحب علم و عرفان در کالا با غزیدیک مالوہ در شبہ قارہ به دنیا آمد، پدر و پدر پر کش در دربارهای شاهی تیموریان دارای منصب‌ها جا کر بودند، میرزا مظہر پس از کسب دانش‌های مقدماتی و هنرهای سپاه کری و رزمی در خانواده قرآن مجید را ترد حافظ غلام رسول دھلوی و علوم دیگر دینی و عرفانی نزد حاجی محمد افضل خواند، او در ۱۷۸۱/۱۱۹۵ ق در دھلی کشته و همانجا مدفون شد، او به اردو و فارسی شعر سروده است و شعر شاعران فارسی را به عنوان "خریطہ جواہر" انتخاب کرده است، در این مقاله علاوه بر معرفی آثار به بررسی جاگاه شعر سرایی فارسی وی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: میرزا مظہر جان جانان، شعر سرایی فارسی در شبہ قارہ، خریطہ جواہر، انتخاب شعری فارسی، سلسۀ عرفانی نقشبندی مجلدی در شبہ قاره، تاریخ ادبیات فارسی در شبہ قاره.

شمس الدین حبیب الله جان حاتان فرزند میرزا جانی پسر عبدالسبحان

فرزند محمد امان عارف نقشبندی مجددی، ادیب، شاعر فارسی و اردو در شبهه قاره است. نسبش به نوزده واسطه به محمد حنیفه و ۲۸ واسطه به حضرت علی می بیوتساد- نسبش را نعیم الله به رائجی در "ุมولات مظہریه" که یکی از منابع درباره میرزا مظہر جان حاتان است، بدین گونه درج کرده است: "میرزا جان حاتان بن میرزا عبدالسبحان بن میرزا محمد امان بن شاه بابا بن سلطان بن امیر غلام محمد بن امیر محمد بن خواجه رستم شاه بن امیر کمال الدین امیر بابا خان". از زیارت‌نش امیر بابا خان قاچشال با همایون پادشاه تیموری (۹۳۷- ۱۰۱۴ق/ ۱۵۳۰- ۱۵۵۶م) در بازگشت، پس از جلای وطن به ایران در دوره صفوی، به شبهه قاره به همراهی او به آن دیوار رفت. او پس از مرگ همایون با دربار فرزندش اکبر پادشاه (۱۰۳۷- ۱۰۱۴ق/ ۱۵۵۶- ۱۶۰۵م) پیوست و در جنگ‌های اکبر با دشمنانش شرکت حست که حتی در بعضی از این جنگ‌ها خود اکبر نیز شرکت داشت. میرزا جان، پدر مظہر از منصب داران اورنگ زیب بود و به همراه او به دکن رفت. او در ۱۱۰ق از دربارش کناره گرفت و از دکن به اکبر آباد راه‌سپار شد.

میرزا مظہر در راه اکبر آباد در کالا باع نزدیک مالوہ به دنیا آمد. درباره تاریخ تولدش در شرح حال نویسان و تذکره نگاران اختلاف است، که یکی از اسباب این اختلاف نوشته خودش در یک نامه است؛ اما اغلب پژوهشگران بر آن اند که او در ۱۱۱ق/ ۱۷۰۰م در یک خانواده صاحب علم و عرفان و دولتمرد به دنیا آمد.

(برای اطلاعات بیشتر درباره تاریخ، تولد میرزا مظہر جان جانان و اختلاف در آن راک: قریشی، عبدالرزاق، میرزا مظہر جان جانان اور آن کا کلام، صص ۲۶-۲۹).
چنانکہ پدر و پدر بزرگش در دربارهای شاهی دارای منصب و حاکمیت بودند. مادر بزرگش دختر اسد خان وزیر بود و در خانه درس "مثنوی معنوی" مولانا می داد.
پدرش میرزا جان پس از وابستگی چند ساله با دربار اورنگ زیب از او ناراحت شده و ترک دربار کرد و دیگر تمام عمر در ریاست و مجاہدنه به سر بردا و در ۱۱۳۰ق/وفات یافت.

در باره نام گناری مظہر نیز داستان جالبی نقل شده است چنانکه: "مطابق دستور رائج دربار هر وقتی هم که یکی از امیران بزرگ و غیره صاحب فرزندی می شد، به پادشاه اطلاع می داد تا از اسم بگذرد و یا نام های که از خانواده در نظر گرفته شده بود، یکی از آنها را خود پادشاه انتخاب می کرد، زیرا این امر سبب عمق روابط و صمیمیت میان پادشاه و امیران می شد. از آنها که میرزا جان نیز در دربار می بوده هر چند موقع تولد فرزندش آن را ترک کرده بود، به اورنگ زیب از ولادت فرزند در خانه میرزا جان خبر دادند. او گفت که چون اسم پسر پسر میرزا جان است، پس ما "جان جان" نامش گذاشتیم. عامه مردم در زندگی وی آن را به "جان جانان" تغییر دادند. چنانچه خود میرزا در نامه هایش خود را "جان جانان" نام می داد و در آنها همان را درج می کرد. (به رائجی، مولوی نعیم اللہ، بشارات مظہریہ، ۱۱۸؛ همو، معمولات مظہریہ، ص ۶؛ غلام علی، شاه، مقامات مظہریہ، ص ۴، عقد ثریاء،

ص ۵۵؛ کلمات طیبات، ص ۱۲؛ آزاد بلگرامی، سرو آزاد، ص ۵؛ قریشی، عبدالرزاق، میرزا مظہر حان حنان اور ان کا کلام، صص ۲۶-۲۹). مظہر خودش در بارہ نامش در یک بیت بدین گونه ساخته است:

ز تأییر محبت در دلش کردیم حامظہر به جا بائشدا اگر خوانند یلان حان حان مارا
میرزا مظہر تحصیلات مقدماتی از قبیل رسائل فارسی در آگرہ، جائی که
پدرش زندگی می کرد، از پدرش فرا گرفت و نیز هنر سپاه گری و فتون حنگی و
آداب دربار پاد گرفست. او قرآن مجید را از حافظ غلام رسول دہلوی شاگرد شیخ
عبدالمحالق مصری خواندو نیز از همراه تجوید فرا گرفت. پس از مرگ پدرش در ۱۶
سالگیش حدیث، تفسیر و علم مبسوط از حاجی محمد افضل آموخت، علاوه بر
استعداد مذکور از دیگران نیز کسب دانش کرد. و تا مدتی در تدریس علوم ظاهري
مشغول بوده است. چون به درون گراید، از ظاهر دوری اختیار کرد. در ابتدا به شیخ
سور محمد بنايونی (در گذشته: ۱۳۵) از مشائیخ نقشبندی و خلیفه شیخ سیف
الدین بن معصوم سرهندي دست ارادت داد و نزدیک چهار سال در خدمت وی بوده
از او اجازه ارشاد گرفت و تا شش سال بعد از مرگش مجاور خانقاہش بوده است.
مظہر پس از آن نزد شیخ محمد افضل سیالکوتی (در گذشته: ۱۴۶) "مطولاً"
دانست ارادت خواندار از حدیث فرا گرفت و مدتی در تدریس آن مشغول ماند. سپس
دانست ارادت به شیخ سعد الله دہلوی (در گذشته: ۱۵۲) خلیفه نامدار محمد
صادیق فرزند محمد معصوم سرهندي (در گذشته: ۱۳۱) داد و نزدیک ۱۲

سال در خدمت او بوده است. او پس از مرگ حافظ سعد الله به حلقة ارادت شیخ محمد عابد سنامی از خلیفه های شیعی عبدالاحد سرہندي (در گذشته: ۱۲۷) پیوست و پس از فوت شدن ایشان در دهانی بر مسند ارشاد نشست و به رهنمایی ارادتمندان پرداخت. او از آنجا که به پیرو نقشبندیه بود به گسترش آن سلسله توجه فراوان داد که در نتیجه تلاش های صعیمانه او این سلسله در دور ترین نقاط هند رواج پیدا کرد و شار فراوانی از عامة مردم به این سلسله پیوستند که از میان آنان می توان به ویژه از رو همکارها ذکر کرد. او برای اشاعت طریق نقشبندی در پیرانه سالی هم به مسافرت هارفت که میان آنها مسافرتی به امر و همراه مراد آباد، شاهجهان پور، برسیلی، سنبهل و پانی پت قابل ذکر است. در این مسافرت ها عدد زیادی از مردم به سلسله عرفانی نقشبندیه پیوستند و برای توسعه آن تلاش کردند.

مظہر حماں جماں در ۷ محرم روز چهارشنبه سال ۱۱۹۵ق / ۳ ژانویه ۱۷۸۱م از دست یک مردی ناشناس تندرو مذهبی که سه نفر را همراه داشت، با گلوله اش به شدت مجروح شد و پس از دو روز نزدیک غروب روز شنبه ۱۰ محرم ۱۱۹۵ق / ۶ ژانویه ۱۷۸۱م در هشتاد سالگی کشته شد. (قریشی، عبدالعزاق، میرزا مظہر اور ان کا کلام، صص ۶۲.۵۹ - ۶۴.۵۸؛ بزرگ، مظہر دہلوی، صص ۲۳۸۴ - ۲۳۸۵؛ اردو دائرة معارف اسلام ذیل مدخل مظہر حماں جماں). مریدان و ارادتمندانش سعی کردند که نام و نشانی از

حمله کنندگان از او بگیرند تا قصاصش گرفته شود؛ ولی او آنان را معاف کرد و خونش را بمحضی دید. بینتی از خود میرزا مظہر حان حاتان این وضع را بهتر شرح می

دهد:

بنا کردند خوش رسمی به خاک و خون غلطیدن
خدار حمت کند این عاشقان پاک طینت را
بیست دیگر زیر مظہر در بیان روشن زندگیش که دشمنان را هم معاف می
کرد قابل توجه است :

آن کشته هیچ حق محبت ادا نکرد کن ز بهیر دست و بازوی قاتل دعا نکرد
شاعران معروف آن روزگار میر قمر الدین منت و غلام علی آزاد بلگرامی
بسال ترتیب بیت هایی سروده اند که از آنها سال در گذشت حضرت حان حاتان
استخراج می شود:

منت :

هست حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عاش حمیداً مات شهیداً سال وفات میرزا مظہر = ۱۱۹۵
آزاد بلگرامی:

میرزا مظہر سخن سنج شهید
حشیر او بانور چشم

روز عاشوره از جهان مظلوم رفت

گفته شد تاریخ "حسن الخاتمه" = ۱۱۹۵ق

میرزا مظہر حان جاتان درباره حای دفنش خیلی صریح وصیت کرده بود که : "منکوحة من از من درخواست کرده بود که تدبیر امور اخروی خود را برای او و گذارم... من هم این معنی را با قرار زبانی قبول کرده بودم، اما در آن ایام مستوره قطعه زمینی در مملکت خود نداشت، الحاصل پاک منزل خوبی خرید کرده است و من به جان از آن بقوعه بیزارم. اگر خواهد که مرا در آنجا مبلون سازد بر دوستان فقیر به حکم حق دوستی واجب است که هرگز تجویز ننمایند، بعد از این هر جا که میسر آید، مرضی او مرعی دارند و بیرون ترکمان دروازه مناسب تر است." ولی با وجود این مرزا را همان جایی که او منع کرده بود، به خاک سپردند با این توجیه که از آنجا که وصیت نامه پیش قاضی ثناء الله پانی پتی بود که هنگام مرگ میرزا مظہر در دهلي نبود و در بسی اطلاعی این کواربه عمل آمد، دوم این که در آنجا با این نیت دفنش کردند که بعد از رویت وصیت نامه جسدش را به آنجا انتقال خواهند داد، که پس از دیدن وصیت به سبب جلوگیری خود مظہر حان جاتان در رویا دیگر جسدش همانجا ماند (به رائجی، مولوی نعیم اللہ، معمولات مظہریہ، صص ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۵، ۱۴۵، بشارة مظہریہ، ورق ۱۴۵ ب، غلام علی، شاه، مقامات مظہری، ص ۶۱؛ قریشی، عبدالعزیز، میرزا مظہر اور ان کا کلام، صص ۶۰-۶۲).

ساختمان خانقاہش میان سال های ۱۷۹۱ و ۱۷۹۲ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۵ م

به تلاش‌های یکی از خلیفه‌هایش مولوی نعیم‌الله به رائجی ساخته شد. شرح حال
نویسان او از درج پودن بیت زیر خود مظہر بر قبر تعویذش اطلاع داده اند:

به لوحِ تسبیت من بالقدار غیب تحریری که اون مقتول را حزبی گاهی نیست تقصیری
میرزا جانِ جانان یک عارف دانشمند، صوفی صافی و ادیب کامل عبار بود.

از آنچه که در جوانی "تلارِ الْذِيَا" شده بود و بیشتر او قاتش به ریاضت، مجاہده و
ذکرِ خدا به سرمی رفت، او پس از گذراندن سه سال پیاپی در خدمت و کسبِ
فیض از عارفان، صوفیان و عالمان معروف به مسند ارشاد نشستمیرزا مظہر زبان
اردو و فارسی در نظم و نثر آثار بسیار به جا مانده است که به راهنمایی و رشد و
هدایت میریان و شاگردان به سر کرد، سفرهای طولانی و پیاپی برای گسترش
سلسله عرفانیش نیز وقت بیشتر او را می‌گرفت، با وجود این که ذوق و علاقه‌مندی
فراوان به عالم و دانش داشت، نتوانست به نوشتن کتاب و مطالب توجه کند. چنان‌که
او ذوق فراوان و علاقه عمیق به شعر خوانی و سرودن آن داشت، بعضی اوقات شعر
می‌سرود و عاطفها و احساسات خود را به زبان شعر عرضه می‌کرد. شرح آثار میرزا
مظہر حانِ جانان بدینگونه است:

آثار:

۱ - دیوانِ شعری:

مسح‌مروعه سروده‌های فارسی مظہر حنوداً دارای یک هزار بیت غزل، ۱۰
رباعی، دو مخمسم، یک و اسوخت، و دو مثنوی بسیار کوتاه است. این دیوان نحسین
بار در ۱۲۷۱ق از چاپخانه مصطفایی در کاپور چاپ سنگی شد. صاحب چاپخانه
در پایمان متن درباره این چاپ مطالبی بدینگونه درج کرده است: "در مطبع مشهور

نزدیک و دور یعنی مطبع مصطفایی واقع کاتپور در شهر ذی قعده ۱۲۷۱ق روح افزای کالبد انطباع گردیده، کحل الجواهر مشتاقان گردید“.

هر چند دیوان شعری میرزا مظہر جان جانان یک بار از چاپخانه محتبای و چند بار با استفاده از همان چاپ سنگی تجدید چاپ شده است، اما از آنجا که نه این چاپ مقلعه‌ای در شرح حال، معرفی آثار و بررسی درباره حایگاه میرزا مظہر جان جانان دارد و نه در آن از نسخه‌های خطی دیوان شعر میرزا استفاده شده و نه هیچ ترتیب در متن اشعار مورد استفاده قرار گرفت، این چاپ هم حایگاه یک نسخه خطی دارد و نیاز آن بود که با استفاده از نسخه‌های خطی در دست در کتاب خانه‌ای مختلف دیوان شعری میرزا مظہر جان جانان استفاده شده، با رعایت معیار رایج در تصحیح متون شعری فارسی یک متن کاملاً مستند ع معتبر تهیه و عرضه شود. برای برآوردن این نیاز مذکور با گردآوری و استفاده از چند نسخه خوب دیوان مظہرو در نظر داشتن مطالب چاپ سنگی متن مستند و معتبر آماده شده است.

۲ - خریطة جواهر : مجموعه شعری که در بردارنده انتخاب و گردیده شاعران فارسی معروف ایران، افغانستان، پاکستان و آسیای میانه است که میرزا مظہر جان جانان با استفاده از ذوق خوب شعری خود گزینش کرده در مجموعه درج کرد و آن را "خریطة جواهر" نامید. در این مجموعه علاوه بر انتخاب شاعران دیگر فارسی، مظہر شعر خود را نیز درج کرده است. این انتخاب شعری از این که نشانگر روحیه حضور مظہر جانان است، بسیار ارزش و اهمیت دارد. خریطة جواهر هم به طور مستقل و هم به طور ضمیمه دیوان شعری میرزا مظہر چندین بار از هندو پاکستان

چاپ سنگی شده است. تحسین چاپ سنگی این مجموعه ضمیمه دیوان شعری است که در ۱۲۷۱ق از چاپخانه مصطفایی از کاتپور چاپ شده است. ناشر چاپ سنگی صاحب چاپخانه مصطفایی در پایان مجموعه در شرح این خریطة جواهر و چاپ سنگی آن بدينگونه مطالب درج کرده است:

”حسناب شان“ (پعنی میرزا مظہر جان جاتان در ایام شباب ازدواجین اساتذه الشفاط فرموده بودند و به کمال طوع رغبت علی الدوام نصب العین می داشتند و نسخه مذکور اکثرها به خدمت شاه غلام علی صاحب می بود، استعارة به دست آورده‌هم فوز عظیم پنداشت و رقم مراد بر لوحه دل نگاشت. چون اشاعت آن گوهر یکتا برای احتظاظ ارباب مناق به مضمون؛ مصرع :

که حلوانه تنها نبایست خورد
مرکوز خاطر فاتر گردید، به عنایت الهی آن تمنا هم آغوش حصول هشت و
دیوان موصوف مع ضمیمه آن به اهتمام احقر حالیه طبع پوشید.“ (قریشی، عبدالرزاق،
میرزا مظہر جان جاتان اور آن کا کلام، صص ۱۲۴ - ۱۲۸).

۳- رقعت کرامت سعادت:

مجموعه نامه‌های میرزا مظہر جانا جاتان است.

۴- کلمات طیّات:

مجموعه دیگر نامه‌های میرزا مظہر جان جاتان به زبان فارسی است. در این مجموعه ۸۸ نامه هاست که همه آنها به مریدان وی نوشته شده است. البته در آن چندین ملغوظ حضرت جان جاتان نیز وجود دارد (قریشی، عبدالرزاق، میرزا مظہر اور آن کا کلام، ص ۱۲۵).

۵- مکاتیب میرزا مظہر:

سومین مجموعه نامه های میرزا مظہر که دارای ۱۴۷ نامه هاست به زبان فارسی، ه، این نامه ها خطاب به قاضه ثنا الله پانی پتی، یکی از عارفان معاصر میرزا جان جهان است. این نامه ها اغلب در آخرین سال های زندگی میرزا مظہر نوشته شده است و اغلب مربوط به وقایع و امور شخصی میرزا جان جهان است (قریشی، عبدالرزاق، میرزا مظہر اور آن کا کلام، ص ۱۲۵).

۶- شعر لردوی میرزا مظہر:

هر چند میرزا مظہر جان جهان دیوان مستقل شعر اردو به پادگار نگاشته و گاه گاهی به اردو شعر می سروده است و تعداد اندکی از شعر اردوی وی در تذکره ها و بیاض ها وجود داشت که از نظر کیفیت بسیار عالی و زیبا است. عبدالرزاق قریشی (میرزا مظہر جان جهان اور آن کا کلام، صص ۲۰۷- ۲۱۸) اشعار اردو میرزا از تذکره ها، بیاض ها و کتاب های مختلف گرد آوری کرده است.

شعر سرایی فارسی میرزا مظہر جان جهان:

میرزا مظہر هر چند به عنوان پیک عارف، صوفی و دانشمند معروف شده است، ولی او بی گمان یک شاعر بر جسته زبان فارسی است که تذکره تویسان، نقادان و ادب دوستان از وی بسیار ستائش کرده اند. غلام علی آزاد بلگرامی، (سرود آزاد، ص ۲۳۲) او را: "به اقتضای اسم روح الروح معنی پروری، ذو عروسی مقال را به مشاطگی ذهنی طرز تازه و تصویر خیال را به تردستی فکرش حسن بی اندازه شعله اندازش آتش زن خمر من ها و شوخي اندیاش شور افگن انجمن ها"، گفته است. به نظر قدرت الله شوق (تکملة الشعرا، صص ۱۵- ۱۷) او: "سخنوری بود نزارک خیال، خوش مقال". به گفته افضل بیان قماقشال (تحفة الشعرا، صص

....) در ساره میرزا جان جهان گفته است که: "در فکر عدیم المثال و کلامش همه پُر از درد و حال است." (برای اطلاعات بیشتر درباره حایگاه والای شعر سرایی میرزا مظہر جان جهان راک به: قریشی، عبدالرزاق، میرزا مظہر اور آن کا کلام، صص ۲۱۸-۲۱۴).

میرزا مظہر جان جهان از آنچا که عاشق صادق و صوفی صافی بود، لذت آشنای باده عرفان بود و ادای حسن راحوب درک می کرد. او در شعر گویی به راست روی و راستی می پرداخت. شعرش عکس خوب و دلنشیں از دل خیزد و در دل نشیند بود. به عنوان مثال می توان به ابیات زیرش توجه کرد:

می توان دلا به ما خلعت خیاطی خویش	که به بالای تو عمری است نظر دوخته ایم
قضاز مشهد ما مشبت خونی وام می گیرد	که تارنگین کند هنگامه روز قیامت را
بی کسی مشهور کرد آخر به یکایی مرا	داد تشریف خدایی قیض تنهائی مرا
شب نسمودند به من نامه اعمالی مرا	صبح دیلم که به دستم سر گیسوی تو بود
زان پیرهن خود چاک می سازم که می ترسم	گریسانم به محشر آید و دامان من گیرد
حرفی نساخت نامه برم از زبان یار	شرمنش نیامد از دل امیدوار من
بیانش در عاطفه های روحی عرفانی خلی صریح، دلنشیں و مؤثر است، چنانکه می گوید:	

مهر و ماه ارض و سما آینه شکل اندھم	می توان یافت که در پرده خود آرائی هست
کنرت این نقش ها عرض تحلی های اوست	در دو عالم غیر یک نقاش کس موجود نیست
قطره بودم بحر یک کشته شرام کرده است	رسن از قید خودی مظہر به حق پیوستن است
مظہر طلبی گر به جهان منزل راحت	بگلر ز تو خود و در پس این پرده مقام است
چنان لخویش می رقم که هر گر بر نمی گشم	

یادداشت‌ها و کتابشناسی منابع:

- آزاد بلگرامی، غلام علی، ۱۳۹۲، سرو آزاد، حیدر آباد دکن.
- ابوالخیر محمد ابن احمد، ۱۳۰۹ق، کلمات طیبات دهلی.
- بزرگر، حسین، ۱۳۸۰ش، مظہر دہلوی، دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره (هنده، پاکستان، بنگلادیش)، ج ۴، بخش ۳، به سرپرستی حسن انوشہ، تهران.
- بهرائیجی، مولوی نعیم اللہ، ۱۲۷۵ق، بشارات مظہریہ، کانپور.
- همو، ۱۲۷۵ق، معمولات مظہریہ، کانپور.
- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۱۹۷۲م، ج ۵ فارسی ادب، ۳۰، لاہور.
- مظہر جان حنان، میرزا مظہر، ۱۲۷۱ق، خریطہ جواہر، کانپور، چاپخانہ مصطفایی.
- مظہر جان حنان، میرزا مظہر، ۱۲۷۱ق، دیوان مع خریطہ جواہر، کانپور.
- همو، ۱۲۷۱ق، رقعات کرامت سعادت چاپخانہ فتح الانبار کول.
- دہلوی، غلام علی، ۱۵۰۲م، مقامات مظہر، تحقیق و تعلیق و ترجمہ، محمد اقبال مجددی، لاہور.
- سرور، غلام، ۱۲۸۴ق، خزینۃ الاصیفاء لاہور.
- قریشی، عبدالرزاق، ۴۰۰م، میرزا مظہر جان حنان اور ان کا کلام، اعظم گڑہ.
- منزوی، احمد، ۱۳۶۸ق، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۸، اسلام آباد.
- نوشاهی، عارف، ۱۳۶۸ش، کتابشناسی تا فارسی چاپ شده در شبه قاره (هنده،

۱۶۸ کلیه اختیاری / معرفی و بررسی شعر سرایی فلسفی میرزا مظہر حان حاتان

پاکستان، بنگلادش)، ج ۴، تهران.

- نوشاهی، عارف، ۹۰

۱۳ ش، فهرست نسخه های خطی فارسی آرشیو ملی پاکستان، اسلام آباد، تهران.

کشمیر میں فارسی زبان ایک تاریخی جائزہ

ڈاکٹر اصغر اقبال

اسٹنٹ پروفیسر، شعبہ کشمیریات

جامعہ پنجاب، لاہور

چکیلہ:

و رود زیان فارسی و آغاز دین اسلام در کشمیر در سده هشتم به توسط سید شرف الدین ملقب به بلبل شاہ شد، سید شرف الدین قبل از سید علی همدانی به کشمیر آمد، در این مقالہ تاریخ زیان فارسی در کشمیر با اختصار بیان شده است.

واژہ‌های کلیدی: کشمیر میں فارسی زبان، سید علی همدانی، سید اشرف الدین،

فردوسي، مولانا جلال الدین رومي، سعدی اور حافظ جيئے شہرہ آفاق شعراء، رازی اور فارابی جيئے دانشوروں، عمر خیام اور ابن سينا جيئے مفکرین کی زبان فارسي کے کشمیر میں ورود اور اس کے ارتقا کے بارے میں صابر آفاقتی رقمطراز ہیں:

وہ کشمیر میں دین اسلام اور فارسي زبان کا آغاز آنھوں صدی ہجری
کے شروع میں ایک عالم اور صوفی سید شرف الدین عرف بلبل شاہ
ترکستانی کے ذریعے ہوا۔ آپ ۲۵۷ھ میں سری گنگ پنجھ اور اسلام کی
تبليغ کا آغاز کیا چنانچہ کشمیر کا راجہ رانچھ شاہ (متوفی ۲۸۷ھ) جو بدھ
محت کا پیروکار تھا۔ آپ ہی کی تبلیغ سے مشرف بہ اسلام ہوا اور سلطان
صدر الدین کا لقب اختیار کیا۔ وادی میں اسلام کی ترقی اور فارسي کی
ترویج کے نتیجے میں فارسي رسم الخلط پھیلنے لگا۔ مگر کشمیر میں اس کا باقاعدہ
 نقطہ آغاز اس سال کو سمجھنا چاہیے جب سلطان زین العابدين معروف
بد شاہ تخت نشین ہوا۔ یعنی عہد ۲۵۷ھ-۸۳۳ھ بتا ہے۔ اس علم
دوست اور عالم پرور سلطان نے فنون لطیفہ اور علومِ اسلامی اور فارسي
زبان کی ترقی و ترویج کے لیے زبردست کوشش کی۔ کشمیر کے مورخ
حسن شاہ کے بقول بد شاہ نے رسخیر پاک و ہند اور خراسان سے علماء و
فضلاء کو کشمیر بلایا اور بڑے بڑے مناصب اور جاگیریوں سے نوازا۔
تاکہ اہل کشمیر ان کے فضل و کمال سے استفادہ کر سکیں ॥

اس کا نتیجہ یہ ہوا کہ کشمیر میں فارسي زبان عام ہو گئی۔ جس کی وجہ سے کشمیری زبان و ثقافت کو
بہت انتصان پہنچا۔ کشمیری زبان نے ایک مدت بعد سکرط کے مقابلے میں اپنی حیثیت کو منوایا تھا
لیکن فارسي زبان کے آتے ہی کشمیری زبان کو پھر سے زوال کا سامنا کرنا پڑا۔ کشمیری زبان کے ممتاز

عام عبدالاحد آزاد فارسی زبان کی کشمیر میں پریائی کا ذکر کچھ یوں کرتے ہیں:

”سلطان زین العابدین بڈشاہ کے بعد کشمیری تہذیب و تمدن کا زوال شروع ہوا اور کشمیری زبان کے عروج کی جگہ فارسی زبان نے لے لی۔ فارسی زبان کا عام رواج ہوتے ہی باہر سے کامل افغان شعراء یہاں آئے۔ ان کے فیض واڑ سے یہاں بھی بڑے بڑے فنکار پیدا ہوئے۔ بعض فصحانے تو اپنی قابلیت کے وہ جو ہر دھانے کے فارسی کے اہل زبان تک انگشت بدندان رہ گئے۔ لیکن فارسی کی اس سرستی میں یہاں کے ادیب و شعراء اپنی مادری زبان کو بھول گئے۔ یہاں تک کہ پانچ سو سال تک کسی شاعر نے اپنی مادری زبان کی طرف توجہ نہیں کی۔ پانچ سو سال کے اس عرصہ میں کشمیر کی سر زمین نے جتنے شاعر اور ادیب پیدا کیے۔ انہوں نے اپنی تمام ادبیات اور شاعرانہ صلاحیتیں فارسی زبان کی زیب و آرائش پر صرف کر دیں۔ فارسی زبان نے کشمیر کے تمام پڑھنے لکھنے لوگوں کو اپنے سحر میں لے لیا۔“

فارسی زبان کی وجہ سے کشمیر میں ایرانی لکھنے بھی رنگ دکھایا۔ شاعرانے اپنی شاعری میں کشمیر اور ایران کا ذکر بھی ایک ساتھ کیا جس کی وجہ سے کشمیر کو ایران صغیر بھی کہا گیا۔ کشمیر اور ایران کی تہذیب و تمدن میں بھی کچھ مثالیت تھی جس کی وجہ سے کئی ایرانی شعراء نے کشمیر کے بارے میں قصیدے لکھے:

”کشمیر کو جن مشاہتوں کی بنا پر ایران صغیر کہا گیا ان کے بارے میں کشمیر میں فارسی ادب کی تاریخ کے مؤلف نے یہ رائے پیش کی ہے کہ: فارسی کا کشمیر سے خاص ربط رہا ہے اور یہاں کی علمی زندگی پر فارسی کا

بہت بڑا اثر پڑا ہے۔ گزشتہ چھ ساڑھے چھ سو برسوں سے اس سرزین
سے فارسی کے ایسے عالم اور ادب اٹھے جن کا مقام فارسی ادب کی
تاریخ میں گھٹایا نہیں جا سکتا۔ کچھ تو اس وجہ سے اور کچھ آب و ہوا اور
جغرافیائی خصوصیات کی کیسا نیت کی سبب سے اہل ایران، کشمیر کو ایران
صیغہ کے نام سے موسم کرنے لگے تھے۔ بہر صورت وجوہات کچھ بھی
ہوں یہ حقیقت ہے کہ کشمیر ہمیشہ ثقافتی، لسانی اور روحانی اعتبار سے
ایران سے متاثر ہوتا رہا ہے لوگ آپس میں بات چیت بھی فارسی میں
کرتے رہے ہیں۔ فارسی زبان ۱۹۲۳ء تک کشمیر کی سرکاری زبان رہی
ہے۔^{۳۴}

حضرت بیبل شاہ کے بعد ایرانی مبلغین کا دوسرا کارروائی حضرت سید علی ہمدانی کی قیادت
میں کشمیر میں وارد ہوا۔ جس نے واہی کشمیر، مغلکت ملتستان، تبت، لداخ، پونچھ اور کشمیر کے دیگر علاقوں
میں جا کر اسلام کی تبلیغ کی جس کی وجہ سے سارے کشمیر میں اسلام پھیلا اور ساتھ ساتھ فارسی زبان کی
بھی ترویج ہوتی گئی:

”سید علی ہمدانی کی وفات کے بعد بھی ایران و کشمیر کے روحانی و لسانی
رشته برقرار رہے آپ کے لائق فرزند میر محمد ہمدانی
(و: ۸۵۳ھ-م: ۸۹۸ھ) میں بعد سلطان سکندر تین سو ایرانی علماء و
صوفیاء کے ہمراہ کشمیر پہنچ اسلامی تہذیب و تدن اور فارسی زبان کا جو
پوڈا حضرت بیبل شاہ نے کشمیر کی خاک میں لگایا وہ اب قدم آ و درخت
ہو چکا تھا۔ اس ارض بنیظیر کے باشندے فارسی شاعری کے اس قدر
گرویدہ ہو چکے تھے کہ وہ شیراز کے کوشہ نشین شاعر حافظ کے کلام پر

قص کیا کرتے تھے۔ کشمیریوں کی اس قد روانی کی شہرت ایرانیوں تک پہنچ چکی تھی۔ حافظ شیرازی (و: ۲۶۷-م: ۹۷۷ھ) میں اس کا خوب بھی اعتراف کیا ہے۔ فرماتے ہیں:

بے شعر حافظ شیراز میں رقصند و می نازند
سیہ چشمیان کشمیری و ترکان سمرقلنی
یہ وہی زمانہ تھا جب فارسی کشمیر کی سرکاری زبان بنی، سلطان شہاب الدین کشمیر کا بڑا فتح اور علم دوست سلطان گزرا ہے۔ نظامی پدائیونی مولف 'قاموس المشاہیر' کے بقول اس عہد میں کشمیر اجتماعی لحاظ سے کامل طور پر ایرانی تمدن کے زیر اثر آ گیا تھا۔

کشمیر میں فارسی اور ایرانی تمدن کو سلطان زین العابدین (بد شاہ) کے دور میں بہت پڑیا تی ملی اس کے دور حکومت میں ایران اور ترکستان کے صوفیاء اور علماء بڑی تعداد میں کشمیر آئے اور ان لوگوں کی کشمیر کی حکومت کی طرف سے بڑی آدمی بھگلت کی گئی۔ اس پر ایران اور ترکستان کے حکمرانوں نے بد شاہ کو تھنچے تحائف بھی دیے۔ سلطان زین العابدین (بد شاہ) کے ایران، ترکی اور خراسان کے حکمرانوں کے ساتھ دوستانہ تعلقات تھے:

”زین العابدین (بد شاہ) کئی زبانوں کے عالم تھے اور ایک آدھ کتاب انہوں نے خوب بھی تالیف کی تھی۔ اس نے سری گنگر میں دارالعلوم اور دارالترجمہ قائم کیا تھا۔ دارالترجمہ میں مسلمان اور ہندو عالم شب و روز سنکریت کی کتابوں کے تراجم فارسی میں اور فارسی کتابوں کے تراجم

منکرت میں کرتے تھے۔ ان میں مہابھارت، راج ترکی اور کھنسرت سا گرقابل ذکر کتابیں ہیں۔ جن کے ترجمے فارسی زبان میں کیے گئے۔ بڑ شاہ نے جو یونیورسٹی قائم کی تھی اس میں مندرجہ ذیل علماء درس دیا کرتے تھے۔ ملا احمد کشمیری، مولوی کبیر، ملا ندیمی، ملا صدر الدین کاشی، ملا جمیل، ملا احمد رومی، ملا علی شیرازی، مولانا حسین غزنوی، سید محمد یعقوبی، قاضی میر علی اور سید ناصر الدین یعقوبی، ان اداروں کے علاوہ سلطان نذکور نے ایک دارالتصانیف اور ایک عظیم الشان لاببری بھی قائم کی تھی۔ کشمیر کی شہادت کے مطابق یہ لاببری ایران و ترکستان کی لاببری یوں کے ساتھ بر ابری کرتی تھی۔^۵

اس کا نتیجہ یہ ہوا کہ کشمیر میں مسلمانوں نے تو بڑے ہی ذوق و شوق سے فارسی زبان اور ایرانی تمدن کو اپنایا بلکہ کشمیر کے ہندوؤں نے بھی فارسی زبان میں مہارت حاصل کر کے بڑے بڑے سرکاری عہدے حاصل کیے۔ اسی عرصہ میں کشمیر میں کاغذ سازی کی صنعت کو فروغ ملا۔ بلکہ یہ کہا جا سکتا ہے کہ اس عرصہ میں کشمیر پر ایران کے تمدنی، علمی اور اسلامی اثرات تکمیل طور پر چھا گئے تھے۔ اس بات کی تصدیق یہ ایم ڈی صوفی کی کچھ یوں کرتے ہیں:

"It was peculiar, because the Kashmir poet utilized the Persian ways of expressing his emotions in the Persian idiom ready to his hand and suited to his purpose."^۶

فارسی زبان کے شعراء نے اپنی شاعری میں کشمیر کو بے شمار دفعہ موضوع بنایا۔ ان میں سے کچھ شعراء کے اشعار درج ذیل ہیں۔ یہ اشعار کشمیر کی تعریف میں بھی ہیں اور کچھ اشعار میں کشمیر کا لفظ استعارے یا تشبیہ کے طور پر بھی آیا ہے:

ملارو کشمیر همی آزو آید	ماز آرزوی خویش تباہیم به پاک موی
گاه است کہ یکبارہ به کشمیر بخرامیم	از دست بقان پہنہ کیم از سربت گوی
گلبن حکایت از بت کشمیر میکند	سوسن نعشان زبعت فرخار می وهد
بلند قامت ایشان چو سرو در کشمیر	ضیاء الدین ہردی
ندانم از چه گل است آن نگار یغمائی	بلیغ صورت ایشان چون نقش در کشمیر
بدین کمال ندارند حسن در کشمیر	امیر معزی
ز شعر حافظ شیراز می گویندو می رقصند	سیه چشممان کشمیری و ترکان سمرقندی
بریاد دوزلف بست کشمیر نژادی	حافظ شیرازی
دو شینه به چشم دل نهان از مردم	شد تار سرو مار سر ز گریه دو چشم
حکای ز عیبر و مشک آگنده حمیر	یوسف شاہ چک
دیلم ته بیشت بلکہ کشمیر دوم	آبی ز صفا وجود خود یافته گم
محمد امین مستغفی	گر مرغ کباب است کہ با بال و پر آید
هر سو بخته جانی کہ به کشمیر در آید	عرفی

هزار قافلهٗ شوق میکند شبگیر	که بار عیش کشا بدیه عرصہ کشمیر
به شگردها تاب هندی نسب	فیض
به ترکانِ غارت گر صرو هوش	بے رعنای مالی حان بر عرب
ظیور	بے کشمیریانِ صباحت فروش
فیض پیالہ بخشید آب و هوای کشمیر	از خشت خم نہاوند گویا بنای کشمیر
کشمیر می سたنم از حق به جای جنت	اما تمی سたنم جنت به جای کشمیر
خوش اکشمیر و خالک پالک کشمیر	طالب آملی
چه کشمیر آبروی هفت کشور	که سر بر زد بهشت از خالک کشمیر
همانا کافراست این کوه خونخوار	نگاه از دیلن او تازه و تر
به سامان رفتی این راه زشت است	حاجی محمد جان قدی
شمیم خلد گدای بھار کشمیر است	شگفتگی مگل خار دیار کشمیر است
اگرچہ ما یہ دلستگی است قامت سرو	عنانِ هوش به دست چنار کشمیر است
صبح در باغ نشاط و شام در باغ نسیم	شالامرو لالہ زل و سیر کشمیر است و میں
معلوم	ابو طالب کلم

<p>کشمیر بود فصلِ خزانِ عالم تور گویی که درین باع چمن ساز قضا بر طالبِ قیض دیلنگ هست ضرور آورده نهال شعله از خرم من طور طفر امجدی</p> <p>ز سیرِ ڈل دل و جان تازه گردد گلستان زیر آبش ی شمار است به ساغر عهد و پیمان تازه گردد مگر آتش نقابِ نوبهار است ظفرخان حسن</p> <p>حسن سیاه آنحا گر هست حال حال است غُنی کاشیری</p> <p>گر به کشمیر چنین آب و هوای خواهد بود من هم از عالم گرفتم گوشہ کشمیر را محسن فانی</p> <p>بسی رنج محال است به فردوس رسیدن نواب عاقل خان</p> <p>روخ تو کشیور حسن از خط بهار گرفت فضای گلشن کشمیر را بهار گرفت شاهزادقانی قلندر</p>	<p>یہی نہیں کہ ایرانی شعراء نے کشمیر کے لیے فارسی زبان میں اشعار کہے بلکہ کشمیری شعراء نے بھی فارسی زبان میں شاعری کر کے بڑا نام کیا۔ اگر آج ایران اپنے فردوسی، حافظ، روی اور نظامی پر بہت نازک رہا ہے تو کشمیر بھی شائق، غنی کاشیری، کامل اور صرفی پر فخر کرنے میں کچھ کم حق بجانب نہیں۔ عبدالوهاب شائق نے شاہناہے کی طرز پر کشمیر کی ایک منظوم تاریخ تصنیف کی جو سانحہ ہزار اشعار پر مشتمل ہے۔ غنی کاشیری کا دیوان کشمیر کی حدود سے باہر نکل کر ہندوستان اور ایران تک جا پہنچا اور استاد افغان سے اپنے کمالات کا اعتراف کرتا رہا اور با وجود اس کے کہ فارسی شاعری میں صد با</p>
--	---

انقلاب آئے۔ غنی کاشمیری کی زبان کو انقلاب کی ہوا سے کوئی گز نہ پہنچا اور آج سالہا سال گزر جانے کے بعد بھی اس کے کلام پر فارسی شعر انگلی نہیں اٹھا سکتے۔ مرزا کمل دین بیگ کامل کی مشتوی بحر العرفان، صوفیانہ خیالات کے لحاظ سے عدم اغظیر چیز خیال کی جاتی ہے اسی طرح ملائی حقب صرفی، ملا بہاؤ الدین، ملا حمید اللہ حمید کاشمیری اور دیگر شعراء فارسی زبان کے بلند پایہ شاعر مانے جاتے ہیں۔^۵

حوالہ جات

- ۱۔ آفاقی، صابر، جلوہ کشمیر، سنگ میل پبلی کیشنر، لاہور، ۱۹۸۸ء، ص ۱۵۸، ۱۵۹
- ۲۔ آزاد، عبدالاحد، کشمیری زبان و شاعری، جلد ا، جموں کشمیر اکڈیمی آف آرت، کلچر انڈ لینکو مسٹری ہسپری نگر، ۲۰۰۵ء، ص ۲۰۵
- ۳۔ جلوہ کشمیر، ص ۱۱۳
- ۴۔ ایضاً، ص ۱۱۶
- ۵۔ ایضاً، ص ۱۱۸
- ۶۔ Sufi, G.M.D, Kashmir, P.U Publications, Vol.1, p.448
- ۷۔ رامے، حنیف، ہفت روزہ تصریت، کشمیر نمبر، ۲۸ فروری ۱۹۶۰ء، ص ۳۳۹-۳۴۰
- ۸۔ قریشی، عبداللہ، ہفت روزہ ادبی دنیا، کشمیر نمبر، مارچ ۱۹۶۲ء، ص ۲۱۹

Abstracts of the Research Articles

Dr.Uzma Zareen Nazia

1. Impact of Hafiz's Poetry on the poetry of Iqbal Lahori

تأثير شعر حافظ بر شعر اقبال لاهوری

Dr. Syed Muhammad Farid

Assistant Professor

Department of Persian,

University of the Punjab, Lahore.

Huma Mushtaq

Lecturer, Govt College, Gujranwala.

E. mail: faridpu@gmail.com

Abstract:

Khawaja Shams-ud-Din Muhammad Sherazi was a 14th century's great poet in Iran. He was known by his pen name Hafiz. His poetry at times takes a philosophical overview of love and God. Themes of his ghazals are the beloved, faith and exposing hypocrisy.

There are many poets who inspired by his thoughts and one of these is Muhammad Iqbal Lahori. Iqbal was a greatest poet, thinker and philosopher of subcontinent. He liked Hafiz's poetry by heart and had immense influence of Hafiz's ghazals in his poetry.

This thesis also based upon influence and inspiration of Hafiz ghazals on Iqbal's poetry.

Key words: Khwaja Hafiz Sherazi, Hafiz Ghazals, Iqbal's Poetry.

**2. A Glance at the Hindu Memoir Writers of the
Indian Sub-Continent**

نگاهی به تذکرہ نویسان هندو در شبہ قارہ

Dr. Muhammad Sabir

Assistant Professor

Department of Persian,

University of the Punjab, Lahore.

E. mail: drm_sabir@yahoo.com

Abstract:

Persian is one of the mellifluous and melodious languages of the world. It has engraved indelible marks not only in the land of Iran but also in the region of Indian Sub-Continent. It had the rank of official language during the Mughal era. It has been a tool of literary works of not only the Muslim writers but also the Hindu writers of this land. It is for this reason that we find many invaluable works of the Hindu writers in this language. They have also written many priceless and timeless memoirs of the Persian poets. Their memoirs have central position in Persian literature of the Indo-Pak Sub-Continent. Some of the examples of their memoirs are "Hamesheh Bahar" compiled by Kishan Chand Ikhlas, "Safineh Khushgoo" compiled by Bindra bin Dass Khushgoo, "Safineh Ishrat" compiled by Durga Dass Ishrat, "Tazkireh Gul-e-Ra'na" and "Tazkireh Sham-a-Ghariban" both compiled by Lacchmi Nara'in Shafique Aurangabadi, "Anees-ul-Ahibba" compiled by Mohan Lal Anees, "Safineh Hindi" compiled by Bhagvan Dass Hindi, "Anees-ul-Ashiqeen" compiled by Kanvar Ratan Singh Zakhmi, and so on.

Key Words: Zuban-o-adab-e-Farsi (Persian language and literature), tazkireh navees (memoir writer), Barr-e-Sagheer (Indian Sub-Continent), Hindu, Kishan Chand Ikhlas, Bindra bin Dass, Khushgoo, etc.

3. Life and Works of "Hafiz Muhammad Hayat Noshahi"

شرح حال و اثر حافظ محمد حیات نوشاهی

Dr. Ihsan Ahmad

Assistant Professor

Dr. Shoaib Ahmad

Assistant Professor

Department of Persian,

University of the Punjab, Lahore.

E. mail: shoaibpersian1@yahoo.com

ihsan.persian@gmail.com

Abstract:

"Hafiz Muhammad Hayat Noshahi" is one of the most important "Tazkera Naweesan -e- sufia -e- Noshahi Qadri in the Punjab, Pakistan.

Tazkera -e- Noshahi by "Hayat Noshahi" is a reliable source in the history of "Noshahi Order". "Haji Muhammad Nosh Ganj Bukhsh was from the line of his ancestors. He was a religious scholar, writer and poet of Persian language. "Tazkera -e- Noshahi" is being used as basic source in the field of history of Noshahi order by researchers. This article enlighten his life history and works.

Keywords: Muhammad Hayat Noshahi, Tazkera-e-Noshahi, Silsila-e-Noshahiya, Adabiyat-e-Farsi-e-Noshahian (Persian Literature of Noshahian)

4. Ghulam Imam Shaheed

مولوی غلام امام شہید

Dr. Uzma Zareen Nazia

Assistant Professor

Department of Persian,

University of the Punjab, Lahore.

E. mail: uzma_persian@yahoo.com

Abstract:

Not only in Iran but in central Asia, especially in Sub-continent, Persian Na'at is being written.

Molvi Ghulam Imam is one of the most famous poet especially in genre of Na'at in Sub-Continent. His urdu Na'at has been described by researchers but Persian corner was still in darkness.

In this article writer has tried to enlighten the salient features of his Na'at and similes and metaphors and different devices used by him.

Key words: Imam Shaheed, Sub-continent, Persian Na'at

5. Evaluation of Chahar Sharbat by Mirza Muhammad Hassan Qateel

معرفی و بررسی چهار شربت اثر میرزا محمد حسن قطیل

Muhammad Afzal

Research Scholar Ph.D

Department of Persian

University of the Punjab, Lahore.

E.mail: zahidafzal@gmail.com

Abstract:

Muhammad Hassan Qateel one of the prominent Persian poet born at Faridabad India on 1785.

'Chahar Sharbat' is one of the important books of Hussan Qateel. This book is also famous by the name of "Ashraba Muhammadiya" Qateel wrote this book in 1218. This book is based on four chapters that is why it is called "Chhaar Sharbat"

Key words: Hassan Qateel, Persian Poet, Chahar Sharbat.

6. Place of “Junoon” (Persian) in Islamic Gnosticism جاگہ جنون در فلم و عرفان اسلامی

Dr. Muhammad Sharif Bhatti

Chairman, Department of Persian
University of Sargodha, Sargodha.
E. mail: drsharif@7mail.com

Abstract

“Junoon” (Persian) in ‘Gnosticism,’ (Agnostical experience) is remains helpless in his metaphysical approaches. ‘Junoon’ (Persian) in Islamic Gnosticism have deep relations with reality of faith.

In this article writer has explained the word ‘Junoon’ (Persian) its meaning and term of ‘Junoon’ in Islamic Gnosticism and also talked about Majzooban (psychopath) according to Islamic Gnosticism

Key words: Agnostically experience, metaphysical approaches faith.

7. Umagh Bukharai, Shahab-ud-din عمق بخاری، شهاب الدین

Dr. Amjad Javeed

Assistant Professor
Govt Degree College,
Wahdat Road Lahore.
E. mail: amjadjaved.persian@gmail.com

Abstract:

In the start of 6th century in Mavara-un-nahar, “Umagh Bukharai” was the predominantly renowned poet. He was the admirer of “Sultan Sanjur” and sultan ‘Khuzer bin Ibrahim’ wali-e-Mavara-en-nahar bestowed him with the title of ‘malik-u-shura’.

“Umagh” hailed from ‘Bukhara’. He reached to the age of 100 years and died in 542 A.H.

He was expert in using similes and metaphors. His Diwan consists of Qasaids, Rubaiyat and Qata'at and it was published in 1307 A.D in Tabrez.

Key words: Shahab ud Din, Mavara –un- Nahar, Diwan.

8. Glance over Sharuh-e-Mathnavi 'Sikander Nameh' In the Sub-continent

نگاهی به شروع متنی اسکندر نامہ در شبہ قاره

Dr. Syed Muhammad Farid

Assistant Professor

Shabana Shafiuqe

Research Scholar PhD

Department of Persian,

University of the Punjab, Lahore.

E. mail: faridpu@gmail.com

Abstract:

'Hakim Nizami Ganjavi' is celebrated Persian Poet and well known scholar of Persian literature. From centuries his works are being used as recourse books by scholars and writers.

Sikander nama-e-Nizami Ganjavi acquired more popularity and appreciation not only in Iran but all over the world especially in Indo-Pak subcontinent.

For centuries this mathnavi has been part of syllabus of universities of sub-continent and different explanatory books have also been written. Some of his works have been published but still many are being kept in form of manuscripts in libraries of sub-continent.

In this article writer has tried to enlighten various explanatory books written in sub continent.

Keywords: Nizami Ganjvi, Sikandar Nama, Sub-continent.

**9. A Glance at the Narrative Poem Duvul Rani-e- Khizr Khan Written
by Ameer Khusro**
نگاہی به مثنوی دولرانی خضر خان

Dr. Muhammad Sabir

Assistant Professor

Department of Persian,

University of the Punjab, Lahore.

Miss Sara Zahra Bukhari

Lecture

Department of Persian,

Lahore College, University, Lahore.

E. mail: drm_sabir@yahoo.com

Abstract:

Ameer Khusro will always be remembered as a renowned Persian poet, a man of insightful knowledge, a writer, an excelled musician and a historian. He has left inestimable, memorable and invaluable works of art in Persian. One of these is the historic narrative poem Duvul Rani-e- Khizr Khan. This love tale is about love relation between Prince Khizr Khan and Duvul Rani. Khusro was an eye-witness of this whole love story and learnt all other necessary details about this story direct from Khizr Khan. The poem holds a treasure of not only details of this love relation but also of the historical events which took place during that time.

Keywords: Ameer Khusro, masnavi (narrative poem), dastan (tale), Duvul Rani, Khizr Khan, ishq (deep love), history, and so on.

**10. A new perception of "SafarNamah-e-Nasir Khusru Qubadiani" in
the light of religious and historical and spiritual elements:**
**نگاهی نو به سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی از نظر باورهای
اساطیری و عناصر قدسی**

Abdul Kareem Jaradaat

Persian language and Literature,
University of All ul beat.

Behnaz Piyamni

Persian Language and Literature,
Payam e Noor University.

Abstract:

An evaluation of cultural and constitutional structure of a society, provides a base for the study of an aspect of that Travelogues of Nasir Khusru Qubadiani, a part of our constitutional, cultural and our literary memory is not an exceptional case in view of above, because in light of that valuable literary work, the ideological, constitutional and cultural structure and contents of religious thoughts in the society of that times of Nasir Khusru can be seen. In this article the writers have explained their findings on the above mentioned subjects.

Keywords: Constitutional structure Travelogues of Nasir Khusru ideological religious.

**11. An Introduction and Analysis of Four Manuscripts of the Diwan e
Bedil preserved in the Main Library of the University of the Punjab**
**معرفی و بررسی چهار نسخه خطی دیوان بیدل نگهداری شده در کتابخانه دانشگاه
پنجاب**

Dr. Muhammad Saleem Mazhar

Chairman/Professor
Department of Persian,
University of the Punjab, Lahore.
E. mail: saleem.persian@pu.edu.pk

Abstract

Mirza Abdul Qadir Bedil is one of the prominent poets in the 11th (A.H) in the sub continent. He was born in 1054 (A.H)/1644 (A.D) in Patna in the reign of Aurangzeb Alamgir, the Mughal Emperor, and died in the month of Safar 1133 (A.H)/1720(A.D) in Dehli, India. He has produced a number of works in Persian prose and poetry. His all works including letters are preserved in the shape of manuscripts in different personal and public libraries in all over the World, particularly, in India, Pakistan, Afghanistan, Tajikstan and Iran.

University of the Punjab, one of the oldest and largest University in the South Asia, was established in 1882 in Lahore. Its central library is one of the richest library in the region. In this library, in addition to published books, so many collections of manuscripts in Oriental languages are preserved. A number of manuscripts of works of Bedil are also part of the collections of the manuscripts in the library. In this article four manuscripts of "Diwan e Bedil" are introduced and analyzed.

Keywords: Persian Literature, Abdul Qadir Bedil, Persian manuscripts, Main Library of the University of the Punjab, Persian Poetry in the sub continent.

**12. The Importance and Role of the Eastern Territories
of the Ancient Persian Empire**

”اهمیت و نقش سرزمین های شرقی در امپراتوری های باستانی پارس“

Dr. Faleeha Zahra Kazmi

Chairperson

Department of Persian

Lahore College, University, Lahore.

E. mail: dr.faleeha.kazmi@gmail.com

Abstract:

In the atlas today Tajikistan is in the North east of Iran. It is made by the merger of old cities of Baktaryana(Bactra) and Soghtiana(Sighed). The areas were two independent states under the Achaemenian Empire. The names of their two states have been mentioned in the inscriptions of Daryush period. The other six states mentioned in these inscriptions are Harken, Partava,

Marghowara (Marv), Kharyva(chive) and Darnagyana which were all known Persian cities.

There was no land on the earth called Tajikistan, though the word Tajik was coined since long but it was first used by Soviet union of Russia when they named their occupied state as Tajikistan. Russian named it in line with Turkistan. This article brings to light the lands like Samarkand, Bukhara and Tarmaz which are situated in the North of Afghanistan and were once part of Tajikistan.

Keywords: Tajikistan, Achaemenid era, Ancient dynasties, Fars.

13. Introduction and Analysis of Persian Poetry of Mirza Mazhar Jan e Janan

معرفی و بررسی شعر سرایی فارسی میرزا مظہر جان جانان

Miss Kaleema Akhtari

Research Scholar (Ph.D)

Department of Persian

University of the Punjab, Lahore.

E. mail: kaleemaakhtari@gmail.com

Abstract

MirzaMazhar Jan e Janan is a famous poet and writer of Urdu and Persian and a Sufi of NaqshbandiMujadadi order of Sufis in 12th Century AH/18th AD in the Sub Continent. He was born in 1111 AH / 1700 AD in a well off Sufi and scholarly family in Kala Bagh near Malwa in India. His father and grandfather were officers in the courts of Mughal emperors and had owned lands gifted by the Mughal Kings. MirzaMazhar after getting preliminary education and learning basic war arts, learnt Quran Majeed from Hafiz Ghulam RasoolDehlvi. He also studied religion and mysticism from Haji Muhammad Afzal, a prominent scholar of the time in Malwa. He was a true follower of Naqshbandi Sufi order and struggled for its extension till his last breath. He was killed on

1195 AH / 1781 AD in Dehli and was buried over there. He has composed poetry in Urdu and Persian and compiled poetry of several poets of Persian under the title of "Kheriteh e Jawahir." In this research article in addition to academic introduction of his works, his poetical status has also been analyzed.

Key words: MirzaMazhar Jan e Janan, Persian Poetry in the Sub continent, Kheriteh e Jawahir, Selections of Persian Poetry, NaqshbandiMujadadi Sufi order in the Sub Continent, History of Persian Literature in the Sub Continent.

14. A Historical review of Persian Language in Kashmir کشمیر میں فارسی زبان اور تاریخی جایزہ

Dr. Asghar Iqbal

Assistant Professor

Department of Kashmiryat

University of the Punjab, Lahore.

E. mail: asgharkashmirstudies@yahoo.com

Abstract:

The researcher has explained in the paper how the Persian language was and introduced in the Kashmir region, what was its effect on such experience in which extreme love (Ishq) over logic and Arif (Gnostic) Kashmiri language and literature and the contribution made by the Kashmiri poets in the Persian poetry.

Key words: Persian Language in Kashmir, Syed ali Hamdani, Syed Ashraf Din
